

برای آنکه در تیغ و خنجر ایام تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیرد نخستین کار آن است که ناخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده و هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنایی داشته باشد. برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می گوید کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان و وراست منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز نائل خانری

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

انتشارات بهار BAHAR

Schmilinsky Str. 30

20099 Hamburg

Tel. (040) 280 25 05

Fax. (040) 280 42 90

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
« ۵۷ »

تاریخ خانی

شامل حوادث چهل ساله گیلان

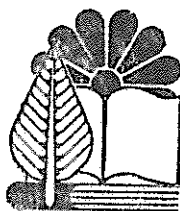
از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ قمری

تألیف

علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی

تصحیح و تحشیه

دکتر منوچهر ستوده



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
« ۱۶۶ »

www.tabarestan.info
تبرستان

از این کتاب
۱۲۵۵ نسخه در زمستان ۱۳۵۲ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست مطالب

یازده

دیباچه

سیزده - سی و شش

مقدمهٔ مصحح

تاریخ خانی و ارزش آن: سیزده - آداب جنگ و لشکرکشی: پانزده - تحف و هدایا و پیشکشها: هفده - آداب و سنن: هفده - نکاتی دربارهٔ سبک نگارش و رسم الخط کتاب: نوزده - چاپ تاریخ خانی به سعی برنپارد دارن: بیست - یادداشت‌های مرحوم قزوینی بر حواشی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن: سی و یک - نسخه‌هایی که از این کتاب در دست است: سی و چهار

۳۹۲-۱

متن کتاب

۳

مقدمهٔ مؤلف

باب اول ۹-۱۷۲

در آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و رجوع فرمودن کوچسپهان را به سلطان حسن و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و.....

باب دوم ۱۷۳-۲۴۴

دربیان سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی و قتل سلطان حسن و میرزا علی و...

باب سوم ۲۴۵-۳۹۲

در شرح خلافت سلطان احمدخان و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت

تعلیقات و اضافات و فهرست‌ها

۴۲۵-۳۹۳

www.tabarestan.info

مقدمه مصحح
نشریه تابستان

ای نام تو بهترین سرآغاز

طبیعت در آرایش خاک گیلان قدرت نمائی کرده و وحدت توانائی خود را نشان داده است. سرزمینی که کوه دارد، دشت دارد. دریا دارد، جنگل دارد، رودخانه‌های پر آب دارد، از مناظر زیبای طبیعی چه کم دارد! رودخانه سفیدرود با نرمی و آرامی تمام از میان خاک گیلان می‌گذرد و این سرزمین پهناور را به دو بخش جداگانه تقسیم می‌کند. کسانی که بر کناره راست زندگی می‌کردند «این سوی رودیان» و آنانکه بر ساحل چپ بودند «آن سوی رودیان» خوانده شده‌اند. این سوی رودیان فرهنگی برتر و بالاتر از آن سوی رودیان داشته‌اند. کتب تاریخی که به دست این سوی رودیان نوشته شده بیش از کتبی است که به همت آن سوی رودیان فراهم آمده است. از آن جمله کتاب تاریخ حاضر است که به امر سلطان احمدخان اول – از سلاطین کیائی گیلان – به دست یکی از مردم دانشمند و اهل قلم لاهجان تألیف و تصنیف شده است.

نگارنده که مدت‌هاست عمر خود را صرف مطالعه فرهنگ نواحی شمال ایران کرده است، عزم جزم کرد که به چاپ این کتاب بپردازد. عکس قدیمترین نسخه آن را از لنینگراد خواست و پس از تحریر به تصحیح و تحشیه مشغول شد. پس از اینکه متن تصحیح شده آماده گشت، به نظر دوست ارجمند جناب آقای دکتر پروین‌ناقلی خانلری رساند و اجازه خواست تا جزء کتب بنیاد فرهنگ ایران

به‌چاپ برسد. لطف و مرحمت ایشان به این بنده امروزی نیست «دیرگاهی است کزین جام هلالی مستم» موافقت ایشان به‌دست‌آمد و کتاب به چاپخانه رفت و اکنون با بهترین وضعی در دسترس محققان و متبعان تاریخ ایران قرار می‌گیرد، قدردانی و تشکر از چنین دوستی از فرایض است. پاره‌ای از اشکالات متن را دوست گرانمایه آقای دکتر عباس زریاب خوئی رفع کردند. دین ایشان برگردن بنده بوده و هست. سه بار کتاب را با ما کان ستوده — فرزند کوچکترم — مقابله کردم. صبر و حوصله او در خور ستایش است.

از سایر کسانی که به نوعی در کار چاپ این کتاب یاری کرده‌اند سپاسگزارم و توفیق بیشتری برای ایشان از خداوند متعال می‌خواهم.
منوچهر ستوده

تاریخ خانی و ارزش آن

کتاب تاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی شامل تاریخ حوادث چهل ساله گیلان، از سنه ۸۸۵ تا ۹۲۵ هجری قمری است. این کتاب به دستور سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) از سلاطین کیائی گیلان در نیمه محرم سنه ۹۲۱ شروع به تألیف شد و در نیمه صفر سال ۹۲۲ به اتمام رسید.^۱ مؤلف درباره نحوه گردآوری مطالب کتاب و نظر سلطان احمدخان نسبت به این مطالب چنین نوشته است:

«کیفیت تمهید مقدمات آنکه چون برمرایای صفای خاطر خدایگان، جهان پناه، لطف اله که گوی کمال در انواع خصال از جهانداران ربوده و دلایل قدرت و کامکاری در اصناف آداب به جهانیان نموده، تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا چنان مبرهن بود که دقیقه ای بر رأی مبارك پوشیدگی نداشت. چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد يك توجه اقرار می فرمود. جملگی مقالات و حکایات را به ذهن دراك بسط می نمود و نهال عبارت را به ازهار و جازات معانی زینت می داد و از زلال تمیز تقریر، چشمه فصاحت روان می گردانید. به حیثیتی که نکته ای از این کتاب و سطری از این تألیف بی اطلاع و رخصت نواب همایون محرر و مکتوب نشده و

در سلك انتظام در نیامده. مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در ییلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خاکسار را از رکاب فلك قدر جدا نمی‌گذاشت و در سایه همای همایون جای داد و حوصله آرزو را از اطعمه مطبخ عنایات معمر و آبدان می‌داشت و زمان احوال و امهال، در انشاء فصول بغایت مضیق می‌فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی‌الباب به‌سده‌روز به اتمام می‌رسید.^۱

در باب اول این کتاب شرح حوادث اواخر حکومت سلطان محمد (۸۸۳-۸۵۱) وفوت اوست و سپس جلوس کارگیا میرزا علی (۹۱۰-۸۸۳) و سوانح سلطنت او نوشته شده است. باب دوم درباره سلطنت سلطان حسن (۹۱۱-۹۱۰) و عزل و قتل میرزا علی و کشته شدن سلطان حسن است و باب سوم به شرح سوانح دوران سلطنت سلطان احمد خان (۹۴۳-۹۱۱) اختصاص داده شده است.

چنانکه می‌دانیم آخرین حوادثی که در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیر الدین مرعشی از آنها یاد شده است، حوادث سال ۸۹۴ قمری است و با اینکه چهارده سال قمری شرح سوانح این دو کتاب همزمان و موازی یکدیگرند، اما شباهت زیادی میان آنها نیست و بیست و شش سال دیگر از حوادث تاریخ خانی را باید دنباله تاریخ سید ظهیر الدین دانست.

مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر نخستین صفحات نسخه چاپی که از این کتاب در دست داشته، نوشته است:

«ذکری از اوایل شاه اسمعیل و اقامت او در گیلان قبل از خروج، و این قدیمترین مصنفی است که ذکری از آن یافته‌ام و جزئیاتی در خصوص این مدت شاه اسمعیل دارد که هیچ جا ندارد و همچنین بعدها در تضاعیف کتاب بسیاری از سوانح شاه اسمعیل ذکر میکند که بواسطه قدم تألیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است.^۲»

۱- صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ همین کتاب.

۲- ذکر شاه اسمعیل در صفحات ۸۱، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۲۲۲، همین کتاب دیده می‌شود.

گذشته از اهمیتی که مرحوم قزوینی برای این کتاب قائل است، این کتاب پر است از اطلاعات مردم شناسی و جامعه شناسی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم گیلان و ما در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

آداب

جنگ و لشکر کشی و حفاظت نواحی

سربازان را خانادهان (ص ۸۹، ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۳۵۸) که جارچیان درگاه هستند خبر می‌کنند. پس از گردآمدن سپاه، سپهسالار، ایشان را به حشر و مایه‌دار (ص ۱۱۷)، تقسیم می‌کند و کارفرمایان و سروبویان (ص ۱۱۸) هر قسمت را تعیین می‌کند. سپس سربازان در میدان جنگ بنیادکله بست می‌کنند (ص ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۲۱، ۳۴۷) یا بنای بنه‌یر می‌نمایند (ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸) و گاهی با قلاقل تره و چپر در مقابل قلعه نشینان به جنگ می‌پردازند (ص ۳۱۰).

در جنگها از آلات حرب معمول آن روزگار یعنی شمشیر و سپر و تیر و کمان و خنجر و کارد و دهره و زوین استفاده می‌کردند. در یکی از جنگهایی که در پای قلعه طارم (شمیران) رخ داده است از توپ (ص ۷۸) نیز استفاده شده است. نوپچی این جنگ رومی بود و در فن خود اطلاع کافی نداشت و گلوله‌های توپ به قلعه مؤثر واقع نشد (ص ۸۸)، در یکی از جنگهای دشت گیلان قرار بر این بود که بمجرد شنیدن آواز تنکيسار آتش حرب بازدارند (ص ۳۳۰).

سربازان مهاجم که از خارج به گیلان روی آورده‌اند، اگر طرف، میدان را خالی کرده و حاضر به جنگ نشده‌است، با گرفتن نعل بها (ص ۲۶) بازگشته‌اند و اسرای جنگ یا سایر بندگان را با گرفتن زنجیر بها زنجیری می‌کرده‌اند (ص ۶۴ و ۶۶).

در جنگی میان بیه‌پس و بیه‌پیش، پس از عقب نشینی اهالی بیه‌پیش، بیه‌پس از دهاقین و شهری، عقب مردم بیه‌پیش آمده، به آواز نره و قیه، نه بیه شمشیر و تیر اکثر مردم را دستگیر ساختند (ص ۱۷۰).

گاهی سپهسالاران، سربازان فاتح را وادار می‌کردند که ساکنان يك

ناحیه شکست خورده نظیر لشتشاه را «کوچمال» از محل خود به جای دیگر برند (ص ۳۳۳).

سربازانی که فاتح بودند و کار جنگ را به اتمام رسانیده بودند، سپه سالاران و سایر فرماندهان به ایشان «زور بدهاد» می گفتند و مرخص می کردند (ص ۷۲).

خلایران ورسترها ظاهراً نیروهای محافظ محلی بوده اند، زیرا هر ناحیه خلابر و رستر داشته است. گاهی منصب خانادهی و رستری باهم به یک تن داده می شود (ص ۴۹، ۷۲، ۸۹، ۱۱۹، ۸۳۱، ۱۶۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۹۲، ۳۱۷، ۳۵۸) و سراسر ظاهراً محافظ سرای سلطنتی است (ص ۲۱۹). سرحد نشینان سربازانی بوده اند که محافظت حدود و ثغور را می کرده اند (ص ۳۴۱، ۳۵۸) و پره نشین گروه سربازانی هستند که نگهبان بنا یا محل حساسی هستند. پره نشین ملاط محافظ مدفن سلاطین کیائی است (ص ۲۳۵).

از مناصب دیگری نظیر «منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و برون (ص ۳۵۶)» منصب «درگه سالاری (ص ۳۵۷ و ۳۳۲)» شربتچی گری (ص ۲۲۶) و خبرچی گری (ص ۲۱۷) و رکاب و توخچی (ص ۲۳۶) و رکاب و رکابند (ص ۲۳۶) و خزینه چی گری (ص ۲۱۵) نیز در این کتاب یاد شده است که هر یک قابل بحث و درخور بررسی جداگانه است.

در زمان سلطنت کارگیا میرزا علی (۹۱۵-۸۸۳) صد نفر پیاده به نگهبانی درگاه سلطان مشغول بودند و در زمان سلطان حسن (۹۱۱-۹۱۵) تعداد این سربازان به سیصد تن رسید. اما سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) به تقلید یه پسیان که ایشان هم از آستارا تیان آموخته بودند، پنج هزار پیاده مرسوم خوار تهیه کرد (ص ۳۸۴). مواجت سالیانۀ سران تادویست تومان در این دوره دیده شده است (ص ۴۶).

۱- این رسم هنوز در گیلان بر جای است و به کارگرانی که آخر روز مرخص می کنند «خدا قوت» می گویند.

تحف و هدایا و پیشکشها

تحف و هدایائی از دربار صفویان برای سلاطین کیائی گیلان فرستاده می‌شد و سلاطین محلی گیلان نیز از نوادر هنرهای دستی گیلان یا پیشکشهای دیگر از نقد و جنس برای ایشان فرستاده‌اند. اینک اشاره‌ای به آنها:

اسب و اسلحه و جهات (ص ۶۱)، اسب و باز و خلعت و نقد و جنس (ص ۷۱)، خلعت طلا دوزی و کمر شمشیر طلا (ص ۸۷)، اسباب و جهات و اسب و اسلحه (ص ۱۲۴)، کمر شمشیر طلا و اسب و تقوز و خلعت‌های لایقه (ص ۱۲۹)، شمشیرهای طلا و اسبهای جهان‌پیما (ص ۱۳۵)، کمر شمشیر (ص ۱۶۰)، جانوران شکاری و متاع گیلانی (ص ۲۱۴)، کمر شمشیر طلا و تاج مرصع (ص ۲۴۸)، یک قطار استر با جهات و رخوت (ص ۲۴۸)، اسبهای خوب و صراحی طلا (ص ۲۹۸)، اسب و خلعت و کمر شمشیر طلا (ص ۳۴۸)، لباس خاصه از خلعت خانۀ شاهی (ص ۳۶۲)، تاج و کمر شمشیر و اسب (ص ۳۶۶)، خلعت خاصه و اسب با زین نقره و تاج دولت و منصب خلیفۀ الخلفائی (ص ۳۶۶ و ۳۶۷)، کمر خنجر طلا و خلعت شاهی (ص ۳۷۸)، کمر شمشیر طلا و خلعت فاخر و اسب مسرج (ص ۳۹۰).

مشتلق انعامی است که در مقابل انجام کاری مفید یا مهم می‌گرفته‌اند. شاه اسماعیل پس از فتح خراسان، از هرحاکمی دویست تومان مشتلق خواسته است. چون سلطان احمدخان قدرت پرداخت این مبلغ را در خود ندید و از اهالی بدعلت دست‌اندازهای مختلف، روی طلبیدن پولی نبود، طرح «سره‌زر» و «گاوه‌زر» را برای وصول دویست تومان مشتلق ریخت (ص ۳۷۶ و ۳۷۷). ظاهراً این مبلغ را با تقاضای تخفیف به صد تومان رسانیده‌اند (ص ۳۷۷).

آداب و سنن

هنگام دیدن صبح، نقاره صبح (ص ۱۶۹) و هنگام رسیدن شب، نقاره شب (ص ۱۷۱) می‌زدند، نقاره برای ایام شادی و شادکامی به کار می‌رفت (ص ۲۲۶) و فتح را با «نقاره شادکامی» اعلان می‌کردند (ص ۳۷۰). نقاره با دف و

نی از آلات طرب است (ص ۳۷۳) و تا ده شبانه روز به طرب و خوشی و شادی می پرداخته اند (ص ۳۷۲).

در روزهای خوشی و شادی «شکاف سجون و آزادی بندیان جنایت مشحون» را لازم می دانستند (ص ۳۷۲).

در ملاقات میرزا علی با امیر اسحق، خوان سالاران انواع اطعمه و اشربه و قنادیها و حلواها ترتیب داده اند و ساعتی به تفرج کشتی گیران اوقات به مراد گذرانیده اند (ص ۲۹).

هنگامی که سلطان احمد خان (۹۴۳-۹۱۱) وارد قزوین می شد، اهالی این شهر، برای تعظیم و بزرگداشت او «سادات و رشائق و ارباب علم و تحقیق به آواز صغیر و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمرند و قریب دوازده مقام گاوها را قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت» (ص ۳۶۵). پسر شاه محمود جان که یکی از مهمانداران بود «سه چهار جا اقمشه و امتعه پانداذ و نقود اخلاص از نیاز نثار قدوم سلطان احمد خان کرد» (ص ۳۶۱).

سرکشان و طایغان را پس از دستگیر کردن، با سلاسل و اغلال می بستند، یا دیگ کهن در گردن می کردند و به خدمت سلطان می آوردند و سلطان برای از میان برداشتن آنان دستور می داد تا ایشان را به نفقت و بوریا بسوزانند (ص ۲۳۳ و ۲۳۴).

کسانی که اعمال خلافی انجام داده بودند، برای اظهار ندامت از اعمال گذشته رومال^۱ عجز و مکنک در گردن می کردند (ص ۳۴۴)، یا چکمین طاعت بردوش می انداختند (ص ۳۹۵) و به خدمت سلطان می آمدند.

گذشته از انواع مالیات که در آن زمان از دهقان و شهری می گرفتند، گاهی دستگاه حکومت به عناوین دیگر نظیر زنه زر (ص ۱۳)، مرده سورانه (بفتح میم) (ص ۱۳) و سره زر (ص ۳۲۱ و ۳۷۷) و گساره زر (ص ۳۷۷) نیز پولهایی وصول می کرد و در جریان سال اگر پول خزینه شاهی کم می شد، یا

۱- رومال به معنی دستمال است، این لغت تا امروز در پاکستان به کار

مخارج اتفاقی پیش می‌آمد، به‌عنوان «دست‌انداز» (ص ۳۲۱) پولهای دیگری از مردم می‌گرفتند. از مطالب تاریخی کتاب که بگذریم، درگوشه و کنار صفحات آن نکاتی است که می‌توان از آنها برای تنظیم جغرافیای تاریخی آن زمان و مردم‌شناسی آن دوره استفاده کرد و این کار دقت و فرصت بیشتری می‌خواهد و جای آن در این مقدمه نیست.

نکاتی دربارهٔ سبک نگارش و رسم‌الخط کتاب

نثر کتاب روان نیست و تابع اضافات در عبارات زیاد به‌چشم می‌خورد. اضافهٔ استعاری در این کتاب زیاد است. آیاتی از کلام‌الله مجید و ایاتی از اشعار فارسی و عربی را در مواردی حساس، برای انذار و تحذیر آورده است. مفردات عربی مهجور و مصادر ساختگی و خلاف قاعده در آن دیده می‌شود. مانند کتب تاریخی هم‌زمان خود لغات ترکی و مغولی در آن راه یافته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

اختاچیان ۲۵۹ - الجه ۱۹۲ - الغار ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۴۱، ۷۴، ۸۳
ایلغار ۱۲۳، ۱۵۱ - الکاوالکه ۲۶، ۳۱، ۷۵، ۷۹، ۲۶۴ - بکاول ۳۴۵،
۳۷۸ - تقوز ۱۲۹ - توشمال ۲۹ - جلدوه ۲۵۰ - شیلان ۱۰۴، ۱۳۵ -
قبچی ۲۱۰ - قبخچی ۲۸۷ - قراول ۲۲۹ - قورچی ۳۳۰، ۳۷۸ - قورچی
باشی ۳۰۴ - قلو قیچیان ۲۵۹ - کجکه ۱۷، ۴۸، ۵۸، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۷،
۱۱۹، ۱۳۸، ۲۶۸، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۷۵ - مشلق ۲۳۰، ۳۷۶ - منقله (منقلا)
۸۲، ۱۴۰ - موچه ۱۴۵ - یرق ۶۰، ۶۴، ۹۴ - یساول ۲۱۰.

ترکیات گیلگی نیز در این کتاب به‌چشم می‌خورد:

عمو پسر به‌معنی پسرعمو ۲۸۸. عمو پسران به‌معنی پسران عمو ۶۲. زن-
پسر به‌معنی پسر که همسر از شوهر دیگر به‌خانه آورده است ۳۱۰. پلی به
معنی پهلوی ۳۱.

پاره‌ای ترکیات وضبط لغات عوامانه در این کتاب است:

دست‌پاچه ۱۲۲. اجدها به‌معنی اژدها ۲۲۰. بخچه به‌معنی بقیچه ۱۹۲،
در رسم‌الخط نسخهٔ مؤلف که این کتاب از روی آن به‌چاپ رسیده است در

موارد مختلف تاء گرد به جای تاء کشیده نوشته شده است و ما در چاپ از آنها صرف نظر کردیم و به شکل تاء کشیده چاپ کردیم. این کلمات به ترتیب زیر بودند:

حضرة، خدمة، مصلحة، دولة، ملازمة، جمعية، نصره، سلامة، شجاعة، نصيحة، سعادة، خلعة، رخصة، ملالة، قسمة، فراغة، هزيمة، مملكة، طبيعة، مشقة. بعضی از نامهای جغرافیائی که شکل اضافی آنها امروز فراموش شده است در این کتاب ضبط صحیح دارد نظیر کلمات زیر:

آسیا به رود، بار فروشه ديه، بجاره پس، خشكه بجار، خشكه رود، شيمه۔ رود، سواده كوه، كلاره دشت، هزاره جریب.

از ترکیبات اصطلاحی مخصوص این کتاب ترکیب زیر است:

اینستکه اترک متوجه حدود دیلمانند ص ۵۸، یعنی هم اکنون و همین حالا اترک روی به دیلمان آورده اند. من اینستکه سوار می شوم ص ۲۳۵ — یعنی همین حالا دارم سوار می شوم.

خلاصه تاریخ خانی آینه تمام نمای تاریخ گیلان در دوران حکومت سلطان احمدخان است. به يك بار خواندن می ارزد و هر کس می تواند فراخور حال خود از آن بهره ای برگیرد.

چاپ تاریخ خانی

به سعی و اهتمام برنهارد دارن

برنهارد دارن در سال ۱۲۷۴ قمری مطابق ۱۸۵۷ میلادی، یعنی ۱۱۹ سال پیش، این کتاب را «از روی نسخه خاصه جناب نیکلای خانیقوف» در «دارالسلطنة پتر بورغ به طبعخانه اکادمیه امپراطوریه» در ۴۵۴ صفحه چاپ کرده است مقدمه ای به زبان آلمانی در ۳۱ صفحه در شرح نسخه و اختلافات و اصلاحات متن نوشته است. هجده صفحه اول کتاب، مقدم بر متن اصلی، مقدمه ای به زبان فارسی و فهرست مطالب کتاب است. از صفحه ۳ تا صفحه ۴۰۵ ملاحظات است

که ملامحمدجعفر قراداغی اهری بر این کتاب نوشته است و صفحات ۴۱ و ۴۲ و ۴۳، اغلاط چاپی کتاب است.

دارن در مقدمه فارسی خود می نویسد:

«اما بعد مخفی نماند که اکثر علمای فرنگستان در طبع و نشر کتب قدیمه السنه مختلفه این رسم را دستور العمل خود ساخته اند که متن کتب را بهیچ وجهی من الوجوه تغییر ندهند و اصلاح نمایند مبادا که در عبارات اصل مصنفین تفاوت و تغییری بهم رسد که بسبب آن خوانندگان از سیاق کلام و شیوه عبارات ایشان مطلع نشوند و از بی احتیاطی بلکه سرخودی طبع کنندگان خطی بصحت متن اصلی رسیده باعث بی اعتباری آن گردد....»

اما چون متن نسخه مذکوره از تواتر کتابت خلل پذیر شده، انشای آن از قواعد بلاغت دور و املای آن از روابط متانت مهجور آمده بود، لهذا بمقتضای العاقل یطلب الکمال فی کل حال و بقصد الجمال فی کل کمال مسودات چاپی نسخه مذکوره را قبل التمام بملاحظه و مطالعه جناب فتوت نصاب، فضایل انتساب ملامحمدجعفر قراداغی اهری ساکن دارالسلطنه تبریز تقدیم و انجا نموده، مشارالیه باجتهاد تمام و اهتمام مالا کلام در اصلاح آن کوشیده اند.»

ملاحظات ملای مزبور که در ۳۷ صفحه کتاب به چاپ رسیده است، بیشتر نادرست و غیر قابل اعتماد است. اغلاط چاپی کتاب نسبتاً زیاد و نامهای کسان و نامهای جایها، در فهرست کتاب ناشناخته مانده اند.

با مشخصاتی که دارن در مقدمه آلمانی خود از نسخه خطی نیکلایانیکف آورده، یقین می توان داشت که نسخه او پس از مرگش به انستیتیوی کتب آسیائی لنینگراد رسیده است و ماکتاب حاضر را از روی همان نسخه چاپ کردیم؛ اختلافی که میان چاپ دارن و کتاب فعلی دیده می شود آنستکه از فصل دهم این کتاب تصحیحاتی ظاهراً به قلم سلطان احمدخان شده است و یکی دو صفحه از نسخه و مقداری از سطوح صفحات دیگر خط خورده است. دارن تمام صفحات و سطوح خط خورده را در متن چاپی خود آورده و فقط در مقدمه آلمانی خود به

این تصحیحات اشارتی کرده است. اما ما تمام آنها را حذف کردیم و تغییراتی که در عبارات داده شده بود در این چاپ مراعات نمودیم و برای اینکه نحوه تصحیحات و شکل تغییرات عبارات برای اهل تحقیق روشن باشد، تمام آنها را در دو ستون در اینجا ذکر خواهیم کرد:

در شرح ظهور عداوت امیر حسام الدین و محاربه و مقابله در نوکورا بتاریخ سنه اربع عشر و تسعمایه. میان این دو سطر نوشته شده است «از اینجا می باید نوشت»

آنچه در اصل است :

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۸۸

صفحه ۵۸۸

مقدمات باطله شغل جنگ و جدل
باملازمان اعلاء بی بدل پیش گرفت و
بتمویه و تدلیس چشم فتانت باز کرد و
اعمال کاذبه را به عمل در آورد و
اقتدا به تکمیل این صناعت نمود و
بر عادت معهود...

مقدمات شغل جنگ و جدل با
حضرت خان احمد پیش گرفت و بر
عادت معهود...

صفحه ۵۸۹

صفحه ۵۸۹

شیخ نجم شد و به رسم غمازی
در ابطال مقاصد و مطالب اعلاء خانی
طوماری تلیس مفهوم و دفتری اعمال
کاذبه مضمون انشاء کرد که نواب
همایون حکم شاهی را...

واقوال و مضمونی انشاء کرد که
نواب خان احمد حکم شاهی را...

صفحه ۵۹۰

صفحه ۹۵

کلمات لاطایل ... ایلچی نزد شیخ
نجم فرستاد
درگاه جلال اعلائی بود
تیر تدبیر اعلاء سلطانی

کلمات ایلچی نزد شیخ نجم
فرستاد
درگاه جلال خان احمد بود
تیر تدبیر نواب خان احمد

آنچه در اصل است:

صفحه ۵۹۱

اصل ضللی خرج کند...

حفظ ثغور اسلام دست اجتهاد...

دولت قاهره رسوخ یافته...

صفحه ۵۹۲

به عزیمت محاربهٔ اهل جبال پستی

پذیرفت...

نبرد با اهل بیه پیش شناخت...

خاطر اعلاء خانی...

صفحه ۵۹۳

نزد کار کیا گو که

سراقتدار به فلك دوار افراخت...

که شراد خیر گسی و دو تیر گسی

مخالفتان از جهات معینه به کدام جهت

زبانہ خواهد کشید تا بد زلال تدبیر

شعلهٔ آتش و دود سوداء ایشان را دفع

نمایند و وجود خبیث معاندان چون

رماد تیره و خاک بر سر شود. سرهنگان و

سرداران اشارت حیوة بخش را چون

روح در ابدان ساری و روان دانستند و

به جان و جنان اتباع لازم شمردند و

فرمان را اذعان کردند در این اثنا

مستخبران که تحقیق جنگ و جلد

رسانیدند نواب جهان بانی...

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۹۱

اهل جلد خرج کند...

حفظ ثغور احتیاط دست اجتهاد...

دولت قاهره سلاطین رسوخ یافته...

صفحه ۵۹۲

به عزیمت محاربهٔ اهل جبال میل

نمود...

طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش

شناخت

خاطر خان احمد...

صفحه ۵۹۳

نزد کار کیا امیر کیا گو که

سراقتدار ایشان را به فلك دوار

افراخت...

که شراد تهو و آتش تفکر سپاه

ظفر دستگاه بیه پس از جهات معینه به

کدام جهت زبانہ خواهد کشید تا به

زالال تدبیر شعلهٔ آتش ایشان را دفع

نمایند. در این اثنا مستخبران که تحقیق

داعیهٔ جنگ و جلد رسانیدند، حضرت

خان احمد...

آنچه در اصل است:

صفحه ۵۹۴

مستخرج گردانیده به بازارکاسد
معاملان حاسد آشکار کرد که از لشکر
کشی...

صفحه ۵۹۵

اعلام فرمایند. [دیگرمنویس تا
آن طرف صفحه دیگر که نشان دارد]
وازعرض این حکایات حمل به عجز و
قصور نفرمایند و بسر ذل و مکنت
استدلال نجویند که مخلص دولتخواه
رتبه خطیر سلطنت

صفحه ۵۹۶

واختیار خطه مملکت از عون عنایت
نامتناهی سرمدی به فحواء الحمد لله
علی انعامه قد رجع الحق الی مقامه
یافته و بتوسط اسداد غیری محتاج
نگشته و در همه باب میامن همم الهی
را عقده گشاء امور خود دانسته و صداء
نداء فتوحات در مواقع مشکلات از
هاتف توفیق به گوش صدق شنیده و
از وهم تغلبات روزگار به حصار
عنایت کردگار در آمده و هنگام سوانح
امور مبدأ حقیقی را مرجع و مصیر
شمرده است و از او استعانت خواسته و
دست امید به دامن معنی و اعتصموا

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۵۹۴

مستخرج گردانیده نامه نوشت که
از لشکر کشی...

آنچه در اصل است:

بالله در زده و از غری منقطع گردانیده
نه از زلال مالامال دوستکامی و نه از
خشك سال ناکامی و افراط و تفریط
آمال و امانی بر مصداق لا تأسوع علی
ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم غمناك و
فرحناك گشته اما به کفایت احوال بزه
مسکین و تسکین کسب و دست خوار
شکسته و غمگین کوشیدن که میامن
ساعتی از زمان که بدان مصروف شود
بر عبادت ستین سنه رجحان دارد.
دفع آتش فتن و رفع مادهٔ حوادث و
محن را از فرایض الله می شمرد و در
مواد خیر خواهی آنچه ما فی الضمیر
است تحریراً و تقریراً اداء آن بر حکام
زمان واجب می داند. و گرنه بیت:
آنرا که خدا نگاه دارد و رسنگ
ز آسمان بیارد - حاشا که رسد به او
گزندی - واشفته شود زنا پسندی.

[ازینجا بنویس]

صفحه ۵۹۷

و به خدمت اعلاء کامگاری...

سلیمان زمان...

صفحه ۵۹۸

نمود. به نزد عقل دورین روشن
شد که آنچه به خاطر انور گذر کرده و
به لفظ گهر بسار نظام یافته اگر صد
سال در گوشه های اصم فرو خوانند،

صفحه ۵۹۷

نزد خان احمد...

حضرت خان...

صفحه ۵۹۸

علامات نفاق امیره که بر رأی عالی
روشن شد، بی لعل و عسی...

آنچه دراصل است :

آنچه تصحیح شده است:

جزباد پیمودن حاصلی ندارد که رب
نصح مصنع علامات نفاق امیره که
بررای عالی روشن شد ، به حکم
وجوب که دفع صایل به عقل و شرع
ثابت است لازم دانست و بی لعل و

عسی...

مشغول گشت...

مشغول گردید...

جنگ را معد باشد و رکاب همایون

جنگ را معد باشد و خود از

از زیارت نهضت فرمود...

زیارت نهضت فرمود...

لاهیجان را مکان جلالت ساخت...

لاهیجان را مکان ساخت...

صفحه ۵۹۹

صفحه ۵۹۹

طایفه اجدها اویند...

طایفه اژدها اویند...

علی حسام الدین را بالشکر به

علی حسام الدین چپک را بالشکر

لاهیجان آوردند باوجود تجنب امیره

به لاهیجان آوردند و فرمودند...

از راه با وسودان رای عالی که خیر و

علیم بر قصد قضا و قدر و محیط بر

خیر و شر امیره بود به تفحص و تجسس

معلوم فرمود که مخالفان از گو که به

کوله رودبار و از آنجا به لاهیجان

خواهند آمد به طلب سرداران که به باو-

سودان استحکام کرده...

صفحه ۶۰۰

صفحه ۶۰۰

اقامت داشتند فرستاد و به لاهیجان

آورد و پرتو خورشید مشورت بر

صفحات خواطر امرا و سرهنگان

انداخت. عزایم تدبیر همایون که در

که به کنار رودخانه سیمه رود...

آنچه در اصل است:

جميع مهام ومرام مساعدت می نمودو
بر همهٔ آراء و افکار فایق بود واهل
ملك از ظل ممدود صحت رأی آسوده
وعرصهٔ معموره را مزید بسطت و مجال
فسحت بدان حاصل، بدین معنی
شرف اختصاص یافت که به کنار
رودخانهٔ سیمه رود...

مثل حضرت سراجاً و هاجاً قاسماً
للامارة والجلالة...

صفحهٔ ۶۵۱

متوجه لاهجان است رای عالی را
اقتضا چنان شد که بیست سی نفر
قورچی...

صفحهٔ ۶۵۲

در ظن کاذب و خیال فاسد بیه‌پسی
این بود که انصار حق در بادی‌الرای
دست‌ازافروختن آتش حرب بازدارند...

سپاه اسلام

وعزم بر یقائون فی سبیل الله جزم
کرده بودند. افواج سپاه ایمان و کفر
بسان امواج دریا با یکدیگر می-
جوشیدند و زبان شمشیر و سرخنجر
می‌بوسیدند مغناطیس دولت خسروی
که قبله‌نمای اهل ایمان بود به حکمت
خاصیت، جذب اجساد آهنین فساد
آئین اعداء دولت و مخالفان مملکت

آنچه تصحیح شده است:

مثل حضرت ورسترقاسم...

صفحهٔ ۶۵۱

متوجه لاهجان است. خان احمد
فرمود که بیست سی نفر قورچی...

صفحهٔ ۶۵۲

در ظن سپاه شجاعت دستگاه بیه‌پسی
این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز
تنکیسار آتش حرب بازدارند...

سپاه خان احمد

وعزم جزم کرده بودند. افواج
سپاه بیه‌پس و بیه‌پیش بسان امواج
دریا با یکدیگر می‌جوشیدند و زبان
شمشیر و سرخنجر می‌بوسیدند...

آنچه در اصل است:

آنچه تصحیح شده است:

می نمودند و به ضرب تیر تا به دار

صفحه ۶۰۳

صفحه ۶۰۳

و پیکان آبدار تنها اعداء بد کردار
 بسان نسج عنکبوت شبکه شبکه
 می کردند بیت به جای دل به شکم
 اندرون همه پیکان به جای موی بر
 اندامها همه سوفار مخالفان اکثر
 زخم دار و بعضی بی جان گشتند پیاده
 که در مقابل به جنگ جنگ در دامن
 فتح می زدند. امیره قشون سواران
 منتخب را عقب گیری فرمود و ثقل و
 وزن اعمال حیلت مآل اهل ضلال بر
 خواص مرضیه و حمایده فعال اولیاء
 حضرت زیاده و افزوده گشت و کفره و
 ظلمه بر اهل اسلام غالب آمدند و
 فرق اسلام از جساد نبرد منحرف و
 متفرق شدند...

سرداران حضرت رفته بود...

صفحه ۶۰۴

صفحه ۶۰۴

به قتل رسیدند
 [دباً لئلا مطالب حاشیه در متن است]
 داده بود که لشکر بیهوش به طرف
 دست چپ به نخجیر کلایه و دست
 راست به کوهستان کی در زد و گیر بودند
 و هنوز نواب خان احمد...

درجه شهادت یافتند
 و فرار شعار ساختند و هزیمت تمام
 یافتند [در حاشیه عباراتی بوده است
 که به علت صحافی از میان رفته است]
 بیت بشکست قلب ما را صف کافران
 خیره حشری سپه برون شد که به هیچ

آنچه در اصل است:

کارنامد، بنوعی چشم زخم دست داده بود که لشکر مخالف به طرف دست چپ به نخجیر کلايه و دست راست به کوهستانی در زد و گیر بودند و نواب عالی سلطانی...

صفحه ۶۵۵

چون نهاد کوه باوقار و چون شیر قوی دل و باقرار، به درهشت برقمیم سعادت بود چنانچه رتاب عالی که به سنگه چارگی رسید پيله فقيه و چندین ملازمان که در خدمت اشتغال داشتند دستگیر گشتند...

دامن دولت از آسیب تندباد وقایع و گرد حوادث محفوظ ماند و از لجه جنگ و آتش دهان نهنک اهل و غی به سلامت بیرون رفتند...

پیاده مخالفان...

درپی عساکر آمدند چون چشم مخالفان از جمال روز مقصود نابینا بود بر مثال شب پره به ظلمت شب فکرت سرگردان و باز به لاهجان معاودت نمودند...

صفحه ۶۵۶

ضمیر حضرت سلطنت و جلال...
برگ بی برگی و میوه غم و دردست

آنچه تصحیح شده است:

صفحه ۶۵۵

به درهشت برقمیم بود چنانچه پيله-
فقيه و چندین ملازمان که در خدمت
اشتغال داشتند دستگیر شدند...

دامن دولت خان از آسیب تندباد
وقایع و گرد حوادث محفوظ ماند و
به سلامت بیرون رفتند...

سپاه امیره...

درپی عساکر آمدند و باز به لاهجان
معاودت نمودند...

صفحه ۶۵۶

ضمیر حضرت خان احمد...
برگ بی برگی و میوه همه خارست

آنچه دراصل است:

دراو. حضرت سراجاً وهاجاً...

صفحه ۶۵۷

و بدین ایات مترنم شد. خسروا
 لشکر منصورت اگر رجعت کرد .
 نیست بردامن جاه تو ازاین بار غبار
 عقل داند که درادوار فلک بی رجعت
 استقامت نپذیرند نجوم سیار. دیگر
 سرداران...

برای عالی واضح بود...

صفحه ۶۵۸

امرای دولت...

صفحه ۶۵۹

مخالفان....

درجه شهادت یافتند...

حضرت اعلاء سلطانی

صفحه ۶۱۵

به رودسر رفتند چشم امل امیره که
 از حرص لشتن شاه باز بود، به ظلمت
 این خبر چون شب نومیدان تاریک
 گشت و صورت فیروزی که به بیداری
 طلب می داشت، به خواب و خیال
 انجامید و از لاهجان ناکام به کوچسفهان
 رفت [تا اینجا بنویس والسلام آخر
 شد]

آنچه تصحیح شده است:

دراو. حضرت ورسترقاسم...

صفحه ۶۵۷

دیگر سرداران...

برای خان واضح بود...

صفحه ۶۵۸

امرای خان احمد...

صفحه ۶۵۹

سپاه امیره حسام الدین...

مقتول شدند...

حضرت خان احمد

صفحه ۶۱۵

به رودسر رفتند و حضرت امیره
 حسام الدین با فتح و فیروزی به
 کوچسفهان رفت...

یادداشت‌های
مرحوم قزوینی بر حواشی
کتاب تاریخ خانی چاپ دارن

مرحوم قزوینی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن را در پنجم دسامبر ۱۹۲۲، در شهر پاریس، به مبلغ ۶۵ فرانک، از کتابخانه گسوتر خریده و سراسر آن را خوانده و این مطالب را بر حواشی این کتاب نوشته است.
بر صفحه سفید اول کتاب:

کرجیان اسماً لمحلی از گیلان ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
درص ۸۸ صحبت از توپ و توپچی میکند گویا در حدود سنه ۸۹۹ باشد. ذکر
از اوایل شاه اسمعیل و اقامت او در گیلان قبل از خروج و این قدیمترین مصنفی
است که ذکر از آن یافته‌ام و جزئیاتی در خصوص این مدت شاه اسمعیل دارد
که هیچ جا ندارد ۱۰۱-۱۰۶ و همچنین بعدها در تضعیف کتاب بسیاری از
سوانح شاه اسمعیل ذکر میکند که بواسطه قدم تألیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است.
[بر صفحه اول که نام کتاب نوشته شده است]:

مشمول تاریخ حوادث چهل ساله گیلان از سنه ۸۸۰-۹۲۰.
در سنه ۹۲۱ و ۹۲۲ (ص ۶ و ۴۰۴) تألیف و تصنیف نموده.

ص ۵ - [در مقابل دیرین]: قدیمی.

ص ۱۷ - کوکب فسق و فجور!!

ص ۲۰ - فاتح [در مقابل مفتوح متن].

ص ۵۲ - امامزاده حسین قزوین.

ص ۹۸ - کجکه = کمک ظ .

ص ۱۵۵ و ۱۵۱ - تألیف این کتاب در سنه ۹۲۱ است. اولین دفعه است زماناً (یعنی قدیمیترین کتابی است که در آن) ذکر سیادت شیخ صفی را می بینم و بعد از این کتاب در حیب السیر (حدود ۹۳۵) و جهان آرا (حدود ۹۷۲) و مجالس المؤمنین (۹۹۵) و عالم آرای عباسی و سلسله النسب صفویه همه جا بدیهی که او را سیادت ذکر کرده اند و اما صفوة الصفا مؤلف در حدود ۹۵۸ که نسب نامه بالا بلند سیادت شیخ صفی را بدست میدهد شك نیست که محرف است و در عهد صفویه این زواید را لمصلحت الوقت بر آن الحاق کرده اند. تاکنون معلوم من شد شهرت این خاندان سیادت از چه عهدی شده آیا از اوایل ظهور شاه اسماعیل؟ یا قبل از آن و احتمال قوی میدهم که این اختلاق نسب از عهد شیخ صدرالدین بن شیخ صفی شروع شده باشد و خود او شاید محرك و خالق و... مختلق این نسب بوده است.

ص ۱۵۵ - یلی؟

ص ۱۵۶ - قسری [در مقابل قسری متن]

ص ۱۵۹ - قصد [در مقابل قصه متن]

ص ۱۶۱ - [در مقابل نام میرسین کیا نوشته است]: نام این امیر را در احسن - التواریخ (رجوع بجلد چهارم) و همین حلقه تواریخ طبرستان بنام حسین کیا نوشته است.

ص ۱۶۱ - [در مقابل شرحی که درباره فتح شاه اسماعیل نوشته که قریب ده دوازده هزار مرد وزن و کودك شیرخوار را بقتل آوردند و لحوم اکابر آن ولایت را در سوم مجلس و طعوم لذیذ محفل گردانیدند قزوینی می نویسد]: وحشیگریهای شاه اسماعیل هیچ کمتر از مغول و از امیر - تیمور نبوده است و عجب است که گوشت آدمی را می خورده اند (مثل مغول) و نظیر این فقره را در خصوص همین شاه اسماعیل در تاریخ مکه لقطب الدین النهر والی داردگویا در خصوص شیر وانشاه است که

میگوید گوشت او را پخته و خوردند و نظیر آنرا در حبيب السیر در
خصوص یکی از شیانیان خراسان (شاهی یک؟) دارد که شاه اسمعیل
کاسه سر او را بطلا گرفته در آن شراب میخورد!

ص ۱۶۵ - [در مقابل قلعه آستا نوشته است]: کجاست علی التحقیق
قلعه آستاد.

ص ۱۶۲ - [در مقابل سوق بلاق متن نوشته است]: ساوجبلاغ نزدیک
طهران ظط.

ص ۱۶۲ - [در مقابل کلمه شمیران متن نوشته است]: این شمیران نزدیک
طهران ظط.

ص ۱۹۸ - [در مقابل کالجار متن نوشته است]: ظ = کالنجار.

ص ۲۶۳ - [در مقابل کلمه استجالو نوشته است]: این املاء تقریباً میرساند که

ضبط استاجلو، استاجل لو است نه استاج + لو

ص ۲۶۴ - [در مقابل تشابك نوشته است]: بسناك ؟ ظ.

ص ۳۹۲ - [در مقابل امکنیت نوشته است]: امکانیت.

ص ۴۵۴ - تاریخ تألیف کتاب ۹۲۱-۹۲۲.

نسخه‌هایی که از این کتاب در دست است

استوری پس از معرفی مؤلف کتاب تاریخ خانسی، نسخه مورخ ۹۷۸
قمری را که بلوشه به شماره 499 1 ذکر کرده است، یاد می‌کند و سپس با
استاد به:

MELANGES ASIATIQUES VOL. II
(*ST. PETERSBURG 1852, P. 53*)

می‌نویسد که این نسخه رونویس تازه‌تری از نسخه اصلی است. وبعد
اضافه می‌کند نسخه چاپی دارن بر اساس رونویس نسخه پاریس و نسخه متعلق
به خانیکف است. اما نسخه خانیکف امروز در مجموعه خانیکف که در سال
۱۸۶۴ میلادی به کتابخانه سلطنتی عمومی سنت پترزبورگ رسیده، نیست.
ممکن است در یکی از کتابخانه‌های لنینگراد باشد.
حدس استوری صحیح است و مانسحه اصل را در انستیتوی کتب آسیائی
لنینگراد به دست آوردیم و کتاب حاضر را از روی همان نسخه چاپ کردیم.

مشخصات نسخه‌های موجود

نسخه انستیتوی کتب آسیائی لنینگراد شماره C 491 که نسخه دستخط
مؤلف است در ماه محرم ۹۲۱ شروع به تحریر شده و در نیمه صفر ۹۲۲ به-
خاتمه رسیده است. این نسخه با خط خوش نستعلیق قرن دهم در ۳۵۸ برگ که

هر صفحه آن ۱۲ سطر است موجود است. از برگ ۲ تا ۸ آن جدول بندی دارد. بین السطور و گاهی در حاشیه کتاب ظاهراً به قلم سلطان احمدخان، متن اصلاح گردیده و مفرداتی افزوده شده است. از برگ ۲۹۴ تا ۳۰۶ که مطالب آن بیشتر مربوط به دوران سلطنت سلطان احمدخان است، تصحیحات بیشتری دیده می شود. در این قسمت مؤلف با قلم خود به جانبداری سلطان احمدخان برخاسته و به یه پسیان تاخته است. ظاهراً سلطان احمدخان با قلم خود، از القاب و تعارفات نسبت به خود کاسته و حد اعتدال را نسبت به یه پسیان نگاه داشته است. صفحه آخر این نسخه با قلمی ریز تر تحریر شده و شانزده سطر در آن گنجانده شده است. خاتمه این نسخه چنین است:

افتتاح انشاء کتابت این تاریخ در منتصف محرم احدی
عشرین و تسعمایه شروع پیوست و در منتصف صفر اثنی عشرین و
تسعمایه بعون الهی و بسدولت پادشاهی بدست ضعیف بنده کمترین و
دعاگوی دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاجی^۱ به اتمام
رسید: بیت. بدانی گراز جان بدو بنگری- که جان کنده ام تا تو جان پروری
خدای جهان را فراوان سپاس- که گوهر سپردم بگوهر شناس. اگر
صاحب نظران نقصانی بینند امید که اصلاح فرمایند و در آینه کج نمای
بی بصران اگر در آید رجاء واثق که صورت سهو و خطا بعین رضا
نماید الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرمه و الصلوة علی نبيه محمد و
آله .

بر صفحه مقدم بر متن عبارات زیر نوشته شده است:

تاریخ گیلان که بنده پر عصیان حسینقلی ابن محمد بن خان
حاتم که دمی در دار السلطنة مسکو در سنه ۱۱۶۳ ابتیاع نموده.

[امضائی پیچیده و درهم]

فی تاریخ ۲ شهر رجب المرجب من شهر رسته ۱۲۵۰ این
تاریخ خانرا عالیجاه عزیزی اتایک پولکنیک دام عزه بمن هبه نموده
اول کتابیست که بعد از ساخته شدن کتابخانه داعی بمن رسید المحتاج

الى الله [امضائی پیچیده و ناخوانا]

بر برگ ۳۵۹ این کتاب عبارات ریز نوشته شده است:

بتاریخ روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی‌قعدة کتاب مزبور

را بخانة الذمیرذا بردم از برای خواندن یوش سنه ۱۱۹۹

نسخه دیگر انستیتوی کتب آسیائی لنینگراد به شماره D94. این نسخه

عکس نسخه شماره 1499 است که بلوشه معرفی کرده است. صفحات آن بالغ بر

۳۵۲ صفحه و هر صفحه شامل ۲۲ سطر با خط نسخ متوسط است. بر حواشی

این نسخه عکسی، به خط دارن، کلمات افتاده، از روی متن اصلی افزوده شده و

یادداشت‌های فراوانی به زبان فرانسه نوشته شده است. زیر نویس‌هایی در هر صفحه

اضافه کرده و این همان نکاتی است که در کتاب چاپی او آمده است. از وسط

سطر دوم ص ۳۵۲ این نسخه، در حدود يك صفحه ونیم افتادگی داشته که دارن

با خط خود از روی نسخه اصل رونویس کرده و در يك صفحه ۲۹ سطری گنجانده

است. آخر این نسخه چنین است:

تمت الكتاب بعون الله الملك الكريم الوهاب كتيه العبد

الاقبل الاحقر والاحوج الاقر من خلق الله العلى الاكبر المستوبق

بناية الله والمستوثق برحمة الله القوى الغنى قاسم بن حسن الحسينى

غفر الله ذنوبه وستر عيوبه بتاریخ روز جمعه هشتم ماه ربيع الاول سنه

ثمان وسبعين وتسعمائة الهجرية تم تم تم

بنا بر این نسخه پاریس که این عکسی از آن است ۵۶ سال پس از تاریخ

تألیف کتاب رونویس شده است.

نسخه سوم این کتاب در کتابخانه سید شهاب الدین تبریزی در آستانه مقدسه

قسم است که در ذریعه ج ۳ ص ۲۵۰ از آن یاد شده اما تاریخ کتابت آن را

نوشته‌اند، آقای مزوی در نسخه‌های خطی فارسی ص ۴۲۴۲ به نقل از ذریعه از این

کتاب نام می‌برد.

تهران پانزدهم دی ماه ۱۳۵۲

منوچهر ستوده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدای سخن آن به که کند اهل کمال

به ثنای ملک الملک خدای متعال

اما چون طوطیة حمد و ثنائی که سزاوار ذات بسی همتا و فراخور
صفات بلا انتهای حضرت منعم بیچون و چرا باشد ، مرقوم کلم مهندسان
اعصار و منقوش صفحات دفاتر مورخان ادوار نیست و از آن حیثیت که
ذات صمدیت به مدلول «إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ» منعوت و موصوف است، متکلم
نعت ربوبیت، جز آنکه دست تدبیر در عروۃ تقصیر زند و به منطوق شریف
«سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ سُبْحَانَكَ مَا شَعَرْنَاكَ حَقَّ شَعْرِكَ»
متمسک گردد، تمسکی ندارد ، چه باوجود تجدید هر گونه الطاف بی پایان که
به بشارت «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا» به بندگان شرف اختصاص
می یابد و هر لحظه به مظاهر لطیفه و کثیفه اعیان موجوده فایض می گردد ، از
بسته زبسانان حیران کمال جمال و تشنه لبان زلال وصال حضرت ذوالجلال
چه آید که ذات احدیت را شاید .

بیت

هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست

سست جولان ز عز ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه و صفش فهم

شعر

هُوَ الَّذِي أَحَدَّثَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعًا فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ سَتَحْدِثُ النَّاسُ

وگر جرأت به نعتی می کنم آن هم بدان ماند

که مور بی زبان تاج سلیمان را بها گوید

و درود نامتناهی بر مظهر الطاف الہی محمد الامّی العربی الهاشمی صلوات اللہ
علیہ و علی آلہ و اصحابہ الطاہرین الہادین .

بیت

امی گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح

ماہ نگین دار ز بر جہ شدست خاتم اونام محمد شدست

تاج تو و تخت تو دارد جہان تخت زمین آمد و تاج آسمان

شعر

بَأَى لِسَانِ أَحْمَدُ السَّيِّدِ الَّذِي عَلَى مَنْتَبِ الْجُوزَاءِ مِنْ حَمْدِهِ رَدَا

و بر آل و اصحاب و بنی اعمام او کہ سیارات سماوی و ملائکہ ارضی و ثمرہ
شجرہ رسالت و ولایت اند باد .

و بعد زبان خامہ مشکین عمامہ را بہ رقم معنی :

[بیت]

آنچه بر آید بہ زبان قلم نیست بہ از حمد ولی النعم

عطر سا گردانیدہ ، مشام جان را بہ عبیر مدح خداوند جہان پناہ ، مہبط
تأییدات الہ ، آفتاب سماء سلطنت و عدالت ، بدر فلک جلالہ و خلافت ، سید
السلطین ، سند الخواقین ، افتخار آل طہ و یس ، کھف ممالک الاسلام ،
ملجأ ملوک الایام ، المشرق من جبینہ نورالتقی ، المؤید من رب الارض والسماء
«وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» ، الموفق بتوفيقات ملك الاحد ، خان بن خان

سلطان احمدخان ، ابدالله تعالى ظلال جلال سلطانه و افاض على كافة البرايسا ذوارف احسانه. مروح و آسوده كيفيت تأليف اين تاريخ را به طالعان مطالعه روشن سازيم، تا شارع را مشروع به بصيرت باشد و بر حقيقت حال اطلاع يابند. چون وضع سلطنت نواب اعلى حضرت خورشيد فلك دوار ، سايه كردگار ، به قانون عواطف ربانى حالى و به توفيقات الهى متعالى بود و مضمون:

لَوْلَا بَدَائِعُ صُنْعِ اللَّهِ مَا حَبِثْتُ قَيْلُكَ الْمَعَارِمُ فِي تَحْمِيٍّ وَفِي عَصَبٍ

مؤكد اين معانى و طبع لطيف مدرك امور و مطلع كيفيات احوال عصور و دهور ، به وسيله ذوق مطالعه تاريخ تأليف ميرصافى ضمير - مير ظهير - كه حاكم زاده مازندران و در زمان خلافت حضرت سلطان محمد و حضرت ميرزا اعلى، كوكب سعادت به نور امارت و جلالت تابنده و درخشان، اطلاع يافته كه انتهاء تاريخ امير كبير، قريب غروب آفتاب عمر سلطان محمد مغفور و اوان طلوع كوكب سلطنت ميرزا اعلى ميرور بود و مشرب عالى مقتضى انشاء تاريخ و اين چاشنى ملايم مذاق و اين مفرح موافق مزاج با وجود آنكه از ابتداى طلوع اختر سعد خلافت و جهانباني، به مدار اوج سلطنت و حكومت و كامراني ، از تاريخ هجرى نهصد و ده گذشته و در آن وقت سن مباركش از پانزده تجاوز ننموده و از بنيان اختراع و استخراج اين تاريخ كه مسمى به « تاريخ خانى » است ، از بيست و پنج درنگشته ، آئينه ضميرش از صيقل تجارب روزگار، نه چنان جلاپذير گشته بود كه بر رآي مشكل گشايش دقيقه اى نامرعى ماند .

بيت

خبير و خسر دمنده و صاحب ضمير

به دولت جوان و به تدبير پير

ز درکش تحجیر شده عقل کل

ز رایش یکی شعله بسدر منیر

و حوادث اعصار و تغییرات امصار را که به نور فراست دریافته و فواید و نقصانات را دانسته بود ، ذمت همت و بنیت نیت ، به تجدید این مراسم و احیای این مکارم ، مصروف و معطوف فرموده . نهال باغ سخن را به زلال تقریر تازه گردانیده . صور کیفیات که از قوه به فعل آمده بود ، از فوت و موت سلطان محمد مرحوم تازمان این سعادت ، هرچه در حیطه شعور و وقوف در آورده ، با حضرت معتمد الدولة السلطانیه ، سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل که از کبار خواص دولت و درجات تربیت ، به اقصای کمال یافته ، و واقف مزاج خاص و محرم خلوت اختصاص بود و در فنون کاردانی آیتی و در حلم غایتی و به ذهن مستقیم ، استقبال تدابیر صائبه می نمود ، در هرباب مطارحه مقالات می فرمود . و بنده دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین را به تحریر و تسوید این تاریخ ، مخصوص التفات گردانیده ، اتباع آن را فوز به سعادت دارین و دولت کونین دانسته . من الفاتحه الی الخاتمه ، مجال تخلف احدی از مدلول مضامین شریفه ، محال شمرده و اطاعت فرض دانسته ، آن اشارت به انقیاد پیوست و از حضرت عزت جهت اتمام حصول این مقصد ، بدرقه توفیق طلبید .

بیت

ره به سر منزل مقصود نشاید بریدن

گر درین ضابطه لطفش نکند همراهی

والله الموفق و هو المعین و منه الاستعانة و علیه التکلان .

بعد از استسعاد لسان اخلاص به نشر شمه ای از صفات محمدرت آیات حضرت اعلای خانی و شستن دهان به آب زندگی ، مخترع ایسن تألیف

سیدنا و سلطاننا خان بن خان ، سلطان احمدخان خلد ظلاله ، تمهید مقدمات و فهرست فصول کتاب را به سه باب حصر فرمودند .

باب اول : در قصه آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و کوچسفهان را به سلطان حسن مبرور رجوع فرمودن و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و فتوحات زمان سلطنت و اوان سعادت و حوادث ایام حکومت .

باب دوم: در بیان قصه سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی و قتل میرزا علی و قتل سلطان حسن و شرح درجه شهادت یافتن ایشان و کیفیت آن .

باب سیوم : در شرح خلافت و عدالت و سلطنت حضرت اعلای سلطان جهانبانی نوشیروانی ، سلطان احمدخان ، خلد خلافت و سلطنت و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت .

افتتاح : انشاء این تاریخ در محرم [سنه] احدی عشرین و تسعمایه سمت وقوع یافت و منه الاستعانة باتمامه .

باب اول

[فصل اول]

در تمهید مقدمات خاتمه سلطنت سلطان محمد مرحوم مغفور و رجوع کوچسپهان

به حضرت سلطان حسن و ابتدای حکومت میرزا علی علیه المغفرة

حضرت سلطان محمد مرحوم پادشاهی بود عادل و کسریم و رحیم و رؤوف و شفیق بر خلق و خلیق و خلیط و مجموعه اوصاف حمیده، و به کمالات علمی و عملی حکمی آراسته و از کمال اختلاط، حکام دارالمرز از آستارا تا استراباد با ایشان در مقام اطاعت و یکجهتی و موافقت و دوستی و عقود عهد و سلسله ائتلاف با سلاطین و ملوک و حکام و خواقین روزگار به قواعد عهد و قوانین میثاق مبرم و مستحکم و مملکت آبدان و رعیت و رعایا از فرات عدل [او] محظوظ. چه بهترین نعمتی و خوبترین عطیته طوایف انام و خلائق ایام را نجات اولاد است. و از فیض فضل ربانی، حضرت ایشان را اولاد ذکور شش نفر ارزانی شده بود. اول و اقدم و [۱] خلف و اکرم، حضرت میرزا علی که ولی عهد سلطان محمد مرحوم بسود و تعریف خصایل حمیده و اطوار پسندیده، در بسط باب سلطنت و حکومت ایشان خواهد آمد.

بعد از این حضرت سلطان حسن که موصوف بصفات احسان و منوعات به سیرت حسن و در آیین خلافت و شجاعت و سخاوت عظیم المثل و به حکم «أَوَّلُ مَا لِحَرْيَقَتَيْ بَابَائِهِ الْغُرَّةُ» سیرت کریمه اب بزرگوار را شعار روزگار خود ساخته ، روزنامه اوقات بود . و در باغ خلافت ، نهالی که جمیع انام ایام از میوه احسان برخوردار می یافتند .

بعد از این سلطان حسین و بعد سلطان هاشم و بعد سلطان حمزه و بعد سلطان عباس که همه کامگار و متحلی به عنایت کردگار و به سبب تفرس انواع قابلیت که حضرت سلطان محمد مرحوم ، به نسبت سلطان حسن نموده بود ، حکومت کوچسفهان را نامزد استحقاق و استعداد ایشان کرد و به وی ارزانی داشت و در تاریخ سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه ، به نواب حضرت سلطان حسن رجوع فرمود . چون آن محل فصل شتا بود و شتاب شتا از حدود اعتدال متجاوز ، فلیندا اوقات مبارکات به سمم گذرانیدند و موسم بهار که لیل و نهار تفاوت نمی کرد ، نشاط شکار و گشت ، به خاطر شریف گذشت . و گشت چاکرود و کسب هواهای سردسیر تصمیم خاطر گشت . و در آن هواهای لطیف ، ازمان صحبت با ندمای حضرت و امرای عالی مرتبت و ارکان سعادت ، به فراغت به سر آوردند . و در زمستان دیگر بعضی اوقات به چاکرود و بعضی ازمان به سمم صورت قرار گرفت . و در بهار عزیمت شکار بر خاطر شریف لطیف نقش بست . قضا را چون در انقضاء عمر حضرت سلطان محمد مرحوم قصد تمام بود ، بر مزاج مبارکش زحمت وجع معده اعاده کرده و منجر و مفیضی به استمرار زحمت گشت . اطبا که شروع بمعالجه کردند ، مؤدی به صحت تمام شد .

و در آن اوقات ایلچی سلطان خلیل - والی عراق - که به خدمت می رسید ، حضرت سلطان محمد وظایف استقبال مرعی داشت و لوازم تعظیم

به تقدیم رسانید . اتفاقاً در آن شب ، باز زحمت اعاده نمود و اشتداد وجع معده استیلای تمام یافت و در تخت سمّام ، به تاریخ سنّه ثلثات و ثمانین و ثمانمائه ، هنگام صبح را هنگامه وداع کرد و همای روح از آشیان بدن پرواز گرفت و بر مؤدای « إِرْجِعْهُ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً » به عالم قدس پیوست . و جسد شریف ، از همصحبیتی روح لطیف مهجور ماند .

بیت

بسر سرای کهنه دلگیر دنیا دل منه
رخت جان بردار و بار دل در این منزل منه
ساحل دریای جان آشوب مرگ است این سرای

هان بترس از موج دریا بار بر ساحل منه

چون جزع و فزع بر فوت و موت حضرت سلطان مروحوم مغفور سعید ، به غایت و نهایت رسید ، چنانچه گوش از صدای فریاد و فغان پرگشته بود . و در آن مجال ، کثرت حزن و ملال ، در جمیع خواطر اهل بلاد و ممالک جمع آمده ، و اثر آن به همه طباع سرایت کرده .

بیت

زبس نالش زار و زبس جزع به گردون بر آمد خروش فزع
در مابین شرایط تکفین حضرت سلطان سعید ، امرای صاحب دید ، وسیله صواب و صلاح گشته ، حضرت سلطان حسن را جهت حضرت میرزا علی عهد دادند و بعد جسد پاک [را] به خاک کشته چاک سمّام مدفون گردانیدند . بعد از اتمام شرایط تعزیت و انقضای مصیبت ، چون حضرت سلطان حسن با حضرت میرزا علی هم عهد بود ، دیگر برادران را هم عهد فرمودند و سلطنت را به حضرت میرزا علی ارزانی داشتند .

و در آن مصیبت ، نظر حقایق بین حضرت میرزا علی ، تمادی حزن و

ملال و اندوه و کلال را مناسب ساحت دولت و اقبال بی انتقال نمی‌دید و به معنی این بیت تسکین خاطر^۱ می‌داد .

بیت

چو شد کسوت عمر بی تار و پود

چه سود از لباس سیه یا کبود

و در خاطر^۲ نوازی و تسلی برادران و دل‌داری ایشان مشغول گشت. و ولایت لشتنشاه را جهت حضرت سلطان حسن، اضافه کوچسفهان گردانید. و دیگر برادران را به انواع، نوازشها فرمود و گرد کدورت حزن و ملال، از چهره آمال ایشان، به ایادی مکارم و احسان و الطاف بی پایان زدود . و به کسوت مکرم و ائمار مرحمت، قامت احوال و نهال آمال همه را بیاراست. و تمام امرا و اعیان و اخلا و خلان و اکابر و اشراف و مرسوم خواره را به خلعت‌ها بنواخت و جراحت سینه مصیبت زدگان را به مرامم مراحم، شفا کرامت کرد و کیسه آمال جمله را از نقود هر گونه الطاف مملو ساخت .

فصل [دوم]

در ابتدای حکومت میرزا علی و شرح اطوار عدل و فتوحات و وقایع زمان سلطنت

چون حضرت سلطان محمد علیه الرحمة، در وقت حیات خود، سلطنت لاهجان را در تاریخ سنه اثنی‌ستین و ثمانمائه، به حضرت میرزا علی ارزانی داشته بود و از موائد کرامت « هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ » به حظ وافر و نصیب متکاثر، کمال اختصاص یافته و بواعث همت و دواعی نیت مقتضی عدل و انصاف و رفع ظلم و اجحاف و افاضت خیرات و صدقات و

با هر طایفه‌ای به قدر قابلیت از خورشید مکرمت ، پرتو التفات می‌انداخت
و مقاصد و آمال به اسعاف و انجاح مقرون می‌ساخت . و مضمون این بیت :

روح محض است تنش عقل مجرد ذاتش

که چو این هردو وجودش همه علم و شرفست
هر کرا گوهر نام تو برآمد به زبان
دهنش چون دهن سکه پر از سیم و زر است^۱

مؤکد معانی صفات کامله آمد .

و از آثار عدل یکی این بود که در وقت نفاذ امر دین ، صولت غیرت
را با حکم قرین می‌گردانید. و وصایای حضرت سلطان مغفور را نصب العین
ضمیر آفتاب تنویر خود گردانیده ، دقیقه‌ای فرو نگذاشت و از شارع اشارت
قدم بیرون ننهاد و به دیده ارادت تلقی نموده بود.

از جمله وصایای [حضرت] سلطان محمد مرحوم این بود که مدتی
است که رفع بدعت زنه زر تصمیم خاطر است و این سعادت مساعدت من
نمود. زنهار که در رفع این بدعت چنان نمایند که قاعده نیک نسامی و بنای
عدل گستری مشید ماند . با وجود آنکه اخلاق مرضیه و خواص حسنه میرزا-
علی مرحوم مستوجب عدالت و مرحمت و هدم بنیان ظلم و جور بود و این
وصیت مطابق اخلاص و اعتقاد او بود، تعلل جایز نشمرده، بدعت زنه زر
و مرده سورانه را از قلمرو خود، غیر از تنکابن که در آن وقت حاکم، کارگیا
یحیی کیا بود و سر اطاعت از جاده انقیاد منحرف می‌داشت و قصه او خواهد
آمدن ، دیگر به همه ولایات خود انداخت و مؤکد به لعنت نامه گردانید. و یوماً
فیوماً ، مراتب به مراتب، [مراتب] دین پروری و رواتب عدل گستری، مزیت
تمام می‌یافت . و یدبضای مکرمت حمات^۲ ملت مصطفوی و هداة طریقت

مرتضوی ، علیهما صلوٰۃ الرحمن وبه قدم عدل ، فارس میادین دین و حارس
 شرع مبین [بود] و مطالعۀ دفتر خیرات ، روزنامۀ اوقات شریفۀ خود ساخته
 و تعمیم صدقات و خیرات ، بر اطراف و اکناف انتشار تمام داشت .

[بیت]

اوصاف کمالات تو از شرح فزون است
 وصف نسه به اندازۀ فکر بشر آید

فصل [سوم]

در حبس و قید شاه منصور و سلطان حسن گوئی و یحیی کیا و نصب

سلطان حسین بن سلطان محمد به گرجیان

چون حضرت میرزا علی مرحوم مبرور ، از هسوا ییلاق دیلمان ،
 نقل به هوای گیلان را نکوه نمود ، نقوش تخیلات فاسده و تصورات باطله
 بدیهة الفساد مبطله المعاد ، نشأة حکومت و جهانگیری شاه منصور و یحیی
 کیا ، بر مرآت ضمائر علیه ، محسوس و مسرئی گشته و فتنه ای که در حین
 وفات سلطان محمد مرحوم ، شاه منصور ، از شقاوت در دل داشت و این سربا
 خواجه محمود خلیفه که ناظر لاهجان بود ، در میان نهاده و به فریب [و] مکر ،
 سلسله غایبانه عهد را خواست که مستحکم گرداند .

حضرت میرزا علی مرحوم ، بدین معنی مطلع گشته ، صدای این ندا
 از هاتف تقریر کارگیا حسام الدین فرزند کارگیا محمد که خاناده ورسترا لاهجان
 بود ، به گوش میرزا علی مغفور رسیده ، حسد جسارت ایشان در دل پاکجا -
 گرفته . چون شاه منصور می خواست که معدات فتنه را مرتب سازد و بایحیی
 کیا در سازد ، بدین اندیشه باطل از حضرت میرزا علی طلب رخصت نموده
 که به نزد پدر خود به گرجیان می روم . بر مصداق آیه کریمه « وَلَا يَجِیْقُ

الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» جغد فتنه که در دل او بیضه محال نهاده بسود و در هوای جهل وضلالت پرواز گرفته ، عاقبت سایه شامت بر حال او انداخت و روز دولت او تاریکتر از شب دیجور گشت .

میرزا علی مغفور که از این قصه آگاه بود ، او را طلبیده به رانکوه آورد و مقید ساخت و به قلعه لمسر فرستاد و به جهت جبر کسر خاطر شاه یحیی ، به رسم معذرت پیغام فرمود که تو اب الوقت مائی و ما را باتو در هیچ باب مضایقه نیست . به سبب جسارت و فضولی و طغیان و تصور باطل و خیال محال که شاه منصور در ضمیر داشت ، بر فحواى آیه کریمه «وَيَسْأَلُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْتَمُونَ» اعمال او وسیله وبال او گشته ، مستوجب گوشمال و ادب بلیغ شد . چه کمال همت معرض طمع ملک تست و به قدر استعدادی که از موهبت الهی در بدو فطرت حاصل گشته ، قانعیم . و ترغیب بر تیسیر معاش ملل و ازاحت شرور علل و رفع ظلم و کدورت ، ازار باب دین و دول شعار روزگار خود ساخته . مثل است که بینا چون از جاده منحرف شود و به ظلمت چاه افتد ملوم است نه مرحوم . هر کسی که استعمال به خدایع طبیعی کند ، بسر مقتضای آیه کریمه «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» گرفتار اعمال خود گشته ، از سعادت نواقص ، و از دولت محروم ماند .

[بیت]

مبادا کس به فعل خسویش مغرور

که مغروری کلاه از سر کند دور

پاشجا همچنان تعلق بدان حضرت دارد ، از فرزندان هر کدام را که

مستحق حکومت دانند ، تفویض فرمایند .

شاه یحیی مردی بود جهان دیده و سخنهاى پسندیده صواب اندیش که

مستحسن طباع و مقبول اسماع باشد، قبول داشتن از موهبت الهی می‌دانست. بومقتضای صلاح دید میرزا علی مبرور، حکومت پاشجا را به شاه شجاع ارزانی داشت.

بعد از حصول این مقصود، در مقام قید سلطان حسین گوکی درآمده، رجوع این امر به کار گیامحمد که سپه سالار لاهجان بود فرمود. او نیز اکسیر این امر را کیمیای وجود خود دانسته، بایست سی سوار، شب الغار به گو که برد. و چون آفتاب، دامن گیر شب غفلت سلطان حسین گشته، پای دولت او را به رکاب نکبت بند کرده، متوجه لاهجان شد.

چون حرارت هوای قشلاق مستوجب انتقاء برودت بود، مزاج شریف میرزا علی مرحوم، میل هوای اعتدال کرد و همچنان متوجه بیلاق گشت و عنان سعادت، به دیلمان منعطف فرمود و اوقات به خیر و خورمی^۱ می‌گذرانید. موسم پائیز، خبر برگ ریز عمر شاه یحیی رسید که دعوت حق را لبیک گفته است. میرزا علی را از غایت رحم، خاطر متألم گشت و از یاد فوت پدر بزرگوار، جراحت ریش تازه شد و جوهر اشک از دیده بیرون ریخت و گوهر معنی این بیت، از درج لعل بگشود.

که بر کس نماند سرای سپنج نه کام دل و پادشاهی و گنج
بعد از فراغ اندیشه روزگار، قطب‌وار، به مرکز مدار دولت قرار
گرفت و روایح هوای گیلان استشمام نمود و عزیمت گیلان تصمیم خاطر انور
گشت و به مراد دل به رانکوه نقل فرمود.

و رقم غدر و مکر یحیی کیا که بر صفحه ضمیر ثبت شده و ملکه یافته،
حمیت خسروانه به هیچ وجه تحمل آن را رخصت نمی‌داد و به اندیشه دفع و
رفع یحیی کیا مشغول گشت. و در آن زمان کسی که به ملک سخن یگانه و

به عیار محك عقلی فرزانه و وثوق به محافظت اسرار و رفع اشرار و اعتماد به رعایت حرمت و ناموس و حمیت باشد، میر عبدالملك شهید بود. میرزاعلی انارالله برهانه، اورا پیش خود خوانده، عقدگوهر بگشود و نقوش تصورات بدیهة الفساد یحیی کیای مذکور را که ضابطه ضمیر منیر بود، بدو بنمود. و رای عقده گشای را به تدارك هجوم خیالات یحیی کیا برگماشت. و نزد ملك تاج الدوله که حاکم رستم دار بود و نزد ملك جهانگیر پیغام فرستاد که قصد انتقام یحیی کیا از خاطر سر برزده و به جهت حبس او، از این جانب لشکر مرتب است و به تقدیر فرض، اگر اورا اطلاعی حاصل شود و حصانت کوهسار آن دیار را استظهار سازد و از آنجا فرار اختیار کند، تسوق که به محافظت آن حدود، چون رسم عهود، شرایط استحکام و انضباط مسلوك دارند و راه نجات براو مسدود گردانند و خبر ظهور انوز و به جهت دفع او اینجانب کجکه طلب کردن را شهرت دهند. و به جهت دفع انوز، لشکر معد ساختن، نزد یحیی کیا هم پیغام کرد و میر عبدالملك را روانه ساخت و شروع به تهیه نمودن لشکر و تدبیر آن نمود.

لشکر شکور را به سرداری کیا تاج الدین و لشکر سمم و لشکر رانکوه را خبرداد و این صورت اشتها ریافته بود که لشکر به جهت انوز مقرر شده است. چون جنود مهیا شدند، میرزاعلی بالشکر سالار خلوت کرد و به لسان «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» فرمود که هیچکس را در ازاله نعم و افاضه کرم بی مشیت حضرت کریم الاکرم، دست رسی و اختیاری نیست. و آنچه مقتضای ارادت حق است، از عدم به وجود می آید که «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» چون حضرت حق جل جلاله، بر مخادعت طبیعت و مخالفت هوا و رغبت و ظهور فساد که در نفس شریر یحیی کیا متمکن بود، واقف و آگاه [است] خواست خود را به توسط تدبیر من مقدر ساخت. و گرنه

دوای انسانى را در مقدرات الهى اثرى نیست و افعال و مقدرات سبحانى، همه خیر محض است. صلاح در آن است که جنود جمع شده تادزده بن برده، از آنجا شب الغار به تنکابن ببرند و یحیی‌کیا را مضبوط بیاړند.

سرداران اطاعت امر اولی الامر فرض شمرده، بر حسب اشارت قیام نموده، الغار به تنکابن بردند. علی الصباح یحیی‌کیا دستگیر گشت. از آنجا او را مضبوط به رانکوه آوردند و تنکابن را به میرسید که برادر یحیی‌کیا بود، رجوع فرمودند و حکومت گرجیان را به سلطان حسین - فرزند سلطان محمد مرحوم - دادند. و او بعد از حکومت يك سال، به جوار حق پیوست. و یحیی‌کیا بعد از سه سال به مرگ خدائی فوت گشت.

فصل [چهارم]

در عزل میرسید و نصب سلطان هاشم در تنکابن به تاریخ سنه ۱۰۱۱ هجری قمری و ثمانماه

چون رتبه سلطنت و حکومت، امر [ی] عالی و مستحق این امر کسی تواند بود که متحلی به کمال عقل و حلم و حسن معاش و کریم خلق و آمیزگار و در ضبط امور دین و دولت، ثابت و راسخ و متیقظ و به قوت عقل و رای صایب، از ابناء عصر، در امور عظام ممتاز و از محدثات محترز و در اخذ و اعطاء رعایت حد وسط واجب داند و بر تساوی امزجه راغب و به حفظ قوانین عدالت در میان اهل بلد مخصوص بود. هر چند میرزا علی مرحوم در اطوار میرسید ملاحظه می نمود، یکی از این خصایل مذکوره موجود ندیده

[بیت]

پادشاهی کار آسان نیست ای دل جان بباز

ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

و این چنین کس را بر سر خلق گماشتن ، ظلم صریح بود . از این جهت میرسید را از حکومت تنکابن معزول ساخت . و چون ذات میرزا علی مغفور ، به خیر موصوف بود و خیر او با عموم برابری مساوی ، خصوصاً با برادران که عنایت کامله بر اصلاح احوال و تفریح خواطر و معاش و مال ایشان محصور می داشت و شب و روز منتظر فرصت [بود] که لطیفه ای ربانی به صورت حکمت سعادت بی که از انتکاس و انحطاط ایمن باشد و ثقلب احوال را در او اثری زیاده نبود ، مهیا گرداند . ماده این شفقت در ضمیر میرزا علی مستودع بود . و با وجود آنکه ولادت میرزا علی در سال قران علوین شده ، اما اوضاع کواکب ، آنچنانکه باید نیک نیفتاده ، قوت طالع از درجات جزو قران بود که در دهم طالع وقوع یافته ، ازین عطیه برخوردار بود ، در اکثر امور صورتی که در آئینه خیال منقش می گشت ، متغیر نمی شد . چه علو دولت مقارن نمو جسد است . همچنانکه جسد تا کمال نمو در ترقی است ، دولت نیز همین حکم دارد .

میرزا علی که ولایت تنکابن را از والی خالی دید و سلطان هاشم نهالی که در حدیقه مراد ، به حد نشو رسیده و تفرس قابلیت حکومت از او نموده مصداق معنی این بیت که :

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض

که منقطع نشود فیض از گدار فیاض

از این جهت قامت آرزوی او را به خلعت حکومت آرایش داده ، حکومت تنکابن را بدو رجوع فرمود .

فصل [پنجم]

در قصه جنگ منجیله دشت و گرفتن سالار بن رستم کوه‌دهی را جنود ظفر پیکر،
به سرداری سیامرد جلال در سنهٔ سبع و ثمانین و ثمان ماه هجریه

چون امیره رستم کوه‌دهی را درجات کوکب فسق و فجور و ظلم و جور به حد اوج رسیده و به شرب مدام، مبالغتی تمام می‌نمود، و اهل ملک از دست تعدی او به جان رسیده و پیرهن صبر دریده و رقم غدر و ظلم که بر صفحهٔ ضمیر او ثبت شده بود، صفار و کبار رعایا و رعیت مطلع ظلم او گشته بودند و آگاه بر ضمایر شده، از غایت وهم، متنفر و متفرق گشتند و طریق صلاح و صواب از نظر بصیرت او پوشیده گشته، اساس حکومت انهدام یافته، و روشنی شمع سعادت او از آه نفوس مستمندان مرده و با وجود ملاحظهٔ کمال یک جهتی و موافقت بیه پس و بیه پیش که در آن وقت بود، راه رخنه مسدود و کسوت حکومت از قامت خود منخلع دید و از وهم تغلبات نواب میرزا علی مرحوم، چاره بعجز فرار ندید. از سراضطرار و اضطراب به اقدام عبودیت شتافته، به اردوی سلطان یعقوب پیوست و ساحت جلال را مقابل شفاه ستایش و سپاس گردانیده، فرسودهٔ جبین خضوع و خشوع ساخت. و احوال خود به عرض نواب رسانیده، عرضه داشت، بموقع قبول، محل حلول یافت. و به رأی عالی یعقوب بیک، عزم لشکر، همراه امیره رستم، به جهت تسخیر مملکت ایشان که در دست نواب میرزا علی بود تصمیم خاطر گشت. و ابراهیم شاه بیک را با پنج شش سر میر، قرب پنج هزار مرد همراه امیره رستم گردانیده روانه ساخت. رستم نیز لشکر را پیش گرفته، به سمت دشت آورد و همین جا اقامت اختیار کرد و همچنانچه مذکور گشت که در حین سلطنت سلطان محمد مغفور امیره سالار فرزندان رستم از

شدت گرمی و بی آبی و بی تابی بادیۀ بخت بد پدر خود ، به ظل سلطنت و زلال شفقت و موهبت حضرت سلطان مغفور پناه جسته بود و حضرت مبروری را حمیت رحم بر شفقت او داشته ، سالار را به حکومت کوهدم مباحی و سرافراز ساخته ، بدو تفویض فرموده بود که از برداشته ایشان ، گاه نفاذ امر مأمور و مطیع و منقاد باشد .

چون قوام سیرت به صدور افعال است ، هیچ سعید شقی نشود و ارتکاب فعل رکیک نکند . اما چون شقی را شقاوت فطری است ، رحم بر اشقیا مثل رحم بر افاعی است .

[بیت]

زبان می دهد مار در زینهار ولی هست دندان اوزهر دار
با وجود رحم و شفقتی که سلطان سعید ، به نسبت سالار شقی کرده بود ،
مصدوقه کلام وحی نظام حضرت امیر علیه السلام شاهد تمام است که [شعر]

أَرَى الْإِحْسَانَ عِنْدَ الْحَرِّ حَمْدًا وَعِنْدَ الْعَبْدِ مَنْقَصَةً وَ ذِمًّا
كَمَاءِ الْمِزْنِ فِي الْأَصْدَافِ دُرٌّ وَفِي جَوْفِ الْأَفْأَعِي صَارَ سَمًّا

چون به سالار شقی آوازه لشکر اتراک رسید ، شقاوت اصلی مستولی گشته ، حقوق رعایت و حمایت فراموش کرده ، بالشکر اتراک هم آشیان گشت . چون خبر لشکر آوردن رستم به گوش میرزا علی که به لوسن تشریف داشت ، رسید ، از این خبر چون گوهر از تیغ بر جوشید و آتش قهر در کسوت صبر افتاد . حمیت^۱ انتقام رستم بر طبیعت غالب آمد . فسی الفور به احضار امرا و کتاب امر فرمود و با امرا مصلحت اندیشیده ، رأی بدین قرار گرفت که سیامرد جلال با سپاه جیجان و رحمت آباد و میرگیو که ناظر سمام بود ، به

سرداری لشکر سمّام و کیا خوارشاه که خانواده ورستر دیلمان بود، بساعسا کر دیلمان و اسوار بهادر - سپه سالار خرگام - باجنود خرگام، مجموع معد و آماده گشته ، به سیامرد جلال ملحق گردند . بر موجب مقرر ، پروانه امر را به امتثال مقرون گردانیده معدات جنگ آماده ساخته، متوجه رحمت آباد شدند . سیامرد جلال که به سرحد اقامت داشت ، بعضی پیاده‌ها و سواران دیلمان را به رسم معاونت و حفظ آن حدود همراه ساخته بودند و در جاله‌سر که مأمّن گاه بود ، وظایف محافظت و مراقبت به تقدیم می‌رسانیدند .

سالار بن رستم با چند سوار اترک ، به مدعای تحریص و ترغیب مردم جیجان و کوه‌دم ، به مداوا آمدند . صدای لشکر اترک که به گوش مردم جیجان برسد ، حقوق رعایت سابقه پیش نظر ایشان آمده ، مایل ایشان گردند . از این معنی ذاهل بودند که نه چنان ظلم و تعدی به رعایا و رعیت از دست رستم به ایشان رسیده که رقم آن هرگز از صفحه خاطر زایل گردد . به هیچ وجه این امنیت به حصول مقرون نگشت و غنچه این مراد در حدیقه دولت ایشان نشکفت .

خبر آمدن سالار به مداوا که به گوش سیامرد جلال رسید ، بی‌توقف با لشکر خود روبه مقابله و محاربه نهاد و با سالار ، جنگ در پیوست . گنج مراد در این جنگ به چنگ سیامرد جلال آمد و سالار دستگیر گشت و لشکر اترک منهزم شدند . همچنان سالار را مضبوط و محفوظ به مقام معهود آوردند و روزانه دیگر ، سالار را دست بسته، روانه خدمت میرزا علی مرحسوم گردانیدند .

بیت

زود بگیرد نمک دیده آن کس که او

نان و نمک خورد و رفت خان و نمک‌دان شکست

در این محل سرداران هم به سیامرد جلال ملحق شدند و با خود اندیشه نمودند که گاهی که سیامرد جلال، با جنود قلیل به محاربه اتراک مفتوح شده باشد، مانیز با این همه لشکر از او کم نخواهیم آمدن. به حصانت شوکت و قوت صولات مستظهر شده، قصد نهب و غارت خرزویل کردند.

از این صورت امرای اتراک خبردار گشته، از مقام سمدشت، سوار گشته، روبه خرزویل نهادند. لشکر گیلان، گسسته مهار، سراسیمه با اتراک جنگ در پیوستند. هزیمت بر لشکر گیلان صورت بست و قریب پانصد نفر، بعضی را به قتل آوردند و بعضی را دستگیر کردند.

این خبر که به میرزا علی رسید، سعادت دانش چون در گوهر ذات او مرکوز بود و در مشکلات دنیوی استضادات از پرتو انوار عنایت الهی می نمود اعتماد بدان حضرت واثق گردانیده، ایلچی به جانب یعقوب بیگ فرستاد و حکم بر رجوع لشکر حاصل کرده، لشکر را از سمدشت رفع نمود. چون جیجان و کوهدم به میرزا علی قرار گرفت، بواسطه موافقت و یک جهتی، جهت امیر هاسحق، جیجان و کوهدم قسمت کرده بودند. به سبب آنکه از عهده ضبط جیجان بیرون نمی آمدند، به میرزا علی باز دادند. و میرزا علی را چون رضا جوئی خاطر شریف امیر ه مرتبه اعلی داشت، نقله برو کوهدم به امیر هاسحق رجوع فرمود و به همین قسمت قرار گرفت.

فصل [ششم]

در فرستادن میر عبدالکریم را به ماندن دران و لشکر را به سرداری میرظهیر مرحوم همراه گردانیدن و آمدن سلیمان بیگ به قزوین و دریاوک در سال ثلاث تسعین و ثمانیا

حضرت میر عبدالکریم که از نتایج طبقات خاندان و اصلا

میربزرگ علیه الرحمه بود، چون مرارت درجه شهادت پدر خود را دریافت و در آن زمان سن مبارکش مقتضی تدبیر ضبط ملک نبود و مدبر عاقلی نداشت که به صحت تدبیر، حفظ مملکت نماید و وارثان حکومت مثل میرزین العابدین به ظهور و تجبر، غالب و مالک ملک گشته و به شعبده و خدیعت طبیعت دست تسلط بر حکومت ایشان دراز کرده دید و حقوق مودت و مکرمت جدبزرگوار که به خاندان سادات و حکام گیلان سمت ظهور یافته بود، از خاطر میر - عبدالکریم سربرزد و از شدت گرمای متغلبه، به ظل مرحمت مرحوم مغفور سلطان محمدپناه آورده و قصه آن حال در تألیف حضرت میرظہیر مرحوم مستوفی بسط به سزا یافته .

بعد از موت سلطان [محمد] مرحوم میرعبدالکریم که پای وقار در دامن صبر و قرار کشیده بود و تشریف می داشت به نور فراست دریافته که همت میرزا علی کفیل مصالح جمله دل شکستگان امت و فاقه زدگان ملت است. مدتی روی سعادت به مدین عواطف میرزا علی آورده، چشم انتظار به راه اعطاف باز می داشت .

میرزا علی مرحوم نیز مقدم شریف او را به مزید تعظیم و تکریم و به انواع رعایت اختصاص بخشید . میرعبدالکریم که پرتو صفای عقیدت میرزا علی را دریافت، تحقیق کرد که قانون معالجه ایشان شفای مرض اوست .

از این صورت چشم بخت او روشن شد و سفینه نجات خود در دریای دولت میرزا علی مغفور مبرور انداخته، امید ساحل سلامت حکومت خود می داشت و بدین بیت مترنم بود که:

گسر شرطه همت عزیزان بسوزد

یمكن كه به ساحل مرادی برسیم

چون حقوق انعقاد عقد مروت و رعایت موروث نصب العین ضمیر حضرت میرزا علی مرحوم بود و از غایت انسانیت و نهایت مکرمات این خاندان سیادت و سعادت، آن سلسله محبت میر بزرگ الی غایه، به انقطاع مقضی و منقضی نگشته و نخواهد شد و دیده انتظار، میرزا علی مرحوم در مساعدت سعادت اولاد خاندان حضرت میر بزرگ دایماً مفتوح می داشت، خصوصاً در این زمان که حضرت میر عبدالکریم اعتصام به ذیل مکرمات و مرحمت ایشان آورده، رعایت خاطر و حصول آمال و امانی ایشان را فرض و اداء قرض می دانست و بر مؤدای این شعر که :

ما تَنْسَجُ الْأَيْدَى قَبِيْدُ وَأَكْمَا قَبِيْلِي لَنَا مَا تَنْسَجُ الْأَخْلَاقُ

شعار ساخته فرمود که صورتی که مستوجب ابقاء نام و احیای مراسم مکرمات تام باشد، اگر چه ظاهراً مؤدی به شداید و زحمت گردد، فی الحقیقه متضمن رفاهیت و آسودگی تمام است و عزیمت پرتو نور این نیت، در قندیل دل مبارک میرزا علی « كَيْشْكُوْةٍ فِيْهَا مَصْبَاحٌ » متجلی و متمثل بود و خورشید ضمیرانور بر تعدیل قوای نامیه حکومت میر عبدالکریم فروغ بخش چهره امنیت شد و تمامت مدعا بدان مصروف و معطوف گشت که تعطش لب تشنگان حکومت میر عبدالکریم به مطایب حسن عنایت به منهل زلال وصال آمال رساند، از این جهت حضرت میر ظهیر مرحوم را که در دقایق علمی مرتاض و در تدابیر صائبه، رأی او فیاض بود پیش خود خوانده به آماده گردانیدن عسکر^۱ و سرداری لشکر منصوب ساخت و موازی شش هزار مرد از سوار و پیاده، به جهت هم‌راهی میر عبدالکریم معد فرمود و میر ظهیر مغفور را روانه مازندران ساخت .

چون حضرت میر به مازندران رسید، شوکت جنود را که میرزین العابدین دید، قوت محاربه نداشته ساری را بگذاشت و به سواده کوه رفت و از آنجا برادر خود - میرشمس‌الدین - را بایلاکات و تحف روانه اردوی یعقوب - بیک گردانید و کیفیت فرار به اضطرار او را عرضه داشت استادگان درگاه کرد و شکایت میرزا علی مرحوم به ظهور رسانید .

از این قصه قهر شدید الانتقام یعقوب بیک به جنبش درآمده سلیمان بیک را با موازی سی هزار مرد به جهت تسخیر گیلان بگماشت . سلیمان بیک با لشکر عظیم متوجه قزوین و دریاوک شد و اطناب خیام به دریاوک استوار کرد .

چون میر ظهیر ، میر عبدالکریم را به تخت ساری جلوس فرمود و ملک را از معاندان خالی دید، به گیلان مراجعت نمود و در وقتی که یعقوب بیک ، سلیمان بیک را به جهت تسخیر گیلان نامزد کرده بود، بکریک نام را که از امرای یعقوب بیک بود ، با لشکر همراه میرشمس‌الدین به مازندران فرستاده بود . خبر لشکر ترک که به گوش حضرت میر عبدالکریم رسید ، الکه [را] گذاشته ، به گیلان مراجعت فرمود و میرزین العابدین به تخت ساری جلوس نمود .

چون سلیمان بیک به دریاوک و آسیاب رود اقامت داشت ، میر عبدالملک مرحوم که سپه سالار لمسر بود ، با لشکر کوه و گیلان به مقابله سلیمان بیک معسر می نمود و محافظت آن حدود به نوعی در عهده اهتمام لشکری ساخت که لشکر اترک را هیچگاه به تیره کاه^۱ دسترس نبود . و مدت چهل روز این حال تمادی یافت . آخر سادات قزوین وسیله صلح شده ، به جزوی نعل

۱ - معنی کلمه روشن نشد شاید: توبره کاه. در چاپ درن: نبردگاه.

بهائی آخر کردند که نواب میرزا علی بدهد . اما مشروط بدان ساخت که میر عبدالکریم را روانه اردو سازند . بر موجب مذکور مصالحه سرانجام یافت و سلیمان بیک بالشکر بازگشت و میر عبدالکریم را هم روانه اردو ساختند و میر عبدالملک از لمر به خدمت میرزا علی مبرور به دیلمان آمد .

فصل [هفتم]

در قصه ملاقات حضرت میرزا علی با امیره اسحق در مقام خورمه لات
در سنه اربع و تسعین و ثمانمائه

چون از پرتو نیر عبارت مبارکه حضرت خلاصه موجودات علیه صلوات الرحمن والسنه وافواه علما مستفاد گشته که توافقی که در اجساد انواع، به عالم کون و فساد ملحوظ است از صفای تعارف ازلی ارواح است و مضمون « الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِسْتَلَفَ » پرورش معانی مذکوره می دهد و اشخاص انسانی که به حد تمیز رسیدند، در ماده توافقی به تدریج ترتیب مقدمات معذات صحت محبت، به دقایق قانون مودت، وظایف اعمال جمیله به تقدیم می رسانند و بدان مواظبت می نمایند . و از خیالات که مبطل مودت باشد ، صیانت لازم دانسته ، اوقات مضبوط می سازند .

چون مقتضای مشیت ربانی و امضای تقدیر سبحانی جلت عظمته در فطرت اصلی نقوش تودد حضرت میرزا علی و امیره اسحق ثبت دفتر کاینات بود و در ایام سلطنت میرزا علی و امیره اسحق امور دولت و کمال یکجبهتی جانبین مجال اهمال محال شمرده ، به مراعات خاطر^۱ طرفین دقیقه ای فرو

نگذاشته ، همواره در تهذیب و تنقیح محبت سعی می نمودند و به آداب جمیله ، صدور افعال حسنه را ملکه شریفه خود ساخته ، تباین و تخالف که در طباع مستودع است، در ماده صداقت و دوستی طرفین مرتفع بود و به حد اعتدال قریب شده و در اقتباس انوارحالات یومیه و کشف مشکلات و انجام مهمات و معاملات از روی مساعدت ، به مرتبه وحدت رسانیده و اقامت این مراسم، روزنامه اوقات و شعار ساعات شریفه ایشان بود. چون وظایف اختلاط و امتزاج به حد کمال صورت استکمال یافت، شوق مجالست و مکالمت و رؤیت و اشتیاق صحبت جانبین، به مرتبه اعلی رسید و مستدعی ادراک سرور و حضور صحبت شدند و این نشأه نشاط ، از خاطر عاطر سر برزد . هیجان این مواد ، موجب بعثت رسل و رسایل گشت و این آرزو قرین حصول شد و در این حین مولانا نعمت ، مشیر و مشار طرفین و به مراعات صحت و صدق قول او، اعتماد تمام ایشان را حاصل بود. حضرت امیره اسحق او را نزد خود طلبیده ، نزد میرزا علی پیغام فرستاد که بعون الله تعالی آئینه مصادقت و دوستی طرفین و موافقت و یکجهتی جانبین جلاء تمام به مصقل تودد یافته و عرایس مصالح ملک و ملت و امن لشکری و رعیت در صفای آن چهره مقصود نموده ، توقع است که چمن ملک محبت را از میامن زلال ملاقات ، سعادت طراوت ارزانی فرمایند تا ساعتی که ملک جهان را در جنب آن واقعی نیست ، از فر حضور و شرف دیدار پر نور سرور گردیم و برعالمیان کمال عنایت و نهایت موافقت واضح گردد .

مولانا نعمت که به خدمت حضرت میرزا علی سرافراز شد و تمهید مقدمات نمود ، سعت مرحمت و مکرمت آن حضرت ، این ملتمس را رقم اسعاف کشید و روی همت بلند جناب ، به تدبیر مصالح یرق صحبت و شیلان روز ملاقات آورده ، وزرای نیک محضر را طلبیده، نسق مایحتاج رقم زده

كلك تقدیر فرمود و در خورمه لات موضع ملاقات اختیار فرمودند و ضیافت دوشنبه امیره اسحق در آمد و رفت در کوچسفهان ، به نواب سلطان حسن سعید شهید قرار گرفت و ضیافت يك شبۀ در ذهاب و ایاب حضرت میرزا علی مغفور در کیسم ، به کارگیا امیر کیا رجوع شد .

بر موجب مقرر ، در خورمه لات سایبانها را مضرب [خیام] احتشام و سرا - پرده عظمت گردانیدند و خوان سالاران عالی همت ، از جانب حضرت میرزا علی مرحوم به انواع ، اطعمه و اشربه و قنادیها و حلواها ترتیب دادند و آماده گردانیدند . و بر حسب موعود ، امیره اسحق ، از رشت به کوچسفهان ، به ضیافت سلطان شهید نزول نمود و میرزا علی از لاهجان به کیسم ، به جایگاه کارگیا امیر کیا ، شب قرار گرفت .

روزانه دیگر ، میرزا علی و امیره اسحق ، از مقام معلوم سوار گشته ، به جایگاه معروف خورمه لات ملاقات نمودند . و از کثرت خلق در آن دشت ، مجمع البحور گشت و رسم معانقه و ملاطفه به اقامت پیوست و به اتفاق روی سعادت ، به خورمه لات آوردند . روزگار از آن اجتماع فرخنده آثار ، رونق بهار گرفت و خاطر صغار و کبار ، از آن حسن اتفاق ، مطرح انوار بهجت و استبشار گشت . فرط سرور و نشاط بسیط بساط استدعای نمود .

[بیت]

در آن روز در هیچ دل غم نماند

چه غم کز ملالت اثر هم نماند

و در آن محل بهشت آئین که مجلس انس انعقاد یافت و بزم صحبت آرایش پذیرفت ، ساعتی به تفرج کشتی گیران ، اوقات به مراد گذرانیدند . و پیشکشها از هر گونه تحف عرض کردند . بعد از این توشمالان چرب دست ، مواید اطعمه گوناگون کشیدند . از مجالست که فارغ شدند ،

همدیگر را وداع کرده، رو به منزل دوشینه نهادند و هر يك به مراد دل به مقام خویش معاودت نمودند .

فصل [هشتم]

در وفات یعقوب بیک و فتح قلعه طارم در دست نواب میرزا علی مرحوم
به تاریخ سنه خمس و تسعین و ثمانمائه هجریه

یعقوب بیک پادشاهی بود که در ایام سلطنت ایشان، از آثار عدل و داد،
سعت میدان معیشت خلق، وسعتی بیش از اندازه داشت و ابر عدل و احسان،
دائماً بر صفحات روزگار انام ایام مترشح بود . [شعر] :

هر آن نم کز ابر بهاران بود در اندیشه شهریاران بود
چو بد گردد اندیشه پادشا نیاید زمین نم به وقت از هوا
و کوب انصاف ایشان ، همیشه از مدار خط استوا ، به سمت الرأس
می گذشت . و چون نیرین ، سیر بر نهج استقامت می نمود . [بیت] :

مدحش همین بس است که شست آب تیغ او

از صفحه زمانه رقمهای ناصواب

و به امر مسبب الاسباب ، با وجود آنکه بر آئینه جمال شبابش غبار
کدورت شیب ننشسته بود ، مرغ روح او از قفس بدن پرواز گرفت و در
فضای اعمال خود طیران نموده ، بدان مقام قرار یافت .

رایحه دعوت عام حضرت رزاق که به مشام امیره اسحق رسید ، نایره
جوع حکومت طارم و تسخیر قلعه شمیران ملتهب شده ، به بهانه شکار ، گشت
رحمت آباد اختیار کرد و از میرزا علی رخصت طلبید . و خبر موت یعقوب
پادشاه که به سمع شریف میرزا علی رسید ، از سعادت گوهر دانش که در
ذات آن حضرت مرکوز بود ، درج لعل بگشود که اعتماد بر حیات پنج روزه

دنیا نیست و به زمان اندکی ، انتقال ملك و دولتی و ارتحال سعادت ملتی
می شود و چون قافله پی در پی یکدیگر در جناح سفریم . بیت:

هزار قافله پی در پی است در ره عشق

عجبت آنکه پی يك رونده پیدا نیست
بعد از عبرت فکرت به حکمت قادر موجد بی علت ، استفادت از
پرتو رای خود نمود و کار گیامحمد که سپه سالار لاهجان ، بیت :

جهان دیده و سال فرسوده بود

بد و نيك عالم بسی دیده بود^۱
و در آن اوان اکابر امرا و اعیان هنگام سوانح حالات ، دقائق امور
را رهینه^۲ سبق اندیشه خود نمی کردند و چون حواس مدركات ، امور را
به راه صلاح و صواب عقل او می سپردند. حضرت میرزا علی مرحوم او را
به مجلس مقاربت و مشاورت خواند و این راز با او در میان نهاد و در
معانی مکنون که در گنج خانه خاطر مخزون بود، به وساطت عبارت موزون
به ساحت سرای زبان بیرون آورد و در رشته انتظام کشید که امیره اسحق
به علت تقدم ، قدم در جاده شعبده نهاده و قلم نسیان بر صحیفه مودت کشیده،
زمام اختیار نفس را به دست اباطیل شیطان و فتنه عباس داده و عنان خرد در
کف او نهاده ، کف نفس از شروع معانی مذکور ، جایز نشمرده، قلعه ای را
که چندین روزگار است که نشاط تسخیر آن از خاطر [ما] سرزده، و در پلى^۳
الکة ما باشد و مشقت بسیار، در ایام بی شمار از زمان گذشته کشیده و مرارت عدم
حصول این مرام چشیده باشیم ، اکنون امیره به استیلاى ماده خدیعت و
وسيلة گشت، عنان مراد به تسخیر قلعه در دست گیرد و در زمین محبت خار

۱ - این بیت قافیه ندارد. ۲ - در اصل : که رهینه. ۳ - در اصل :

یلی. پلى در گیلکی به معنی « پهلو » است .

حسد کارد . تحمل این غبن فاحش چون خواهد بود . از مضمون ایسن بیت استنباط حقیقت احوال نموده شد .

گل توحید فروید به زمینی که در او

خار شرك و حسد و کبر و ریا و کین است

به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده ، به احضار انوار افکار صائبه ، مصالح این امر را زینتی دهند و مقارن اندیشه امیره ، لطیفه ای که موجب اندفاع قصد او باشد ، ایراد فرمایند . آنچه به خاطر من خطوط کرده این است که آن حضرت - یعنی کارگیا محمد - در ساعت به حضرت امیره ، به رحمت آباد ملحق گشته ، به محاسن آداب و مکارم اخلاق ، تمهید مقدمات معذرت مهیا گردانیده ، ساحت کلام را فسحتی بخشیده ، بگسویند که نسق مودت و محبت نه بدان مرتبه نظام یافته که در حیز تقریر در آید . چون الکة رحمت آباد از فر قدوم موکب همایون ، غیرت خلد برین شده و از جانبین فرقی متصور نه ، فرایض خدمت و لوازم مراقبت ضیافت در عهده من کرده ، بدین امر و بدین خدمت مأموریم . توقع که به او امر اشارات خدمات ، رفع ماده اثنبیت نمایند و بدین امنیت منت نهند . هر چند امیره تحلیفی به وظایف یکجتهی تقدیم خواهد نمود که « وَ لَیَحْلِفَنَّ اِنْ اُرْدْنَا اِلَّا الْحُسْنٰی » اما در ضمیر تو این معنی باید که ثبت باشد که « وَاللّٰهُ یَعْلَمُ اَفْهَمَ لِمَا ذَبَوْنِ » . بر موجب مذکور ، کارگیا محمد را به حضرت امیره اسحق تمهید معذرت به تقدیم باید رسانید و از آن مقام ، معتمد خود را نزد اهالی قلعه باید فرستاد و زمین خاطر آنها را به تخم رعایت مزروع گردانیدن . امید که بعون الله تعالی مدعا بر طبق مقصود ، به حصول مقرون گردد .

چون نفس شریف کارگیا محمد که زینت از عقل و دانش یافته بود ،

به حضرت میرزا علی عرضه داشت کرد که هرچه آن خداوند فرمود و هرچه می فرماید به صلاح و صواب مقارن و خطا از آن مباعد و مجانب است. لطیفه جواهر آن خداوند، خاتم حافظه و مهر نگین ضابطه من است. امر عالی را اطاعت واجب شمرده، مصراع: فرمان برم به دیده و منت به جان نهم. این بگفت و پای امید در راه انقیاد نهاد و روی همت به طلب مقصد آورد و راه خدمت پیش گرفت و متوجه ملاقات امیره اسحق، در مقام لاکه رحمت آباد گشت. و بعد از عز ملاقات، به تمهید مقدمات معذرت قیام نمود و از آن مقام مولانا محمد قطب الدین که در خدمت بود، نزد اهالی قلعه شمیران مثل محمودی طارمی و اوجی بیك فرستاد.

ایشان فوز به عنایت شامله و اعتماد به رحمت کامله حضرت میرزا علی حاصل کرده، کلید قلعه را به مولانا محمد قطب الدین سپردند. چون مولانا محمد این سعادت را از توجه خاطر میرزا علی می دانست، از آنجا به حضرت کارگیا محمد، نامه ای و قاصدی به عجاله روان ساخت. مضمون آنکه چون حواس دریا اساس آن حضرت پاس انفاس صادقه مترصدان و حافظان حصن قلعه شمیران بود، معدات غیبی و عنایات لاریبی مقارن حصول این مدعا گشته، اهالی قلعه کلید را به من سپرده اند و منتظر فر قدوم شریف اند. در آمدن مسارعت دریغ نفرمایند.

کارگیا محمد از لاکه، همان کتابت را به مطالعه میرزا علی فرستاد و دو کلمه ای قلمی فرمود که رجا به نفحات الهی واثق که هر روز از شاخسار فتح غنچه مراد چهره ای گشاید و نهال نامیه از جویبار نصرت نصرت یابد. همم عالیه که مساهم فیض حضرت فیاض است، دریغ نفرمایند که متوجه

۱- محمودی طارمی. یاء محمودی کسره اضافه اشباع شده است که در کتب

این دوره زیاد دیده می شود.

قلعه می‌باشیم . ان شاء الله فتح قلعه و ضبط و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را همراه خواهیم آورد .

کارگیا محمد روانه قلعه شد و اهالی قلعه را به توفیر اشفاق و مکارم اخلاق و محاسن عنایت میرزا علی علیه الرحمة مطمئن گردانیده ، ضبط قلعه و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را به آستانه اقبال مثال آورد .

فصل [نهم]

در رفتن میر عبدالملك به قزوین و عراق در تاریخ سنه ست و تسعین و

ثمانیا به هجریه و فتح قزوین و شرح حالات و به قتل آوردن یوسف بیك

حضرت میرزا علی را چون به نور فراست معلوم شده و پرتو خورشید خرد تافته بود که در روی روزگار هیچ یادگار پایدارتر از ذکر اخلاق جمیله و قوام همت عالی و هیچ نتیجه باقی‌تر از تذکره خصال پسندیده و آئین جهان‌داری و مملکت‌گیری برنمط قوانین عدلی نیست و استحسان این اخلاق ، ایشان را طبعی و ممتنع الزوال ، لاجرم به التزام اکتساب انواع فضایل دینی و دنیوی ، هر روز حرکت طبیعت سریع‌تر و پایه قدرش رفیع‌تر باشد .

چون یعقوب بیك وفات یافته و ممالك عراق را از والی خالی دید و دست تعرض سر ذمه‌ای حکام اشرار بی‌باک و امرای بی‌اختیار اترک که همه مرتحل‌المواطن و منتقل‌المساکن بودند ، بر مسلمانان عراق خصوصاً قزوین متجاوز البیان دریافت و کمال همت و علو مرتبت و مزیت عدل و مرحمت خود را بردفع تسلط اترک مستولی دید ، همت عالی به انسحاب سحاب مکرمت و ادرار مدرار شفقت مقتضی رفع ظهور تجبر و شرار آتش تکثر ظلم ظلمه اترک شد و به رای منیر در بشره حضرت میر با تدبیر ملک سیرت

ملکت گیر ، راعی خواطر صغیر و کبیر « اَلْمُضِيَّتِي خَصَائِلِهِ كَمَا ضَاعَتْ اَلْبَدْرِ فِي اَلْفَلَكَ » میر عبدالمک ، شرافت نوعی بشری در بشره او دریافته و از غره شمایلش نور ابهت مشاهده فرموده و بردقایق فکر صائب و حقایق رای کالنجم الثاقب ، اعتماد حاصل کرده ، چه سخنوران زمان را در معرفت مکرمت و اخلاق شریفه ایشان میدان فصاحت تنگ است ، حضرت میرزا علی به کمه احوال و افعال کریمه حضرت میر مومنی الیه اطلاع حاصل کرده ، دیده خرد برگشود و بر آئینه عقل نظر بنمود . چهره فتح و نصرت ، از ترتیب قیاس مقدمات صلاح و صواب میر شهید ، نتایج بدیهیه را معاینه دید و مفهوم این بیت که :

زهی به دیده ادراک دور بین دیده

هستم از دریچه آغاز دیده ای انجام
مؤکد معانی مذکوره آمد . در ساعت به معادات اسباب سپاه و آماده گردانیدن جنود ظفر دستگاه ، پروانه قضا نفاذ ، رقم تقدیر یافت و امثله متحتمه الامثال قلمی فرمود . مضمون آنکه جنود دیلمان و لمسر و طالغان و الموت جمع آمده ، در خدمت میر مرحوم ، معسکر به رزه جرد نمایند و از راه انقیاد و جاده اطاعت آن حضرت ، سرموئی انحراف جایز نشمرند و معرض این معنی خود را در ورطه بوار و معرض هلاک بیند . نظام نسق بدین وجه قرار گرفت و حضرت میر حمیده اطوار ، المرحوم بر حمة الغفار ، فرمان را انقیاد نمود و مثال را بر لوح اتباع ارتسام واجب دید و با لشکر جرار متوجه رزه جرد شد و مرکز رایات سعادت ، آن مقام را ساخت و مردم صاحب وقوف را به جهت خبر گیری به اطراف فرستاد .

ناگاه یکی از ایشان به خدمت میر رسید و زمین خدمت بیوسید و خبر آمدن یوسف بیک با فرزندان خود قایط مش بیک و عباس بیک و متعلقان معروض

گردانید که باغنایم بسیار ، از تبریز آمده‌اند .

حضرت میر از ورود این [خبر] ، روایح سعادت و اقبال استشمام نمود و باخود اندیشه کرد. از میامن رای عقده گشایش ، اقتضا این شد که پیش از آنکه یوسف بیک را تمکنی پیدا گردد ، خارفتنه و فساد ، از شارع مسلمانان دور کردن از واجبات است و این هم به خاطر شریف خطور کرد که باوجود خبر معسکر در رزه جرد ، احتمال دارد که یوسف بیک متیقظ گشته ، راه بدفعی پیش گیرد و این شکار صید شده ، از دست ما بیرون جهد . بدین معنی در آئینه خرد و کیاست خودنگاه کرد ، ارسال تحفه ، درصورت تفقد یوسف بیک روی بنمود که شاید بدین وسیله ، دیده بصیرت او خواب آلود شب غفلت گردد و فرصت صبح دولت ما ، دامن گیر شب عطلت او شود و به رای منیر می دانست که وقوع هر امری ، به وسیله سببی منوط به حکم خالق است . به نیت تفقد عزم جزم فرموده ، ملا علی دیکنی^۱ را که اساس قصر قدر او به مکر و حیل مستحکم بود ، با تحفه نفیسه ، نزد یوسف بیک فرستاد و از جرعه تفقد ، مست خواب غرور گردانید . و در همان شب حضرت میر - متوکلا علی الله - الغار برسر یوسف بیک ، به قزوین برد و زمام مراد فتح و ظفر ، به دست آورده ، یوسف بیک را به قتل آورد . بیت :

ز جوی هر که قضا باز بست آب حیات

ز جسام خضر ببیند مگر خمار ممات

صبح فیروزی ، از تأیید ایزدی ، به مطلع اقبال حضرت میر صاحب کمال دمید و نسیم استبشار برارایت نصرت شعار وزید . بشارت این فتح به مسامع جلال حضرت میرزا علی رسانیدند و تبرکات هرگونه از ترکات یوسف بیکی ، مثل کمر خنجر و کارد طلا واقمشه و امتعه و خلعت که جمع

آورده بود ، به خزانه عامره روان ساخت .

حضرت میرزا علی را از ورود این بشارت ، بر طبق اشارت «الْإِشَارَةُ أُمُّ الْكِتَابِ» به حصول غایت امانی ، در هر باب اعتماد و اشیق تر شد و مقدم شریف میر را در شروع مهمات ، اثر عظیم مشاهده فرمود و آن حضرت را به التفات انواع مکارم و مراحم مخصوص نظر لطف و احسان گردانید و در جواب دو کلمه هم به حضرت میر کتابت فرمود که هر چند چهره کمال خصال و جمال فعال مرضیه آن حضرت را مشاطة عون ربانی آراسته است و در همه باب اعتماد به کمال فطانت حاصل ، اما تحقیق دانند که سزاوار مملکت گیری کسی تواند بود که در چمن دولت نوبواوه اش ایصال خیر و استیصال شر و ضر باشد . به هیچ وجهی قدم از دایرة این نصیحت بیرون ننهند . حضرت میر را از این تنبیه ، هشجاری زیاده گشت و انوار نصایح سرایت کرد و مدتی به محافظت و دارائی قزوین مشغول شد و اوقات به خوشدلی و شادکامی گذرانید .

فصل [دهم]

در قتل بَدَاقِ بَیْکِ به قزوین و منهزم گردانیدن ساطلمیش بیک به سلطانیه و فتح یافتن میر عبدالملک در سنه ست و تسعین و ثمانمائه

چون هنگام فرونشستن چراغ حکام و امرای اتراک بود ، خیال طیور غرور ، در دماغ پریشان بداق بیک بیضه محال نهاد و به قصد حکومت قزوین ، از سمنان به قطع بیابان متوجه قزوین گشت . و از آن حیثیت که بازوی تدبیر خود را قوی می دید و پایه شجاعت خود را بلند می دانست ، کوه کبه جنود میرزا به چشم بی خردی ضعیف دید . حضرت میر از کمال تمکن ، پای دولت در دامن کوه وقار کشید و جنود ظفر قرین را از قزوین به رزه جرد

آورد، تا اگر مقابله دست دهد، شروع به بصیرت باشد و لشکری از تطرق حوادث ایمن ماند و از عین الکمال مصون گردد.

بداق بیک را نشأه غرور شوکت نه چنان بی صبر و بی قرار گردانیده بود که غالبی در نظر آرد. حال آنکه اختر سعادت و اقبال حضرت میر به اوج کمال صعود گرفته و اترك را کوکب بخت، به درجه حضيض و انحطاط رسیده بود.

بداق بیک از قزوین، در دنبال میر آمد و به مقابله قیام نمود. از اول روز تا آخر روز جنگ تیر کردند. شب هنگام از جنگ دست باز داشته، بداق به قزوین مراجعت نمود و روزانه دیگر میر از رزه جرد کوچ کرده به سیره کوه نزول فرمود. نوکران بداق بیک، به قریه میزو به نهب و غارت رفته، آنچه دست داد، تقصیر نکرده، باز به قزوین رفتند.

از این فضولی و جسارت، حضرت میر اطلاع حاصل کرده، بدان مقام اقامت را علامت جبن و طیش دانسته، پشت استظهار و بازوی اقتدار را به عنایت کردگار قوی کرده، تزلزل و اضطراب به خاطر راه نداده، امضای عزیمت به مقابله و محاربه بداق صواب دید و از سیره کوه به آسیاب رود آمد و به مقابله بداق بیک شروع نمود.

چون آتش حرب از باد حمله دلاوران اشتعال یافت، آخر الامر از مطلع «وإن جندنا لهم الغالبون» اختر سعادت گستر حضرت میر باتدبیر، طلوع فتح و فیروزی و بهجت و بهروزی نمود و بداق گرفتار تیغ آبدار نصرت شعار شده، به قتل آمد. بیت :

خصم را تیغ تو در دم زسنان عاجز کرد

در زبان و دم شمشیر تو هست این اعجاز

گر بهر ایت دگری مثل تو داند خود را

عقل داند به همه حال حقیقت ز مجاز

و بقیه لشکری بدق انهمام یافته ، فرار نمودند و حضرت میر ، در عین کامرانی و اقبال ، نهال آمال و امانی به ازهار و اثمار بهجت و شادکامی بارور گردانید و کافه رعایا و لشکری ، در سایه عدل و مکرمت حضرت میر ، در مهاد امن و فراغ و امانی ، مسرور و مرفه و پر حضور شدند و همه به مراد دل رسیدند و اعلام ظفر به دارالمقام قزوین افراشتند و سراپرده عظمت پیرامون هامون کشید و قدح ساغر مراد از زلال فرح و شادکامی مالا مال شد .

بعد از قرار به مرکز سعادت ، مشروحه احوال فتح و نصرت جدید ، عرضه داشت استادگان بارگاه حضرت میرزا علی کرد و میر به دلالت توفیق ، به دارائی قزوین قیام نمود و مدتی در قزوین به آئین عدل و قوانین بذل ، بساط ساحت خاطر^۱ اهل ملک را آرایش داد .

در این اثنا از طرف سلطانیه خبر رسید که ساطلمیش بیک لشکر آماده گردانیده ، به سلطانیه آمده است و سد طریق به مرتبه ای نموده که مرغ را راه عبور نیست .

حضرت میر ساعتی متأمل شد و به فکر دقیق ، مطالعه دفتر ضمیر و دیوان حافظه خود فرمود . از نتیجه مطالعه این مسئله روشن گشت که از تصانیف حکمیه مستفاد شده که مستعد سعادت کسی تواند بود که به زیور الطاف الهی متحلی باشد و استحقاق شجاعت کسی را است که بذل و ایثار و سخاوت را شعار [ساخته] و طبیعت [او] از جبن و تهور مصرف بود . زیرا که قوت فعلی مستلزم عطا و ادا و قوت انفعالی موجب اخذ و قبول است . چه

هرگاه نفس را اخطار مخاوف که مظنة هلاك است ملکه گردد و بسذل روح خطیر ننماید، مال را در نظر اوچه اعتبار تواند بود. هر چند مشاهده می‌رود [که] در مزاج ساطلمیش امساك به حد کمال مستولی است و آثار جبانیت از سد طرق و قطاع الطریقی معلوم می‌شود و جمعی که بر او گرد شده‌اند و با او مساعدت نموده، به سبب ارتکاب فواحش و قبایح و فضایح و شنایح است و طبیعت ساطلمیش بیک نیز مزج مزاج آنها شده، به اندک مایه جمعیت سر فضول کشیدن، از ماده جهل تواند بود. مقرر است که يك روز که معتدل گذرد، دلالت نکند بر معدودت موسم اعتدال. به استظهار لشکر انعام نادیده پراکنده، شروع به مملکت‌گیری و حکومت کردن، از ضعف احساس حواس و اغلاط حسی است. این طبقات مردم را نوابت گویند.

هر چند اعنة دواعی و همم در قبضة «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ اللَّهُ» است، اما محقق است که مزایای عقاید و منایای جمیع ملل، از وفور عدل و احسان سمت کمال یافته، و این موهبت مخصوص حکام عادل و سلاطین عاقل عامل است.

الغرض حضرت میرزا به استعمال قوت فکریه و ادلة سمعیه، در این ابواب بسی فراید فواید به خاطر راه یافته بود. استنباط ادله مذکوره را تطبیق به قواعد حصول مدعای خود نموده، شرح انتقال ذهن و احوال لشکر کشی ساطلمیش را عرضه داشت ملازمان حضرت میرزا علی گردانید و استمداد همم عالیه نمود.

و میرزا علی مرحوم نیز قامت آرزوی او را به خلعت همت «نصر من الله» پوشانید و فاتحه ظفر را بدرقه حصول مقصد گردانیده، رخصت فرمود.

حضرت میرزا بموجب رخصت، به جهت دفع ساطلمیش، از راه

آق آقاج و مقلاباد، متوجه سلطانیه شد و با ساطلمیش جنگ در پیوست. چون قوت مقاومت ساطلمیش از حیز اقتدار خارج بود، رو به هزیمت نهاد و مفهوم:

سَعِدَ الزَّمَانُ وَسَاعَدَ الْإِقْبَالُ وَدَفَأَ الثُّمْنَا وَآعَاثَ الْأَمَالُ

رفیق کو کبۀ صبح و کاروان مساء سعادت و جلال و بهجت و بهر روزی حضرت میر شد و لشکری نهب و غارت کرده، از سلطانیه، به راه ابهر، به قزوین معاودت نمودند و مدت یک سال دارائی قزوین کرد. بعد از این قزوین را به میر غیاث الدین که برادر زاده و بر آورده تربیت او بود، رجوع فرمود و قائم مقام خود ساخت و روی سعادت به درگاه میرزا علی آورده، متوجه دیلمان گشت. حضرت میرزا علی به وظایف استقبال و به انواع تعظیم و احترام و رعایت توجه، الثفات دریغ نفرمود و عنان اختیار ملکی و مالی به کف کفایت او نهاد و در هر باب، به مراعات خاطر او کوشید.

فصل [یازدهم]

در قتل جهان شاه بیک و گرفتن قلعه شهریار و قلعه گلخندان و تسخیر قلعه فیروز کوه و به شیب آوردن عیسی بیک از قلعه فیروز کوه و نصب میر سین کیا به قلعه فیروز کوه و رجوع حکومت فیروز کوه بدو

جهان شاه بیک، عراق را که از حکام خالی دید، خود را والی دانسته، شروع به مملکت گیری نمود. و با وجود اطلاع بر احوال فتوحات میر مرحوم، ایشان را وجود ننهاد، داعیه الغار بر سر میر غیاث الدین آوردن، تصمیم خاطر خود گردانید که از شهریار به قزوین براند.

این خبر چون به میرزا علی که در دیلمان تشریف داشت رسید، توجه خاطر انور به ترتیب لشکر جزم شده، جنود پشت کوه را معد ساخته، نسق

فرمود که ملوک رستم‌دار نیز همراه حضرت میر معسکر نمایند .
بر موجب نسق ، لشکر را همراه حضرت میر ساخته ، روانه قزوین گردانید .

چون حضرت میر به قزوین تشریف فرمود و آنچه مافی‌الضمیر جهان‌شاه بیک بود ، آشکار شد تیقظ حضرت میر زیاده شد . و به سبب خیال محال‌الغار جهان‌شاه بیک ، پای‌اقامت ، به مقام قرار ، محض بی‌ثباتی دانسته و با سرداران نامدار و ملوک رستم‌دار ، از آن مدار ، به مدار توابع کردن ، به موضع مخور نقل کرده ، به قصد جهان‌شاه بیک نزول اختیار فرمود . شب که آنجا مکث اتفاق افتاد ، خبر رسید که جهان‌شاه بیک بر سر ایشان می‌آید .
علی‌الصباح میر چون خورشید ، از خواب شب فکرت آگاهی یافت ، آنچه به شب متخیل گشته بود ، بر روی روز آشکار کرد و با سرداران ، راه مشورت برگشود . نسق لشکر میمنه به محافظت میر غیاث‌الدین و کیا رکابزن زینت داد و میسر به حمایت ملوک رستم‌دار قرار گرفت . چون حضرت میر خود تمام دل بود ، قلب لشکر اختیار کرد و کمان داران منتخب و سپاهیان صحیح‌اللقب را چون نگین ، گرد دایره وجود خود نگاه داشت که تا چون تیر قضا از کمان قدر ، به قصد دشمن بیرون کنند .

در این گفت‌وگو ، علامت لشکر جهان‌شاه بیک از دور ظاهر شد . با چهار هزار سوار ، رو به لشکر میر نهاد و به محاربه شروع نموده ، با میر-غیاث‌الدین جنگ نیزه کرده ، او را فرو آوردند . ملوک رستم‌دار فرار کردند و حضرت میر ، عنان توکل به قبضه توفیق صمدانی سپرده ، قطب وار پای‌وقار به مرکز ثبات استوار کرده ، جهان‌شاه بیک را به شبیه تیربی قرار گردانیده ، سواران دلیر حمله کرده ، نیزه بدو رسانیده ، فرو آورده ، به خاک مذلت انداختند و به قتل آوردند . و به مساعدت توفیق ، دیده امید از جمال مقصود

فتح و ظفر و شنائی یافت. و موکب نصرت قرین، در کنف لطف رب العالمین، منصور شدند. و از لشکری اترک، بسیار گرفتار تیغ آبدار گشتند.

میر غیاث الدین از چنگ اترک مستخلص شده، به سلامت به در آمد. و کیا رکابزن را که اترک به نیزه فرو آورده بودند، او نیز از آن ورطه خلاصی یافت. و عساکر منصوره، در عقب کوچ جهان شاه دوآیدند. چون کوچ جهان شاه جریده به در رفته بود. جهات و اسباب را دستگیر کرده، سالماً غانماً موافق مسرور و مخالف مقهور، به مقام فتح مراجعت نمودند.

و از حسن اتفاقی که در آن وقت شده، در سعت میدان اندیشه کمتر کسی گدار افتاده باشد که به اندک مدتی، فتوحات چنین، سلاطین گیلان را توفیق شده باشد.

چون حضرت میر را این فتح روی بنمود، از آنجا کوچ کرده، به پای قاعه شهریار نزول فرموده، شرایط محاصره به تقدیم رسانید و وظایف انضباط در تضییق اهالی قلعه به جا آورد. اهالی قلعه چون درهمه باب راه نجات مسدود و والی و حکام را در دست حضرت میر به قتل آمده دیدند و فتوحات متتابعه همه جا اشتها یافته بود، استمالت میر، دامن گیر ایشان گشته، چاره جز تسلیم چیزی ندیده، قاعه را سپردند. بیت:

کارها راست کند عاقل کامل به سخن

که به صد لشکر جرار میسر نشود

بعد از توفیق این فتح، نسق کوتوال و ذخیره فرموده، ولایات طهران و ورامین و ری را به عطفه عنان مواکب نصرت قرین مسخر ساخت و همه جا داروغه نصب فرمود و تحصیلداران را به جهت حاصلات فرستاد. و اکابر و اصاغر عراق، احرام حریم جلالت حضرت میر بسته، با تحفه ها و پیشکشی ها به خدمت میر، و وظایف اطاعت به جا آوردند. حضرت میر نیز ساحت خاطر

ایشان را از کدورات ظلم پاك ساخت . بیت :

رعیت درخت است اگر پروری

بسه کام دل دوستان برخوری

و از ملهران ، میر موسی را نزد عیسی بیك که فرزند بکر بیك و از امرای نامدار و قلعه فیروز کوه در دست او بود ، فرستاد و نامه بدو بنوشت . مضمون آنکه میر موسی را به جهت مصالح آن دولت عظمی و اظهار مراعات خاطر^۱ شریفه آن دودمان کبری ، فرستاده شد . یقین که آنچه به لسان صداقت نشان ابلاغ نماید ، چون اقتدا بدان ، موجب اعتدا به سعادت تامه است ، به سمع رضا اصفا خواهند فرمود . بیت :

اگر بشنوی آنچه بهبود تست

نگردی ز پیمان و عهد درست

ندارم دریغ از رضای تو هیچ

عنان از طریق سعادت مپیچ

میر موسی که نزد عیسی بیك رفت ، نصایح براو مؤثر نگشت و میر موسی را به قلعه نگاه داشت . به حضرت میر خیر محافظت میر موسی چون رسید ، از ضبط طهران و ولایاتری فراغت پیدا کرده ، متوجه فیروز کوه شد .

حضرت میر به پای قلعه گلخندان که سر راه بود چسبون رسید ، نشاط فتح آن از خاطر سر برزد . در ساعت به محاصره شروع بنمود . اهالی قلعه حکام را که استظهار ایشان بود ، شکسته دیدند و اساس بزرگی و شوکت میر را که دریافتند ، به قلعه اقامت را خارج مصلحت دانسته ، اطاعت و انقیاد واجب شمرده ، کیاشیر علی که کوتوال بود ، دست در دامن اعتذار زده ، قلعه را سپرد . حضرت میر نیز دست از انتقام آن جماعت قلعه باز داشت و

کیاشیرعلی را مخصوص عنایت گردانید و به خلعت لایقه ، قسامت او را آرایش فرمود . و از آنجا کس همراه کرده ، به شرف ملازمت نواب حضرت میرزا علی فرستاد . و حضرت میر ، به سلامت نسق کوتوال و ضبط احوال و ائصال قلعه فرموده ، بیت :

دولت عنان گرفته و اقبال در رکاب

از آسمان رسیده بشارت به فتح باب

متوجه فیروزکوه شد . چون به پای قلعه رسید ، اطباب خیام احتشام به اوتاد خلود ، درعین سعادت و سلامت استوار کرد و بواعث همت مقتضی تسخیر قلعه شد و به توقف ساعتی ، ملاحظه حصار قلعه نمود و دوایر آن را به نظر احتیاط در آورد و [روی] سعادت به ملوک رستم دار و سرداران نامدار کرده ، درر معانی سهولت اخذ قلعه به زبان فتح بگشود و در سلك بیان کشید که معاونتی که همم عالیه به شروع مهمی دهد ، هیچ سلاحی و آلتی ندهد . « هِمَّةُ الرِّجَالِ قِبْرُ الْجِبَالِ » از مقررات است .

بعد از شرایط محاصره ، از مخصوصان معتمد مشارالیه ، یکی را نزد عیسی بیك به قلعه فرستاد و قصه عهد و میثاق ، در صورت تحلیف در میان آورد . از میامن نصیحت و ارشاد ، نور هدایت در دل عیسی بیك تافت و نصیحت مؤثر گشت .

چون استحکام رابطه عهود جانبین و استعداد ضابطه اختصاص طرفین به تأکید تحلیف منعقد گشت ، عیسی بیك از قلعه به شیب آمده ، قلعه را به حضرت میر سپرد . حضرت میر نیز لوازم تعظیم و احترام و وظایف تکریم و انعام فوق مایه تصویره الاوهام به نسبت عیسی بیك به تقدیم رسانید و به عنین عنایت و عون رعایت ، حاضر آمال و ناظر احوال او شد .

و میرسین کیا که وارث مملکت و حکومت فیروزکوه بود و به خدمت

حضرت میر ، کمر اطاعت و انقیاد بسته ، خود را از زمره ملازمان نواب حضرت میرزا علی می‌دانست ، استغاثه در باب رجوع قلعه و مملکت فیروز کوه نمود . چون درخواه و التماس میرسین کیا از حد در گذشته بود نواب حضرت میرزا علی مرحوم التماس او را به انجام مقرون گردانیده ، حضرت میر را رخصت داد تا قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیا رجوع فرماید .

حضرت میر عالی قدر نیز ، بر حسب رخصت ، قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیا رجوع کرد و مدّة الحکومة ، میرسین کیا رهین منت و در مقام خدمت بود .

حضرت میر از فیروز کوه ، عیسی بیگ را همراه خود به قزوین آورد و از قزوین همراه میر موسی روانه خدمت حضرت میرزا علی مرحوم که در دیلمان نزول اجلال داشت گردانید . حضرت میرزا علی نیز در تعظیم و تکریم عیسی بیگ دقیقه‌ای اهمال نفرموده ، به نظر مرحمت و عنایت مخصوص ساخت و دوپست تومان به رسم مواجب ، در ولایات قزوین مقرر فرمود و از دیلمان ، عیسی بیگ را روانه قزوین گردانید . و حضرت میر مدت دو ماه ، به فراغت و نشاط خاطر ، اوقات به خیر و خورمی^۱ به قزوین گذرانید .

فصل [دوازدهم]

در رفتن حضرت میر عبدالملک مرحوم نوبت دوم و شکست دادن لشکر جمع شده اترک و منهزم گردانیدن محمودی طارمی را به تاریخ سنه سبع و تسعین و ثمانمیه در این اثنا که حضرت میر به سلامت در قزوین تشریف می‌داشت ، از طرف سلطانیه خبر ظهور لشکر اترک رسید که اترک را داعیه تسخیر

طارم شده است . میرا زاین اخبار اطلاع حاصل کرده ، لشکری را یرق تازه فرموده ، متوجه سلطانیه شد و به مقابله لشکر اتراک قیام نمود . اتراک پای مقاومت نداشته و تاب اشعه خورشید شوکت حضرت میر نیاورده ، چون بنات النعش پراکنده و متفرق شدند . لشکری به نهب و غارت سلطانیه و زنگان و گزل دره مشغول گشته ، غنائم بسیار به دست آورده ، عاید شدند و به اندک توجهی که میر فرمود ، محمودی هم منہزم گشت . حضرت میر مرحوم ، مظفر و منصور و اعدا مخدول و مقهور ، از راه طحم و جرس ، به انزر و کهر آمده ، از راه طارم به قزوین معاودت فرمود و آوازه فتح به اطراف انتشار یافت و حدیقه امانی و آمال اولیای آن حضرت ، به ازهار غبطت و نهال امنیت جنود نصرت شعار ، به اثمار بهجت بارور گردید .

بعد از این چند وقتی که حضرت میر به مراد دل و نشاط خاطر ، روزگار به قزوین گذرانید ، داعیه رکاب بوسی حضرت میرزا علی ، تصمیم خاطر گشت . میر غیاث الدین را قائم مقام خود گردانید و اختیار ممالک از فیروز کوه تا ساوه و زنگان و سلطانیه ، به دامن او نهاد و فراخور همت عالی خود ، پیشکشی های لایقه مرتب ساخته ، متوجه ملازمت حضرت میرزا علی مرحوم به گیلان شده و سعادت خدمت و شرف ملازمت حاصل دریافت . حضرت میرزا علی نیز فرق افتخار او را به تاج تعظیم آرایش داد .

فصل [سیزدهم]

در فرستادن میر عبدالکریم به درخواست لشکر نزد حضرت میرزا علی و حضرت میرزا تولم حسام‌الدین^۱ و محمدکیا سپه‌دار تنکابن را با لشکر تنکابن به همراهی حسام‌الدین مذکور و پنج هزار از هرگوراب به سرداری حسام‌الدین تولم و ملک‌کاوس و ملک‌اشرف به جهت دفع میر شمس‌الدین به مازندران و شکست یافتن لشکر و مقید شدن سرداران در تاریخ سنه سبع و تسعین و ثمانمائه

چون میر عبدالکریم از فوت میرزین العابدین و یعقوب‌بیک و جلوس میر شمس‌الدین، به استظهار ملاحظه استحقاق حکومت ارثی، پایه قدر و مرتبه بخت خود را برآزموده ماضیه، بلند دریافت و عنایت میرزا علی را در شأن خود، زیاده و بی‌غایت فهمیده بود، به دلالت توفیق، به خدمت میرزا علی فرستاده، به معاونت لشکر مستمد و به اسعاد این مرام مستند گشته، توقع عنایت و استراحت سایه این مرحمت و رأفت نمود.

میرزا علی مرحوم را چسبون انتقام یعقوب‌بیک، از راه معاونت میر عبدالکریم، بر لوح ضمیر ثبت گشته و بر صفحه خاطر اتمام مسرام حضرت میر عبدالکریم نقش بسته، امانی و آمال‌آورا به انجام مقرون گردانیدن واجب دانسته، به لشکر فرستادن شروع پیوست و تولم حسام‌الدین را به سرداری لشکر با پنج هزار مرد از همه گوراب^۲ نسق نمود و کیا محمدکیا که سپه سالار تنکابن بود، همراه کرد. و ملک‌کاوس فرزند ملک جهانگیر و ملک‌اشرف را که به کج‌کجه طلبیده بود، اطاعت لازم دانسته، به حسام‌الدین تسولمی ملحق شدند.

۱ - مؤلف، تولم حسام‌الدین و حسام‌الدین تولم و حسام‌الدین تسولمی را بجای یکدیگر به کار برده است. ۲ - در عنوان فصل: پنج هزار مرد از هرگوراب.

چون تطابق مدعای جانبین ، حضرت میرزا علی و میر عبدالکریم تحقق یافت ، لشکر متوجه مازندران شدند و به آمل به میر عبدالکریم ملاقات نمودند . میر عبدالکریم که نهال آرزوی خود را در چمن میرزا علی به زلال مرحمت بارور دید و عارفه مکرمت و احسان آن حضرت را به موقع خود رسانیده یافت ، بازوی اقتدار خود را قوی دیده ، پشت بر متکای استراحت زد و در استعمار احوال میر شمس الدین و کیفیت منازل و مقام او که شروع نمود ، به تحقیق پیوست که میر شمس الدین ، در کوتی بر اهیم کاردگر ، کله بست کرده ، ایمن نشسته است . عنان عزیمت به سوی ایشان انعطاف یافت و منزل به منزل راه پیموده ، عساکر به حوالی کله بست که میر شمس الدین پناه گرفته بود ، رسیدند و اساس جنگ استحكام دادند و محاربه امتداد یافت . مدت بیست و پنج روز اوقات به محاربه بگذشت که نسیم ظفر از مهب اقبال اولیای حضرت نوزید و عقد آن بند را بازوی تدبیر دلاوران نگشود .

در این اثنا خبر رسید که کار گیا علی - خلایق و رستری لاهجان - و ملک بیستون بالشکر می آیند . میر کمال الدین که از خدمت میر عبدالکریم دور بود قدم در دایره متابعت نهاده ، با میر عبدالکریم عهد و میثاق بسته ، با همدیگر در حد وصال اتصال یافتند . و از اضاعت برق این خبر ، هجوم لشکر خصم ، چون ابر محو و متلاشی گشت و میر شمس الدین کله بست را گذاشته ، به موضع لپور رفت . و آنجا که تشابك اشجار به حد کمال بود ، کله بست اختیار کرده ، پناه جست .

سرداران که با لشکر به سروقت او رفتند ، باز میر شمس الدین برهم خورده ، راه ادبار پیش گرفته ، به سواده کوه رفت . بعد ما که سرداران شش روزی به همین منزل قرار گرفتند ، ایشان به فراست دانش معلوم کرده بودند که دأب اکابر امرا و عادت سرداران دولت رهنما ، هرگز نبوده که در

امری که شروع نمایند ، به شطری اکتفا کنند . فلهذا استیفاء ابواب محاربه بامیر شمس‌الدین واجب دانسته ، سرداران با لشکر ، در عقب روان شدند . به سواده کوه ، به مقام آهن رودبار ، لشکر که رسید ، دوازده روز به همین مقام مکث واقع شد . خبر رسید که میرشمس‌الدین از سواده کوه ، به هزاره - جریب رفته است . تولم حسام‌الدین ، لشکر را پیش گرفته ، به بار فروشه دبه برد و آنجا اقامت نموده ، به ساری رفت و رایات نصرت شعار ، مدت ده روز آن مقام را به شرف نزول زینت دادند .

در این هنگام باز خبر رسید که میرشمس‌الدین ، از هزاره جریب تحاشی نموده ، به قراطوغان رفته ، به منزل خلیل کوتی ، کله بست کرده ، نشسته است . حضرت میرعبدالکریم با سرداران صلاح اندیشید که میرعبدالله - فرزند میرظهیر - را با بانصد نفری بجهت دارائی ساری نگاه باید داشت تا ما بالشکر در عقب میرشمس‌الدین برویم . بر موجب صلاح دید میرعبدالله را با بانصد سوار به ساری نگاه داشته ، میرعبدالکریم با سرداران متوجه جانب میر - شمس‌الدین شدند و به منزل میرانه رود که نزدیک خلیل کوتی بود ، نزول اختیار کردند و روزانه دیگر به خلیل کوتی رفته ، از اول صبح تا نماز پیشین جنگ عظیم واقع گشت . کله بست را آن روز شکستن دست نداد . روزانه دیگر لشکری را به اطراف کله بست فرستاده ، بنیاد محاربه نهادند . فتح به طرف لشکر گیلان واقع شده ، سر رشته انتظام لشکر میرشمس‌الدین که چون شکوفه بهار در یک پیوند بود ، از حدت سموم شمشیر دلیران ، مانند باد موسم خزان ، برگ نهال جمعیت ایشان ریزان گشت . و میرشمس‌الدین خایب و خاسر ، منهزم و متفرق شد و از رشحات سحاب این بشارت ، براغصان احوال هریک از لشکری طراوتی از فیض حضرت کریم و نصارتی از نعیم عمیم ظاهر شد . و سرداران در پی میرشمس‌الدین رفته ، طبل و علم و اسباب

سلطنت او را دستگیر کرده ، موازی صد نفر مازندرانیان که ملازمان خاص میرشمس الدین بودند ، مضبوط گردانیده ، آوردند .

حضرت میر عبدالکریم را که رایحهٔ این فتح رسید ، پانصد نفر برداشته متوجه ساری شد و دیگر سرداران و لشکر به همین منزل ماندند .

آقارستم که این خبر سببی شدن میر عبدالکریم بشنید و پیوسته منتظر این چنین فرصت بود ، میرشمس الدین [را] تسلی داد که اگر کسدورتی از نتایج اطوار فلکی روی نماید ، متوحش نباید بود که احوال ، عالم ، همواره بريك نسق نخواهد ماند « إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » فرمودهٔ حق است . بعد از تمهید این سخنان ، يك هزار مرد مقرر گردانید که بر سر [میر] عبدالکریم بتازد .

از این قصه ، میر عبدالکریم آگاهی یافت و در ساعت نزد حسام الدین - تولمی ، احوال مذکوره فرستاد . سرداران صلاح در آن دیدند که کیامحمد کیا ، با لشکر تنکابن ، به میر عبدالکریم ملحق شود .

از وقوع این تدبیر آقارستم که خبردار شد ، فسخ عزیمت نمود و دست از تزامم میر عبدالکریم باز داشت . سرداران که از عقیده و قصد آقا رستم خبردار شدند ، به دفع او شروع نموده ، منزل به منزل او را دوانیدند . آقارستم که مدبر بود و احوال خود را در غایت پریشانی دریافت ، نزد میر - شمس الدین این حکایت فرستاد که « إِذَا تَجَاوَزَ شَيْئًا حُدَّهُ انْفَعَسَ ضِدُّهُ » چون لشکر گیلان ، در بی قراری ما قراری ندارند و در دوانیدن ماصبر و آرامی نمی گیرند ، امید که اگر متحصن به حصنی شویم ، در حمایت قادر ، محفوظ مانیم و زمام مراد به دست ما آید .

در سیاه روه پی ، جای محکمی هست که کمند تدبیر هیچ کس ، بر غلوطهٔ حصار آن نرسیده ، کله بست به حد کمال اشتکمال داده ، اقامت می کنیم .

[مصرع] تاخود فلك از پرده چه آرد بیرون . قرار بدین رای داده ، میر - شمس الدین به همین سیاه روه پی آمد و کله بست فرموده ، نشستند . سرداران گیلان نیز لشکر را جمع آورده ، به حوالی کله بست ایشان ، به مقام کمیزدشت نزول فرمودند ، علی الصباح لشکری به دویخش کرده ، بنیاد جنگ نهادند . چون آتش حرب ملتهب شد ، شعله حمله لشکر مازندران بلندتر و احراقش زیاده تر گشت . میر عبدالکریم که مشاهده این صورت نمود ، تاب نیاورده ، پای وقار از مرکز قرار بیرون نهاده ، بی مشورت سرداران فرار نمود . خصما که از این حرکت خارج مصلحت میر عبدالکریم واقف شدند ، آتش شوق به محاربه ، تیز تر گردانیده ، بر لشکری گیلان تسلط یافتند و سرداران مثل تولم حسام الدین و کیا محمد کیا و کاکو حسام - خلایق و رستگرجیان - و کارگیا علی و میر عبدالله بن میر ظهیر و سایر اعیان که همراه لشکر بودند ، دستگیر شدند و همه را مضبوط ، نزد میر شمس الدین بردند و میر عبدالکریم از آنجا گریخته ، به رستم دار و از آنجا به گیلان آمد و سرداران مدت يك سال و نیم کما بیش ، به مازندران مقید ماندند .

فصل [چهاردهم]

در رفتن حضرت میرزا علی مرحوم از دیلمان به لمر و از آنجا به قزوین رفتن و شرح حالات

چون عناصر شریف حضرت میرزا علی مرحوم بعد از استمتاع منافع فرح فزای دیلمان و استیفای اوقات آن ، [هوس] استشاق هوای لمر فرمود و نشاط شکار و گشت آن دیار بر خاطر عاطر راه یافت و به کلك اندیشه بر لوح ضمیر ، عزیمت لمر بنگاشت و عزایم خجسته فرجامش ، در اکثر مهمای بعینه صورت تقدیر بود که [در آن] تغییر و تبدیل متصور نبود . بر موجب اقتضای رای صواب نمای ، از دیلمان متوجه لمر شد و آن حدود ، از غبار موکب

همایون عطر ساگشت . چند وقتی که به سلامت ، فیض گشت و استراحت
 شکار دریافت و تیر امید به صید مقصود رسید ، همچنانچه مذکور گشت ،
 حکومت قزوین در ید اقتدار نواب حضرت [میرزا علی] قرارداداشت . به سبب
 قرب جوار لمسر ، علما و فضلا و سادات و اکابر و اعیان بعد از وقوف شرف
 نزول نواب میرزا علی ، به لمسر احرام حریم درگاه قبله مثال را که مطاف
 ملوک عصر بود ، به عقد اخلاص بسته ، با پیشکشی ها و تحفه های لایقه ، به شرف
 بساط بوسی سرافراز شده ، استدعا و التماس نمودند که اگر روزگار ، از
 توجه رایات نصرت شعار همایون به قزوین ، بر ما منت نهد و حدیقه خواطر
 سکنه آن دیار ، به زلال عدل و رأفت آن حضرت ، مخضر و سیراب گردد ،
 نقد جان نثار پادشاه عدل پرور سازیم و غبار راه سر مه دیده گردانیم . از این
 جهت پرتو نیر التفات ، به انجام استدعا و التماس سادات و علمای
 باب الجنه انداخت و سخنان دلپذیر از زیج ضمیر استخراج نمود و به عبیر
 عبارت پرورش داده ، اکابر و اعیان را به انواع مراحم و اشفاق بنواخت و
 خاطرایشان را به وعده رفع اجحاف جمع ساخت و متوجه قزوین شد . و شب
 به مقام موشقین نزول اجلال فرمود . صباح مقرون به فوز و نجاح که طاووس
 زرین بال ، جناح نور از هم باز کرد و صحن آفاق را به زیور شعاع آرایش
 داد ، نواب عالی به سلامت ، پای دولت به رکاب سعادت نهاد و عنان اقبال
 به جانب قزوین معطوف فرمودند . بیت :

عنان را عجب دولتی داد دست که دارد به بحر کرامت نشست

دوالی ز دولت قرین مراد به اقبال دریا نگهبان باد

توسن ایام در زیر ران رام شده ، مجموع خلایق شهر را آیین بستند
 و به خطوات تعظیم و اقدام تبجیل تا سررزان استقبال نموده ، دیده امید را

از انوار جمال مقصود منور گردانیدند و دست اقتدار و استبشار، به رسم نثار، سیلاب آثار ساختند و از کثرت خلق که به سعادت رکاب بوسی فائز شده بودند، صلابت حضرت میرزا علی که به نظر خلق درمی آمد، بعینه منطبق بر مضمون این بیت بود که:

سپهری است او پر ستاره به پای

جهانی است کوچک رونده ز جای

و بهجت و بشارت که در آن روز، به خاطر صغار و کبار راه یافته بود، شرح آن در طی طوایر مندرج نمی گردد. [بیت]:

بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط

ز بس که عارف و عامی به رقص می جستند

همه مردم امتعه اخلاص، به نظر باریابان دولت می کشیدند و خلوتخانه دل خود را مسکن خدام می ساختند و خانه قاضی میرحسین، از فر قدوم سعادت رسوم همایون، روضه رضوان گشت.

بعد از استقامت نواب حضرت به قزوین، خاطر خطیر مهر تنویر، به زیارت مزارات و استفاضت انوار سعادات امام زاده حسین مایل شد و روی دولت [را] به گلگونه خاك آن شهید سعید برافروخت و وظایف شکرو شکرانه به ادا رسانید و از مغانم «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» به بسی غنایم از فتوحات دنیوی و کرایم ذخایر اخروی فائز گشت و خیرات و صدقات به ارباب استحقاق و محتاجان و زایران آن بقعه شریفه ایثار نمود. بیت:

شرف نفس به جود است و کرامت نه سجود^۱

هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود

گرمش نا متناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده نرفت از در اوی مقصود

و به محاسن احسان ، مقبول دلها و به مکارم اخلاق ، منظور نظرها شد . و جراحات که از ستم ارباب ظلم ، بر رعایا راه یافته بود ، به مراحم مراحم^۱ خسروانه التیام داد و مؤونت مال باغات و سایر تکلیفات ، از ربعة رقة علما و سادات و رعایا رفع نمود و به لعنت نامه ای مؤکد ساخت .

در این اثنا از مازندران کاغذی رسید که لشکری کسه به سرداری حسام الدین تولم جلال الدین که به مازندران رفته بود ، شکست واقع شده ، سرداران همه مقید گشته اند . از ورود این خبر شعله خشم خسروانه مشتعل شده ، حزن و ملالت به خساطر آن حضرت راه یافت . و از کمال تمکن و وقار ، اعلان این اخبار کاره و اخفاء آن را صواب دانسته ، مضمون آن را ثبت ضمیر گردانید و به سبب اشتها آثار دولت و غرایب اطوار ، سلاطین و ملوک روزگار ، به عواطف و عنایت آن حضرت مستظهر بوده ، دیده امید را به راه امداد و اسعاد باز داشته ، منتظر انفاذ خدمات و اشارات بودند . از مقوله سلاطین که به شرف ملازمت نواب حضرت مستسعد گشته بودند ، فرزند میرزا جهان شاه مرحوم - میرزا جهانگیر - بود که سعادت خدمت حاصل کرده ، از شرف التفات خسروانه ، ملازمت اختیار کرده ، آرزوی خود را به نجاح مقرون دیده بود . و از آن حیثیت که حرمت اب بزرگوار سلطنت شعار جهانگیر ، نصب العین ضمیر منیر آن حضرت بود ، تعظیم ایشان بر صفحه خاطر اشرف ، نقوش استدامت یافته و عنایت و مرحمت [او] در حق ایشان ملکه گشته .

و از رفتن و آمدن و اقامت نمودن آن حضرت به قزوین مدت سی روز

که تمام سیر ماه است ، سمت وقوع یافت . چون کوکبه سعد سلطنت آن حضرت بهمدار برج جنوب قزوین ، عطیه سعادت داد ، بهدرجات بیت الشرف لمسر تحویل فرمود و بهنشو [و] تربیت نهال امانی طبقات مردم لمسر مشغول گشت .

و آوازه رعایت و تعظیم و احترام میر جهانگیر که به اطراف انتشار یافته بود ، فرزند سلطان بوسعید مرحوم - سلطان محمد - هم به لمسر ، به ملازمت میرزا علی مشرف شده ، ازلال چشمه خورشید عنایت آن حضرت ، سیراب شده ، تمتع یافت . و بهانظار انوار شمس تعظیم و احترام ، شب بخت او چون روز روشن شد .

و از ترتیب امور لمسر که حضرت مرحوم مغفور فارغ شد ، رایحه بهاریات دیلمان را استشمام فرمود و ذائقه به مطاعم و مشارب نعیم دیلمان متلذذ و معتاد بود . بر عادت معهود ، طبیعت مقتضی ادراک آن شده ، مستوجب حرکت گشت و رأی آفتاب اشراق ، پرتو حرکت ، به دیلمان انداخته ، متوجه شد و عقد جواهر سعادت و دولت ، در سلك غبطت و نشاط انتظام یافت و مدتی به مدعای خاطر ، اوقات به فراغت ، در دیلمان گذرانید .

بعد از این رأی صواب نما ، افتضای شکارچاک رود کرد و چند وقتی به نشاط شکار ، مشغوف گشت .

در این اثنا ، محمد حسین میرزا - فرزند سلطان حسین بیقر - که حاکم خراسان بود ، هم به خدمت آن حضرت مستفیض شد . چون سزاوار انواع تکریم و تعظیم بود ، به مقتضای طبیعت آن حضرت ، مراتب احترام سمت مزیت یافت و خود به سلامت از چاک رود به دیلمان رفت .

فصل [پانزدهم]

در قصه جنك مير عبدالملك با آيه سلطان در كافره ميدان و هزيمت يافتن
حضرت مير

چون از انقلاب روزگار ، نسق و نظام سلطنت و حكومت عراق و
آذربايجان ، از ميان برخاسته بود و در آن اوان ، قضا ، زمام اختيار ممالك
آذربايجان را به كف رستم بيك نهاده و به ممالك عراق ، هر روز نوباد
فتنه ، از باغ سپهر به ظهور مي رسيد و مردم به نو ، از دور فلك حادثه اي
تازه مي گشت ، از السنه و افسواه مراقبان حدود ولايات ، آوازه ظهور
حاجي بيك كه به مسامع شريفه رستم بيك رسيد ، آتش قهر زبانه كشيد و
آيه سلطان را با ده هزار مرد ، به سروقت حاجي بيك فرستاد .

از اين قصه كه حضرت ميرزا علي ، در ديلمان تشريف داشت ، آگاهي
يافت ، به سبب مهارتي كه در علم تدابير داشت و در وقايع به تدابير صائبه ،
استقبال امور مي فرمود ، نص « وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » را نصب العين ضمير
ساخته ، به رسم مشورت ، راه صواب به نظر ضمير منير عبدالملك نهاده ،
صلاح بدان قرار گرفت كه حضرت مير با لشكر لمسر و طالقان و ديلمان
به محافظت و دارائي قزوین قيام نمايد .

حضرت مير نيز اين خدمت را قانون اقبال و عنوان صحيفه آمال خود
شناخته ، استمداد هم عاليه نمود و بساط خدمت بوسيد و متوجه لمسر گشت
و موازي يك هزار مرد كمابيش جمع آورده ، به كافره ميدان منزل گرفت و
در محافظت قزوین مراقبت مي نمود ، تا آن حدود از كدورت لشكر اتراك
محفوظ ماند .

در اين اثنا ، آيه سلطان به مقابله حاجي بيك قيام نمود . زنگ و كدورت
روزگار و غبار تفرقه ، بر چهره آمال حاجي بيك نشسته ، لشكر غم به حریم

جان او شتافت و بازار مراد او رو به شکست نهاد . آتش جنگ که از باد حمله دلاوران اشتعال یافت ، خرمن هستی ایشان را برباد فنا داد و او را به قتل آوردند و لشکر منهزم و متفرق گشتند و فرزند حاجی بیك ، بسا بعضی لشکری به میر ملحق شد .

آیه سلطان که حاجی بیك را به قتل آورد ، به قزوین آمد و چندروزی که بگذشت ، از احوال میر که اطلاع حاصل کرد ، متوجه مقابله میر شد . چون طالعان معرکه لشکر آیه سلطان ، به مقابله حضرت میر شروع نمودند و بر مثال دایره برگرد لشکر محیط شدند و حضرت میر را از غایت حیرت ، زنگ کدورت بر آئینه مراد نشست و اختر آمال در برج و بال تحویل نمود ، لشکر اتراك که حمله بر قلب لشکر میر آوردند ، به نظم عقود جمعیت لشکر ، تفرقه راه یافت و میر منهزم گشت و اتراك ، بسیار از لشکری میر را به قتل آوردند و میر جریده خود را به قلعه لمسر رسانیده ، استحکام و دارائی قلعه نمود .

لشکر آیه سلطان ، تاخت به ولایات رودبار آورده ، تالان و غارت کردند . و قبل از شکست میر ، حضرت میرزا علی ، کیا پاشا را که سپه سالار سمam بود ، با لشکر سمam ، به کجک حضرت میر فرستاده بود ، تا سفید پشته انبوه که رسید ، لشکر اتراك که در الکای رودبار ، به جهت نهب و غارت آمده بودند ، با کیا پاشا اتفاق افتاده ، جنگ در پیوستند و کیا پاشا را شکست دادند .

خبر این شکست که به مسامع میرزا رسید و مترصدان ثغور ، حدت و جسارت اتراك را که دریافته بودند ، از سر تهتك احوال ، به خدمت میرزا علی عرضه داشت نمودند که اینست که اتراك متوجه حدود دیلمانند . با وجود این صورت ، میرزا علی به دیلمان اقامت محال دانسته ، متوجه

سماں گشت. و اتراک از انبوه بازگشته، به قزوین رفتند. و حضرت میرزا علی که عدم توجه اتراک را به دیلمان تحقیق فرمود، عنان عزم به مستقر سریر سلطنت دیلمان منعطف فرمود و در ترتیب امور و جبر کسر مشغول شد.

فصل [شانزدهم]

در رفتن امیر از لمسر به سروقت میرزین العابدین در طارم و شکست یافتن زین العابدین طارمی و از مقام فتح به هفت صندوقان بر سر بداغ بیک سلیمان بیک رفتن و بداغ بیک منہزم شد

حضرت میرزا که چشم زخمی و عین الکمالی، از تأثیرات گردش گردون رسیده بود و مشرب عذب خوشیدگی^۱ و مورد عیش تیرگی یافته و خزینہ دل از غصہ شکست پر شده و ضمن ضمیر را به جواهر اندیشہ جبر کسرو تلافی و تدارک و دفع شماتت اعدا مزین می داشت.

و در آن اوان که حضرت میر به لمسر تشریف فرموده بود، از درگاه همایون خبر رسید که میرزین العابدین طارمی را مادہ غرور، در دماغ جا گرفته و کلاه سرکشی بر سر نهاده، از کثرت لشکر که براو جمعند، فضای طارم تنگی پذیرفته است. حضرت میر که در مضمار شجاعت و بزرگی، قدم سبقت پیش ابناء زمان نهاده، منتظر دریافت اقبال تازه بود، از وصول این خبر، در دل میر شیر دل، آتش حمیت زبانه زد و گوهر شجاعت را خاصیت زیاده شد. و این شعر:

إِذَا ارْتَدَحَمَتْ هُمُومُ الصَّدْرِ قَلْبُنَا عَسَى يَوْمًا يَكُونُ لَهَا انْفِرَاجُ

حضرت میر بر زبان راند و عندلیب نطق را در بستان سرای تحمید و تمجید حضرت میرزا علی، به صدنوا گویا ساخته، استتلاب رخصت کرد که بر سر میرزین العابدین لشکر ببرد و دفع یاجوج فتنه او بکند. چون به التفات

رخصت سربلند شد ، خزینۀ همت خود را گشوده ، به مععدات اسلحه و اسباب مشغول گشت و لشکری را یرق از خود داد و در آن باب مصدع اوقات شریفۀ میرزاعلی نشده ، مجال صبر تنگی پذیرفت و متوجه جانب میر - زین العابدین گشت و به پاکده نزول فرمود و از پاکده الغار به یورت وزیر و ماهین برد و به مقابله میرزین العابدین که شروع پیوست ، تیر تدبیر میر بر نشانه ظفر آمد و لشکر میر زین العابدین غریق امواج بحر لشکر میر شدند و بعضی که به ساحل سلامت مانده بودند ، منهزم و متفرق گشتند و اسباب و جهات او دستگیر لشکریان شده ، منصور و مظفر به مقام فتح نزول فرمودند و زنگ شکست که سطح آئینۀ دولت را پوشیده بود ، از صیقل این ظفر جلا یافت و پشت استظهار قوی گشت و حوصلۀ آرزوی لشکری ، از کثرت نعیم مملو شد و در آن منزل دولت ، روز سعادت که به شام اقبال پیوست ، از پرتو انوار فرح و شادکامی ، آن شب فیروزتر از شب قدر و مسعودتر از روز گذشت .

چون خورشید پر نور از مطلع سرور سر برزد ، زنده داران شب دولت ، به چهره میر که چون صبح فرح فزا ، بهجت نما است ، به عین بصیرت ناظر شدند . [و] این بیت [را] .

بیا که روی تو خورشید عالم افروز است

شبم ز روی تو چون روز و روز فیروز است

شد از جمال تو فیروز روز من و آن روز

که خواستم شب و روز از خدای امروز است

بر خواندند و خبرگیران اطراف که شرف مسلازمت حضرت میر را دریافتند ، خروج بدایق بیک سلیمان بیک و جمعیت لشکر در هفت صندوقان عرضه داشتند . عزیمت میر اقتضای آن کرد که متوجه دفع او شود . از منزل

فتح ، روانهٔ مقابلهٔ بداق بیك شد . چون به محاربه شروع پیوست ، صدای سلاح و سپاه حضرت میر به گوش خصم ، بر مثال آواز رعد و صاعقه می رسید و شعلهٔ شمشیر به چشم ایشان ، به صورت برق می نمود و از تجلی جمال و جلال و مشاهدهٔ عظمت و شوکت و کمال حضرت میر ، بر فحوای آیهٔ کریمهٔ «فَلَمَّا قَجَلَى رَبُّهُ لَلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» بداق بیك و لشکر او همه بی خود و بی هوش شده ، تاب مقابله نیاورده ، منهزم و متفرق شدند . حضرت میر با لشکر ، ایشان را در پی کرده ، بسیار را به قتل آوردند و اسب و اسلحه و جهات ، در دست لشکر میر افتاد و صدای طبل نصرت به گوش گردون می رسید .

و از آن مقام ، اعلام فتح بر غاشیهٔ سلامت نگاشته ، به جانب قزوین توجه فرمود . و اهالی عراق و قزوین ، به استحکام اساس شجاعت و شهامت مستظهر بوده ، به وظایف خدمات و لوازم طاعات قیام نمودند .

حضرت میر که به سعادت ، از ضبط و نسق قزوین و نصب داروغهٔ جدید فارغ شد ، متوجه لمسرگشت و خاطر^۱ لشکری را به اجباء مکارم و انواع مراحم و تحسین تازه ساخت و همه را روانه گردانید و خود متوجه عتبه بوسی میرزا علی ، در لاهجان شد و به انواع عنایات و اشفاق و تعظیم و احترام خسروانه مفتخر و سربلند شد .

فصل هیفدهم

در قصه خلاص دادن میر شمس الدین ، کاکو حسام خلابر و رستر گرجیان را از بند و همراه ایلچی خود گردانیده به خدمت میرزا علی فرستادن و شرح آن چون مفاتیح فتح و نصرت و مصاییح ظلمت مشقت و مذلت ، در دست خازنان حضرت خالق است و کسی را اختیاری در امر او نیست و نص صریح

« إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » بیان آن می کند ، چه کوکب دولت ، گاهی به درجات اوج و گاهی به مدار حضيض حرکت می کند و قبل از ایراد این فصل ، در باب حبس و قید تو لم جلال الدین حسام الدین و سرداران در دست حکام مازندران ، فصلی مذکور گشته و به سبب بعضی وقایع که از زمان حبس تا ابتدای خلاص سرداران ، سمت صدور یافته بود ، رعایت تقدیم و تأخیر فصول واجب شمرد ، تا سخنان از جاده ترتیب منحرف نشود در این ولا به ذکر تتمه فصل حبس و قید و سبب استخلاص سرداران شروع پیوست .

بعد ما که سرداران مدت يك سال در بند میرشمس الدین مقید ماندند ، میرشمس الدین ، کاکو حسام الدین خلایق و رستر را از بند خلاص داده ، همراه ایلچی خود - درویش علی حافظ - نزد حضرت میرزا علی فرستاد و فسحت میدان فصاحت را به وسیله عذر و همتی داد که هر چند ملک و مقام تعلق به حضرت میرزا علی دارد ، اما میر عبدالکریم و ما عمو پسرانیم ، اگر فیما بین به جهت ملک بحثی و نزاعی و جنگی و جدلی باشد ، توقع آن بود که مضمون این بیت را که :

کار به دولت نه به تدبیر ماست تا به جهان روزی دولت که راست

ملاحظه فرموده ، در میان ما دخلی نمی کردند . تا هر کسی که مستحق حکومت و مستعد سلطنت باشد ، عنایت الهی ، بدرقه حصول امنیت گشته ، حکومت به وی قرار گیرد . چه در آن وقت که سرداران آن صوب عالی ، با لشکر به سروقت ما می آمدند ، خواهی نخواهی آن منزل [را] گذاشته ، منزل دیگری گرفتیم که شاید به وسیله ای ، اصلاح ذات بین میسر گردد . هر چند ما منزل گذاشته ، به جاهای دیگری رفتیم ، لشکر باز در عقب می آمد . عاقبت به جز

جای محکمی پیدا کرده، متحصن گشتن چاره نداشتیم. مقام معروف را مستحکم گردانیده متوکلا علی الله نزول واقع شد . بیت :

چون خجلم دید ز یاری رسان

چاره من کرد کس^۱ بی کسان
بواسطه مضبوطی و محکمی آنجا ، شکست بسر لشکر آن صوب
واقع شد .

بر مصداق « أَلْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ » توقع است که تمهید عذر را به انعام قبول تلقی فرمایند و خاطر شریف را از این کدورت و جرأت ما صافی سازند که در این امر گناهی نبود و تقدیر را تسدبیری نیست . هرچه از نواب عالی ضایع شده باشد ، به اضعاف آن وظایف خدمت به جا آریم . چون درویش علی حافظ به تمهید این معذرت قیام نمود ، حضرت میرزا علی ، ملا نعمت را در جواب میرشمس الدین ، پیغام فرستاد که تسولم حسام الدین چندین سال خدمت جد ما کرده ، اکنون پیر شده است و به کار ما نمی آید و هرچه کار گیا علی است ، کار گیا یحیی مرحوم را دوازده فرزند است اگر يك فرزند کم باشد چه شود ؟ و هرچه محمد کیا و حاجی محمد است ، از سی هزار شکور ، دونفر اگر کم شود ، چه تفاوت کند و هرچه میرعبدالله و میرمحمد است ، ایشان فرزندان میرظهیر مازندرانی اند و تعلق به شما دارد ، خواهی بکش خواهی بدار .

اما کسی که با کسی دم از دوستی زند ، طبل شعبده در زیر گلیم نفاق نزند ، شرط دوستی آن بود که به معنی این بیت :

به تیغ اگر بزنی دوستان مخلص را

چو روی باز کنی دوستی ز سر گیرند

عمل می نمودند . فکیف لشکر و سرداران را که زخم خورده و شکست یافته می دیدند . مضمون « إِنَّ الْغَرِيبَ ذَلِيلٌ حَيْثُ مَا كَانَا » وسیله رحیم و باعث مودت و اخلاص گردانیده ، جمله را با یرق ، کس همراه کرده ، می فرستادند تا مآثر مروت و مراسم مکرمات و ملاطفت ، طراز تواریخ ملوک و سلاطین روزگار می گشت وقاعدۀ مودت راسخ و بنای موالات مستحکم می ماند . بیت :

وقت هر کار نگهدار که نافع نبود

نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهی

سرداران را مدت يك سال مقید داشتن و با وجود اظهار محبت مجدد و ابراز مودت به اخلاص مؤکد ، سرداران را همچنان مقید داشته ، عذری چند که آثار خدعت از چهرۀ آن لایح باشد فرستادن ، نه مناسب اظهار اخلاصی که فرموده اند و نه صلاح دولت و نه لایق ملک و ملت است . فرمودۀ حضرت امیر علیه الصلوٰة والسلام است که « إِعَادَةُ الْأَعْتِدَارِ تَذَكِيرٌ لِلذَّنْبِ » به سوی صدق راهبر و برعلت خدعت دلیلی واضح است . خیر ، ایشان همانجا باشند . اگر حضرت حق فرصت دهد ، آنها را از بند بدر آریم و الا چه شاید کرد . عنقریب در عقب ایشان خواهیم فرستادن .

چون درویش علی حافظ رسید و پیغام بگزارد ، میرشمس السدین از این حکایت بر آشفست و مزاج [او] متغیر گشت و نزد بندگان فرستاد که من به خدمت حضرت میرزا علی ، جهت خلاصی شما فرستاده ام که خلاص داده ، روانۀ گیلان گردانم . حضرت میرزا جواب پیغام فرموده که سرداران که مقیدند ، به کار نمی آیند . چون مروت من در نظر کسی در نمی آید و امر ضروری نیست ، هریکی زنجیر بهاد دهید ، تا شما را [در] بند کنم . بهر نوعی که بود ، زنجیر بها از بندگان بستد و همه رازنجیر کرد و مقید نگاه می داشت .

بعد از شش ماه ، حضرت میرزا علی ، قاضی حسن کیا را به جهت تبلیغ حجت ، نزد میرشمس الدین و آقا رستم فرستاد که شما در حق بندگان چیزی پیغام نموده بودید و ما نیز جوابی فرستاده ، تا غایت جواب آن نرسید چه قبل از وصول لشکر به مازندران ، در این اوان اگر احوال لشکر فرستادن اعلام نمی کردیم ، حجت شما در صورت ناحق بر ما لازم می شد . جهت دفع آن اعتراض واقعی را کتمان ننموده ، اعلام رفت .

قاضی حسن کیا که این مقدمات ادا کرد ، چند وقتی او را نگاه داشته ، روزگار به لعل و عسی می گذرانیدند .

در این اثنا حضرت میرزا علی ، کتابتی به اسم آقا رستم قلمی فرمود . مضمون آنکه ^۱ دوازده نفر مردم ما در قیدند . اگر قاضی حسن کیا را نیز همپای آنها کرده باشند ، اعلام گردانند .

این کتابت به دست ملازم معتمدی داده ، نزد آقا رستم و قاضی حسن کیا فرستاد . و به قصد تفهیم فرمود که قاضی حسن کیا را به حکمی پیش گرفته بیارد . چون قاصد پیغام و نامه ، به آقا رستم و قاضی حسن کیا رسانید ، آقا رستم هر دو را خلعت داده ، روانه خدمت حضرت میرزا علی گردانید و پیغام نمود که متعاقب ، سرداران را روانه کرده خواهد شد .

فصل هیجدهم

در لشکر فرستادن میرزا علی نوبت دوم به مازندران و سلطان هاشم و تمام سپه سالاران و امرا و سپه سالار عباس را با لشکر بیه پس روانه مازندران گردانیدن و قاضی حسن کیا از مازندران باز آمدن و شرح آن در تاریخ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه

قاضی حسن کیا که از مازندران معاودت نموده و به شرف خدمت میرزا علی

مستفید و مستفیض شد، اطوار نا پسندیده میرشمس الدین و آقارستم که به نسبت سرداران به ظهور رسانیده، همه را زنجیر بها ستانده، زنجیر کردن و بدرگی و کینه جوئی و خدیعت سلیقی ایشان را عرضه داشت و به تفصیل احوال شروع نمود که تبلیغ حجت نصیحت آمیزی که صلاح ملک و ملت در ضمن آن بود و به میرشمس الدین و آقارستم شرف تخصیص فرموده بودند مفرح آن نصیحت در دل معلول ایشان کارگر نیامد و نوش داروی موعظت، در مرض مزمن غفلت آنها، مؤثر نشد.

حضرت میرزا علی ابن بیت :

تحمل باید و صبر اندر این کار

تحمل کن دمی خود را نگهدار

به قاضی حسن کیا خواند و فرمود که عنقریب خواهی دید که برسر مخالفان چه خواهد رفت.

حضرت میرزا علی همچنانچه در موافقت و یکجبهتی افراط داشت، در مخالفت هم افراط می نمود و شدیدالانتقام بود و در همه باب یگرو و یکدل و متغیر و متبدل نبود.

بعد از استماع مقالات قاضی حسن کیا، حمیت میرزا علی، به فرستادن لشکر به مازندران زیاده شد. چه در مقامی که آن حضرت خنجر کین و شمشیر قهر در میان می بست، مریخ از صولات قهر او صیانت می نمود و زحل از فکر دقیقش گوشه می گرفت.

همان بود که سلطان هاشم را به جهت یورش و معسکر نمودن مازندران مقرر فرمودند و سرداران، مثل کارگیا محمد که میر بزرگ و سپهد لاهجان بود و میر عبدالملک که صفات او در فصول، مذکور گشته و تمام سپهداران کوه و گیلان و از بیه پس، سپه سالار عباس و از رستم دار، ملک اشرف

و از فیروز کوه ، میرسین کیا ، به خلاف ملک جهانگیر که اطاعت نمی نمود و مخالف بود و از استر آباد ، بدیع الزمان میرزا که حکومت و سلطنت خراسان داشت ، درویش بیک را با لشکر به مدد فرستاد . چنانچه چهل هزار مرد گرد شده بود .

[بیت]

چو باد حمله بر و همچو کوه حمله پذیر
چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار
همه را به مازندران معسکر مقرر شد .

سلطان هاشم که با امرا و لشکر جمع آمده ، به زواره رود تنکابن رسید . تو لم جلال الدین حسام الدین و حاجی محمد شکوری ، از مازندران رسیدند . ایشان را کس همراه کرده ، به ملازمت میرزا علی قمرستاد و خود متوجه مازندران گشت . عنان جهان گشای سرداران که به آمل انعطاف یافت و زمین مازندران ، مرکز رایات ظفر آیات شد ، صیت لشکر ، اطراف مازندران را فرو گرفت و از صدای سفید مهره ، گوش آفاق پر گشت . بیت :

سفید مهره صیتش چنان دمید جهان

که پاره خواست شد این سبز مهره ز آوازش

خبر ظهور لشکر و امرای صاحب ظفر که به گوش اکابر و اعیان و میرزاده های مازندران رسید ، تمامی میرزاده های هزاره جرّیب ، سعادت خدمت و دریافت ملازمت را شرف روزگار و سرمایه اعمار خود دانسته ، به ملازمت سلطان هاشم و امرا مفتخر شدند و عنایت کسامله ، کفیل آمال ایشان گشت .

میرشمس الدین و آقارستم که مشاهده مظهر عجایب کردند ، بندیان را به قلعه قمرستاد و خود با پس مانده ها به سواده کوه رفت و در مازندران

کسی نبود که در پیش لشکری ایستد و مقابل شود .

امرای حضرت که لوای نصرت به ساری نصب کردند، لشکر به دو بخش متساوی کردن ، صواب شمردند . يك بخش نجوم صفت به پرتو خورشید سعادت و حمایت سلطان هاشم و میر عبدالملك استضاءت مقرر شد که به طرف بژم سرسواده کوه که شرق جنوب مازندران است، سیر فرمایند و ظلمت آن دیار را به نور تدبیر رفع کنند .

ويك بخش به کارگیا محمد و سپه سالار عباس که بدرین منیرین فلك جلالت و شهامت بودند ، رجوع گشت که به افق ولایت هزاره جریب که شرقی مازندران است ، طلوع نمایند و آن ولایت را به عطفه عنان مواکب پاک سازند و قصد توجه فریقین مذکورین ، احاطه مقام و منزل آقا رستم و میر شمس الدین بود که ممر خروج ایشان از حیز مازندران مسدود باشد، تا آنچه مدعا باشد ، زودتر به حصول مقرون گردد .

میر شمس الدین و آقا رستم از قصد ایشان آگاهی یافته ، از منزل کامرو سبصد نفر را منتخب کرده ، میر شمس الدین همراه خود به قلعه پرستک برد و آقا رستم با بعضی لشکر به کوله دره نزدیک حدود فیروزه کوه نزول نمود . در این محل میرسین کیا ، جاسوس فرستاد و تحقیق مقام آقا رستم کرد و این خبر به سلطان هاشم و حضرت میر رسانید که فرصت غنیمت است . اگر خود آیند و اگر چند سواری را فرستند که بر سر آقا رستم برویم، مخیراند . و آن طرف هم نزد آقا رستم می فرستاد که اگر لشکر بر سر تو آرند ، اعلام خواهم کرد و مضمون آیه « و إِذَا تَقُؤْا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا و إِذَا خَلُؤْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ » را شعار خود ساخته بود و مفهوم این بیت :

آن کس که همچو شاهه دو روی است وده زبان

بر فرق و روی جای دهندش^۱ به سروری

شیوه خود می شمرد .

در این اثنا يك نفر خرکار ، از فیروزکوه می آمد ، در راه با آقارستم اتفاق افتاد. آقا از او خبر پرسیده، خرکار خبر داده است که موازی سیصد سوار بر سر راه انتظار تو دارند. اگر تحقیق منزل تو کنند، بر سر تو خواهند آمد و نزدیک استاده اند. از این خبر مستوحش شده، به طرف لاس نقل کرد. سلطان هاشم و میر ، اعتماد به قول میرسین کیا نموده، در پی آقارستم رفتند . بدان مقام او را نیافتند . اسباب و اسلحه و جهات و اسب رکیب او را دستگیر کرده ، به منزل بژمه سر عاید گشتند و از آنجا به ساری تشریف فرمودند. و کارگیا محمد و سپه سالار عباس هم به ساری، در نزول ، باحضرت میر موافقت نمودند . و تمامی لشکر را که اهل آن روزگار جمع شده دیدند از مشاهده نظم عقود ، دیده خیره می گشت . از آثار این صورت کمال تمکن و غایت ترفیع منزلت سلطنت و استقلال مرتبت حکومت میرزا علی استدلال می کردند و اشتها قدر و انتشار ذکر جمیل به درجه ای رسید که اعدای دولت بدان علو مناقب و سمو مراتب اقرار و اعتراف کردند و اطوار کریمه و خواص مرضیه پادشاهانه در اطراف عالم شایع شد و التفات خاطر آن حضرت را کیمیای سعادت و اکسیر مراد شمردند . بیت :

ای جهان را به تیغ داده قرار

کرده شاهان به بندگی اقرار

آقا رستم از غایت خوف و خطر، نه دو روز به يك منزل مقام و نه دو شب به يك جای آرام می گرفت . از آن منزل نقل به هزاره جریب نمود و

آسایش بر خود حرام کرد .

امرا و سرداران که میر شمس الدین [را] به قلعه متحصن دیدند، سرداران صاحب لوا به شرگاه آمده ، چند روزی شرف استقامت فرموده ، از آنجا به پای قلعه پرستک اطباب خیام احتشام مستحکم گردانیده ، اهالی قلعه را در مضیق محاصره متحیر ساختند و از کثرت لشکر و مخافت حروب جنود ظفر پیکر ، لرزه بر اعضا و تب حما در احشاء اعدا افتاده بود .

عباس سپه سالار که کوشش و مردانگی لشکر ظفر پیکر را دید و تفرس جلادت نمود و شجاعت و مردانگی امرا و لشکری ملاحظه کرد، عاقبت اندیشی کرد و در خیال این صورت نقش بست که گاهی که امرای آن حضرت و لشکری صاحب نصرت ، به مازندران فتحی چنین ، به آسانی و سهولت کرده باشند و مائده فتح به مذاق ایشان لذیذ گشته ، جا کرده باشد ، بعد از حصول فرصت ، خوان نعمت بیه پس ، کی در نظر خواهند در آورد ! و چه واقعی خواهد داشت ! صلاح وقت در آن است که به هر نوعی که باشد ، صورت فتح ، به مصالحه تبدیل یابد و چاشنی بلند ایشان سست گردد و حلاوت فتح ، در کام ایشان شیرین نماید و قوت تسلط و تغلب زایل شود . این رای را مستحسن دانسته ، کمر جد و جهد ، به وجوب مصالحه در میان بست و در خلا با میر شمس الدین قصه مصالحه در میان آورد . با وجود آنکه سلطان هاشم و حضرت میر ، مطلقاً به مصالحه راضی نبودند ، به سبب آنکه آثار فتح معاینه بود . الغرض عباس همچنان با میر شمس الدین ، سلسله مصالحه در پیوسته ، در سر تبرکات می فرستاد ، مردم قلعه که مخالفت قوم را دریافتند ، دلیر گشته ، عنان کشیده داشتند و به سبب اختلاف افکار و آراء ، مدت چهل روز سرداران و لشکری ، در پای قلعه پرستک ، به وظایف محاصره

و محاربه قیام نمودند ، بواسطهٔ اختلاف ، نتیجه‌ای ظاهر نگشت ، به جهت آنکه نزد ناظران امور و واقفان دستور ملك مقرر است كه مبادی دولت و وقوع فتح و نصرت ، از اتفاق رأیهای جماعتی خیزد كه با همدیگر ، در تعاون ، به جای اعضای يك شخص باشند .

چه اشخاص مختلف‌الآراء ، بی شك مغلوب گردند . آنچه سپه سالار عباس را به جهت مصالحه مدعا بود ، میرشمس‌الدین از خدا می خواست . همان بود كه نزد عباس فرستاد و استدعای صلح نمود ، كه عباس سپه سالار وسیلهٔ مصالحه گشته ، فیصل دهد . چنانچه بار فروشه‌دیه ، از آن حضرت میر عبدالکریم باشد و آمل و ساری متعلق [به] میرشمس‌الدین .

عباس با سلطان هاشم و کارگیا محمد در گفت و گو بود كه از جانب میرزا علی کتابتی رسید . مضمون شریف آنكه ، حسین بیك علی خان ، با ده هزار مرد به قزوین رسیده ، متوجه رودبار است . نوعی نمایند كه به هرچه زودتر عاید گردند .

بنابر وصول این خبر ، مصالحه نمودن واجب شمرده ، به مصالحه رضا دادند .

میرشمس‌الدین ، خواجه عبدالله ساوری را نزد سرداران فرستاده ، بنیان محبت ، به عقود عهود ، مستحکم ساخته ، بندیان را خلعت داده ، روانه کردند . و همچنان بار فروشه‌دیه را به میرعبدالکریم مسلم داشتند و لشکر از مازندران بازگشت و متوجه گیلان شد .

حضرت میرزا علی ، در این محل به دیلمان تشریف داشت . به طلب سپه سالار عباس فرستاد و به دیلمان آورد و شرایط تعظیم و تکریم و ضیافت پادشاهانه به جای آورد و اسب و بازو خلعت و نقد و جنس و از لمسر يك ديه

داده ، روانهٔ بیه‌پس گردانید . ولشکری را زور بدهاد^۱ گفته چند روزی مهلت داد تا قراری بگیرند . چه‌با وجود آمدن حسین بیک، رخصت دادن مناسب نبود . اما بنابر ضرورت چند روزی رخصت داد .

فصل [نوزدهم]

در آمدن حسین بیک علی‌خان به قزوین و لمسر و شرح آن

پستی‌همت و سستی رای و عدم متانت و ضعف ماسکه و جبانیت حسین- بیک را ملاحظه فرمایند که تا چه غایت بود که شیران دلاور و سرداران زور آور را که به‌شکار مازندران رفته دید و سیمرخ و قار حضرت میرزا علی را در قاف حلم مسکن گرفته [و] آرامیده، بی‌جند و لشکر دریافت، جسارت و بیدلی خود را عین دلاوری و مردی تصور کرد و تمام مدعای خود را به نهضت قزوین و لمسر مصروف گردانید و از این معنی غافل و ذاهل که ثمرهٔ آرزو ، از شجرهٔ مراد ، بی‌عنایت کردگار محال است و کوشش بسیار بی‌بخشش الهی جز رنج تن و درد دل نیست. بیت:

به کوشش بزرگی نیاید به جای

مگر بخت نیکش بود رهنمای

و این صورت هم تعقل نکرده بود که هر ناولک تیر تدبیر که از بازوی قضا مثال حضرت میرزا علی گشاد می‌یافت ، همه برهدف مراد می‌رسید و تنها بودن میرزا را قدحی در تدبیر مملکت داری و حکومت نبود ، چه معاونتی که تدابیر صائبه می‌دهد ، هیچ عدتی و آلتی ولشکری ندهد .

همان بود که آن حضرت مافی‌الضمیر حسین بیک را چون به نور کشف و علم فراست دریافت، کیا پاشا که سپه سالار سما و میرغیاث‌الدین که خلا بر ورستر لمسر بودند و بنابر صلاح ملک ، به‌یورش مازندران نفرستاده ، هر چند

در این محل لشکر و سرداران ، از مازندران معاودت کرده بودند ، اما بواسطه کوفت یورش ، چند روزی مهلت داده بودند . بالضروره کیاپاشا و میرغیاث الدین را باجنود سمام و بقیه لشکر لمسر جهت محافظت حدود رودبار فرستاد . حسین بیک که تحقیق کرد که لشکر اندک است ، به مقابله میرغیاث الدین و کیاپاشا ، شروع نموده ، به سروقت ایشان آمد و به مقابله قیام نمود . میر غیاث الدین و کیاپاشا را چون قوت^۱ مقاومت نبود ، خود را به قلعه لمسر رسانیدند . حسین بیک تاخت به ولایت رودبار نمود .

میرزا علی که از این قصه اطلاع یافت ، حضرت سلطان حسن را که ظهیر و پناه او بود ، به لیسو فرستاد و از تنکابن سلطان هاشم را به خدمت سلطان حسن به لیسو آورد و میر عبدالملک که از مازندران معاودت نموده بود ، باز لشکر را گرد کرده ، متوجه خدمت سلطان حسن به لیسو شد و نواب حضرت سلطان حسن ، با تمام لشکر به میر تشریف ارزانی فرمود و آن ولایت را به نور طلعت و فرهمای سعادت مزین و مشرف گردانید و از میر حضرت میر ، متوجه پای قلعه لمسر شد و سلطان حسن قطب وار ، مقیم دولت ، مقام میر را ساخت و قبل از این حضرت میرزا جهت استتلاب کجکه ، به بیه پس فرستاده ، از بیه پس هم هفتصد مرد به سرداری فیکوی حمزه ، به خدمت حضرت میر به لمسر رسید .

و حسین بیک از قزوین به دریا و آمد و به رودبار دخیلی نکرد . و از رستم دار ملک حسین و ملک شاه غازی ، با لشکر به کجکه حسین بیک آمده بودند . و ملک جهانگیر هم لشکر به کجکه حسین بیک فرستاده بود . حسین بیک که جمعیت لشکر خود را دید ، از دریا وک به پشت حسن آباد آمد . چون کثرت لشکر گیلان را تحقیق کرد و شجاعت حضرت میر را هم معلوم داشت ، دست

درازی را برطرف کرده ، عود به دریاوگ نمود .
 میر ، صلاح در آن دید که بندگان حضرت سلطان حسن ، با بعضی ملازمان خاص ، به پای قلعه تشریف داشته ، خود الغار بسر سر حسین بیک ببرد .
 بر موجب صلاحی که حضرت میر دیده بود ، قرار گرفت . میر از لمشر شب گیر کرد و بعضی راه را که طی کرد که بسر سر حسین بیک الغار ببرد ، شیخ علاءالدوله خلوتی قزوینی ، از دریاوگ ، در همان وقت به خدمت میر رسید که او را حسین بیک به جهت مصالحه فرستاده است . حضرت میر ، سخن شیخ علاءالدوله را دیده ، از آن منزل بازگشت و به اتفاق حضرت شیخ ، به خدمت بندگان سلطان حسن رسیدند و رسوم مصالحه نظام یافت . حسین بیک هم به قزوین رفت .
 در این محل ، برف عظیم هم شده بود ، چنانکه بعضی راه مسدود گشته بود . نواب عالی حضرت سلطان حسن ، به اتفاق میر و لشکر ، چون به انبوه رسیدند ، لشکری [را] رخصت دادند و سردار لشکر بیه پس را خلعت و جایزه داده ، روانه بیه پس گردانیدند . و بندگان سلطان حسن و میر ، متوجه خدمت میرزاعلی به رانکوه شدند .

فصل [بیستم]

در فرستادن حضرت میرزاعلی ، کیامحمدکیا را به سرداری لشکر جهت خرابی نائل و قید و حبس ملک شاه غازی و نصب ملک سکندر به کلاره دشت چون حضرت میرزاعلی چشم رویت و رای بی عاقبت ملک جهانگیر را در موافقت ، بی نور و ضعیف دریافت و ظلمت کینه دیرینه او را به نور یقین معلوم کرد و اطوار ناپسندیده او را از معنی این بیت :

بسا من دو زبان بسان مقراض

یک چشم به عیب خود چو سوزن
 استنباط فرمود و مداوای این مرض به داروی انتقام و میل تدبیر علاج پذیر

دانست تا کحل الجواهر محبت و ائتلاف آن حضرت ، دیده‌های اعیان‌الزمان و اخوان‌الاولان را روشن گرداند و بصر بصیرت مخلصان و موافقان دولت را از غبار کدورت شك و ریب صافی‌تر سازد . چه دروقتی که آن حضرت لشکر دور و نزدیک و آشنا و غریب را به‌جهت معسکر مازندران جمع آورده بود ، انتقام کجکه نفرستادن جهانگیر و به حسین بیگ علی‌خان که از قزوین به‌لمسر می‌آمد ، لشکر دادن، در دل مبارک ایشان جاگرفته و نتیجه مخالفت و موافقت بر حکام دارالمرز واضح می‌گردانید .

بعد از ترتیب مقدمات قواید انتقام ، شروع به تخریب مملکت ملک جهانگیر کرد و لشکر گرجیان و تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا که سپه‌سالار تنکابن بود، مفوض گردانید و ملک اشرف را به کجکه استمداد نمود . بر موجب نسق ، لشکر را به ناتل فرستاد . لشکر که بدان حدود رفتند ، نهب و غارت و احراق بیوتات قدیمه و خرابی باغات معموره و هدم بنیان اشجار اثمار به تقدیم رسانیده ، دقیقه‌ای فروگذار نکردند .

و از آنجا لشکر باز گردانیده، به فر همای دولت و یمن همت حضرت میرزا علی آسایش گرفتند . و سرداران، مشارالیه التفات خاطر خسروانه شدند. هنگام شتا که رحلت نمود و هوای صیف چهره بنمود و محل ییلاق گشت حضرت میرزا علی ، به اقتضای طبیعت عنصری ، ابواب انتقام به چهار فصل ترتیب فرمود و در هر فصلی به آداب تأدیب ، صورت تخریب الکة جهانگیر واجب و لازم شمرد .

قضا را در وقت قشلاق، به مسامع جلال رسانیدند که ملک شاه‌غازی - حاکم کلاره دشت - با ملک جهانگیر سلسله دوستی پیش گرفته و طریقه موافقت و یکجتهی آغاز نهاده است .

از وصول این خبر، ماده قهر میرزا علی هیجان نمود و تدبیر قضا، صرورت به غریمت قید و حبس ملک شاه غازی سمت ظهور یافت. و میر عضد را به رسم

رسالت، نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن، به سروقت شاه غازی رفته، او را در کمند قید در آرد و در فرستادن کیامحمد کیا به کلاره دشت، چنان احتیاط مرعی دارد که موجب تیغز شاه غازی نشود و از آن جهت فرار ننماید.

سلطان هاشم انقیاد امر جهان مطاع را لازم و واجب دانسته، زبان به آیه «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» گشوده، سوار [مرکب] دولت گشته، به عزم گشت به وضع چماستان^۱ نزول فرمود و از آنجا کیامحمد کیا را با بعضی لشکر، به طریق الغار، بر سر ملک شاه غازی فرستاد. کیامحمد کیا الغار به کلاره دشت برده، شاه غازی و برادر او - ملک مظفر - و فرزندان او را دستگیر کرده، روانه خدمت میرزا علی گردانید.

آداب این خدمت کیامحمد کیا مقبول طبع و پسند خاطر اشرف اعلی آمد و کیامحمد کیا، به الثفات خاطر و نظر تحسین خسروانسه نصیب کمال یافت.

بعد ذلك، حضرت میرزا علی نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را چندان به کلاره دشت توقف باید نمود که حاکم دیگر را که مقرر ساخته شود، منصوب گردانیده، عاید گردد.

سلطان هاشم که از ملک سکندر، استحقاق حکومت را دریافته بود، کتابتی به کتاب عالی روانه ساخت که ملک سکندر قابلیت حکومت کلاره دشت دارد. رأی عالی به هر چه مصلحت بیند، اشارت فرماید که به جان امتثال امر کرده شود.

میرزا علی نیز این رای را استحسان شمرده، صلاح و صواب دانست و حکومت کلاره دشت را نسامزد استعداد ملک سکندر گردانیده، اشارت

به نصب او فرمود .

سلطان هاشم نیز حسب الحکم عمل نموده ، ملک سکندر را به حکومت کلاره دشت منصوب گردانید و کیامحمد کیا نیز از کلاره دشت ، به خدمت حضرت سلطان هاشم عاید گشت .

فصل [بیست و یکم]

در فرار نمودن سلطان حمزه از خدمت حضرت سلطان حسن به لشتن شاه و به گشتی نشسته به شیروان رفتن و از آنجا نزد رستم بیگ رفتن و رستم بیگ دده بیگ را ده هزار مرد همراه سلطان حمزه به جهت تسخیر قلعه طارم فرستادن به تاریخ سنه ۸۵۳ تسعما به

همچنانچه در باب اول مذکور گشته که سلطان محمد مرحوم مغفور را شش فرزند بود . حضرت سلطان حسن که خلف دودمان خسلافت و طیب کرمش مروح مشام جمیع انام و مفرح انعامش فرح فزای قلوب خواص و عوام و ممدحیات اخوان و مقربان بود و دستگاه سلطنت نه در خور ابرمطیر انعام و همت عالی بلندتر از تصورات اوهام و از حکام و سلاطین روزگار به خصال ملکی و همت فلکی منفرد و رتبه شجاعت خود بر عالمیان وضوح تمام داشت . بیت :

نام تیر او بری پیکان بماند در ضمیر

یاد تیغش چون کنی الماس روید از زبان

و از جمله فرزندان سلطان محمد مرحوم سلطان حمزه به شرف رعایت و تربیت و حمایت حضرت سلطان حسن مشرف و ممتاز و غریقی بحر عنایت و اشفاق بود . چون اسباب زوال هر شخصی ، از افعال و اقوال و حرکات خارجه اوست و پیکر اختر اقبال سلطان حمزه نیز ، در برج و بال آمده ، از نا مساعدی بخت و اندیشه محال ، از لشتن شاه بی اطلاع حضرت سلطان حسن

سفینه دولت را در دریای غم و طوفان محنت انداخته ، به حدود شیروان خود را به ساحل نامرادی رسانید و به معنی « إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَحْدَثْ فَنَسْكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَحْدَثْ فَنَسْكَ بِالصَّبَاحِ » تمسك نموده، خانه غربت اختیار کرد و عزیمت کجی که در دل داشت ، دست امید به اذیال مرحمت رستم بیک که سلطنت عراق و آذربایجان داشت ، تثبیت نمود .

رستم بیک را که کدورت میرزا علی در دل بود و همواره داعیه به انتقام میرزا علی مصروف می داشت آمدن سلطان حمزه را وسیله میمنت قصد خود شمرده، ده هزار مرد به سرداری دده بیک مقرر ساخت و سلطان حمزه را همراه گردانیده، به پای قلعه طارم فرستاد. دده بیک به اتفاق لشکر و سلطان حمزه به پای قلعه طارم نزول نمودند .

رأی عالی حضرت میرزا علی محیط این معنی شد که اگر میر در این محل به قزوین برود، یحتمل که اترک، طارم را گذاشته، متوجه قزوین شوند و به جهت محافظت و دارائی قلعه از این سبب فرصتی و فرجه ای شود. عزیمت بدین معنی جزم فرموده، حضرت میر را با بعضی جنود روانه شهر قزوین گردانید .

میر نیز بر موجب امر عالی به قزوین رفت و به غارت و تالان شهر و ولایات مشغول گشت .

دده بیک که در تسخیر قلعه بود، هیچ ملتفت قزوین نشد و بعد از چند روز به ضرب توپ تسخیر قلعه کرد و اهالی قلعه را دستگیر نمود و از پای قلعه متوجه خدمت رستم بیک شد .

میر که مطلع احوال گشت و از قزوین به دیلمان شرف ملازمت حضرت میرزا علی را دریافت، ایلچی را جهت اصلاح نزد رستم بیک فرستادند.

فصل [بیست و دوم]

در فرستادن میرزا علی ، میر عبدالملک را با لشکر به پای قلعه نور و خرابی
الکاء ملک جهانگیر نوبت اول در سنه احدی و تسعمایه

حضرت میرزا علی که صراف نقود خزاین سلطنت و کامکاری و غواص
دریای حکمت حکومت و جهاننداری بود و انتقام ملک جهانگیر در دل میرزا علی
جا گرفته و کدورت مخالفت حد نبوده جهانگیر مذکور از آینه خاطر رفع
نشده و اظهار استیلا و تسلط خود را بر اهل روزگار ظاهر گردانیدن، از قانون
جهاننداری و آئین مملکت گیری می دانست و طریقه دوستی و بادوستان ، در
شدت ورخا دستیار بودن و در عهد راسخ و در غم و شادی قدم صدق ثابت
داشتن را نتیجه ای ظاهر می گردانید و معنی این بیت [را] :

مرد آن بود که روی نتابد ز دوستی

لَوْ بَسَّتِ الْجِبَالُ أَوْ انشَقَّتِ السَّمَاءُ

خاطر نشان می کرد . ادله انتقام جهانگیر را جمع ساخت و به موجبی
که در چهار فصل ، انتقام [را] مقرر فرموده بود ، فصل شتا نیز لشکر ، به
مملکت ملک مذکور فرستادن را واجب دانست و حضرت میر را با لشکر
بسیار و کیامحمد کیارا با لشکر تنکابن ، در خدمت میر ، روانه پای قلعه نور
گردانید و به سبب افراط مبالغه که حضرت میرزا علی سرّاً و چهاراً به میر و
سرداران در باب خرابی الکاء جهانگیر کرده بود ، اطاعت فرمان آن حضرت
را چون حکم قضا متغیر و متبدل ندانسته ، حسب المقدور ، در خرابی مملکت
ملک سعی می نمودند . و در پای قلعه نور جنگ عظیم واقع شد و از جانبین
مردم بسیار کشته شدند . حضرت میر غارت و تاراج که ممکن بود ، به جای
آورد . چون رأی صواب نمای حضرت میر محمد جهات صلاح و صواب و
مجدد افکار و آرا بود ، محل زمستان رسیده دید ، اگر استقامت می نمودند ،

موجب ترضیع لشکر می شد و ملک جهانگیر به وسیله ای اصلاح ذات بین، از خدا می خواست . به هر نوعی که بود ، ملک جهانگیر قصه مصالحه در میان آورد . حضرت میر نیز رجای او را با نواب اعلی واثق ساخته ، لشکر باز گردانید . و متوجه خدمت میرزا علی گشت .

فصل [بیست و سوم]

در فرستادن میرزا علی میر عبدالملک را نوبت دوم جهت خرابی الکای ملک جهانگیر از راه قلعه زایگان به تاریخ سنه تسع و تسعین و ثمانمائه

کثافت طبع و قساوت قلب ملک جهانگیر را ملاحظه فرمایند که با وجود خرابی پی در پی که به الکة او شده بود ، مطلقا متنبه نمی شد و ادراک الم و احساس ستم نمی کرد و به حصانت قلعه مغرور گشته ، متمکن سریر غفلت بود و اعذار و انذار ، در ضمیر آن تیره رای جلوه نمی نمود و با وجود خرابی که حضرت میر در نور نموده بود ، نور هدایت، ظلمت ضلالت شده بود . اما چه فایده ، بیت:

نور موسی چگونه بیند کور نطق عیسی چگونه دانسد کور

چون بر رأی عالی میرزا علی که همواره دل پاکش ، از عالم قدس کسب فیض می کرد ، اطوار ذمیمه ملک مذکور منکشف گشت و از آن جهت انتقام او را شعار خود گردانید و بر موجب مقرر، در آخر فصل بهار هم عزیمت لشکر به الکة جهانگیر فرستادن نمود و میر عبدالملک را با جنود پشت کوه به طرف قلعه زایگان روانه گردانید . و لشکر گرجیان و تنکابن را به سرداری [کیا] محمد کیا و لشکر بید پس را به سرداری برادرزاده اسوار، از راه گیلان، به ولایت نور که نزدیک قلعه بود ، هم منزل مقرر فرموده ، روانه ساختند و

۱ - اگر میر عبدالملک نوبت اول در سنه ۹۵۱ به نور رفته است ، چطور

ممکن است نوبت دوم در سنه ۸۹۹ برود ؟

حسب المقرر کیا محمد کیا با لشکر متوجه نور شده ، به همان منزل که نزدیک قلعه نور بود ، نزول فرمودند . و غرض از نزدیک فرو آمدن آنکه مردم نور مشغول به ایشان گشته ، عزیمت زایگان نکنند .

حضرت میر مدت بیست و پنج روز ، با اهالی قلعه زایگان جنگ کرد و در محاصره و تضییق اهالی سعی نمود . عاقبت آب براهل قلعه بسته ، قلعه را تسخیر کرد و فرزند ملک جهانگیر - ملک ایرج - که در قلعه بود ، مضبوط همراه میر مرتضی - فرزند میر عضد - به خدمت میرزا علی فرستاد . بیت :
ز فرمان سلطان کسی سرکشد

که گیتی به نامش قلم در کشد

حضرت میر که عزایم پادشاهانه میرزا علی را قرین قضا و قدر و همتشین فتح و ظفر می دانست ، از فتح جدید ، اعتقادش زیاده تر گشت و اعتماد به یمن توجه آن حضرت و ائق تر گردانید .

هر چند به ذکر فایح خصال پسندیده حضرت میر بزرگوار نفس صبا و دم سحر مشکین می گشت ، اما چون اکثار مدح را موجب ملالت طبع گرفته اند بدان شروع ننمود .

بعد از حصول فتح جدید ، در آینه خاطر حضرت میر که صورت جمع آوردن لشکر جلوه نمود ، به طلب کیا محمد کیا و لشکر که نزدیک قلعه نور نزول داشتند ، فرستاد و نزد خود آورد . از فرح حضور و رؤیت دیدار حضرت میر بهجت و سرور لشکری زیاده شد و به اتفاق سپاه نصرت بریمین و حشر ظفر بریسار ، به مقام لار منزل گرفتند و سه شب آنجا تشریف داشته ، از آنجا به یک فرسنگی نور نزول اجلال ارزانی فرمود .

حضرت میر به کیا محمد کیا و میر غیاث الدین و علی قلجی که بایست نفری از جانب شاه اسماعیل که به گیلان تشریف داشت ، آمده بود ، اشارت

کرد که بامخالفان دست بردی باید نمود. بر موجب اشارت، ایشان به پای قلعه نور رفتند. ملک بیستون - فرزند جهانگیر - با پانصد نفری به مقابله و محاربه در آمد. امواج جنگ که متر ا کم و متلاطم گشت، میر غیاث الدین و علی قلیجی که پیش منقله بودند، تاب نیاورده، پس نشستند. نوبت جنگ به کیا محمد کیار سید. چون آتش جنگ شعله بر آورد، دلاوران معرکه کیا محمد کیا فایق و غالب آمده ملک بیستون را از اسب فرود آوردند و اسب او دستگیر شد و بیستون پیاده هزیمت اختیار کرد و بسیار از مردم بیستون کشته گشتند و چند سر مردم بیستون از تن جدا کرده، سواران کیا محمد کیا به قتر اسب آویخته، منصور و مفتوح به خدمت میر رفتند. از صفای زلال موهبت فتح، نهال دولت تازه گشت و میر به اتفاق سرداران، از منزل سعادت نقل به مقام آزنو که قرب جوار قلعه نور بود فرمودند و در محلی که حضرت میر لشکری را به لار آورده بود، سردار بیه پس - برادر زاده اسوار - و حسام الدین سپه سالار پاشجا را جهت محافظت کجو داشته بودند. ملک بیستون که شکسته به قلعه نزد پندر رفته بود، جهانگیر او را تسلی داده، به لزور که جای محکم است فرستاد و بیستون از لزور بعضی لشکری به جهت دست برد به حوالی کجو روانه ساخته بود. مردم کجو، سردار بیه پس را از این حرکت آگاه ساخته بودند. خواهر زاده اسوار - حاجی هند نام را که مرد کار و شجاع بود، با بعضی لشکر جهت دفع آنها فرستاد و از حیلۀ بیستون واقف نبود. بیستون مردم خود را به دو طرف پنهان داشته، لشکری بیه پس بی محابا در عقب بودند. آنها از دو طرف در آمده، حاجی هند را با دفتاد نفر بیه پس و پاشجائی به قتل آورده، سرها را نزد بیستون بردند. دل میر از این قصه پر غصه گشت و آتش قهر به حرکت در آمد و آینه رای و رویت را به کلام مبین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که «الْعَدُوُّ لَأَهْلِ الْإِيمَانِ وَفِيَاءُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْوَفَاءُ لَأَهْلِ الْإِيمَانِ عِنْدَ اللَّهِ» روشن ساخته،

به اندیشه تلافی و جبر این کسر مشغول گشت و جاسوسی به طرف ناتل فرستاد و تحقیق غفلت آنها کرد و آوازه کوچ شایع گردانید و به کجیو تشریف فرمود و از آنجا کیامحمد کیا و ملک اشرف و میرغیاث الدین را با چهار هزار مرد روانه ناتل ساخت . ایشان نیز از آنجا کوچ کرده ، به منزلی فرود آمده ، اسبها را جوداده ، از آن منزل ، الغار به ناتل بردند و تاخت تا مسجد بالوبردند و نود کس دستگیر شدند و بعضی به قتل آمدند [و] خرابی که ممکن بود به تقدیم رسانیده ، به خدمت میر مراجعت [نمودند].

حضرت میر نیز از کجیو متوجه ناتل شد . بیستون دزدیده در عقب لشکر منتظر فرصت بود که شکاری به دست آرد و بعضی پس مانده های میرغیاث الدین و بعضی پرتال او را بیستون کمین کرده ، دست برد نمود و دونفر طالغانی را هم به قتل آورد .

حضرت میر مملکت گیر که «طالع راه زنی ملک بیستون گشت» کیامحمد کیا را به جهت دفع او فرستاد . کیامحمد کیا باز گردیده ، روی به ملک بیستون نهاده ، ملک که کثرت جنود را دید ، هزیمت اختیار کرد و پیاده به در رفت و اسباب میرغیاث الدین را که ملک بیستون برده بود ، همه را کیامحمد کیا باز ستانده ، به خدمت حضرت میر آورد .

میر مملکت گیر کیسه آمال [کیا] محمد کیا را به نقود عنایات میرزا علی مملو ساخت و شب به ناتل تشریف فرموده ، روزانه دیگر به کجیو و از کجیو باز به نور رفت و از غارت و احراق هر چه متصور بود ، تقصیر نکرد ، و از نور به کندر و از راه ری و شهریار ، کوچ به کوچ به خدمت میرزا علی ، در سرمیج مشرف و مفتخر و سرافراز گشت و احوال تاخت و تالان و احراق بیوات الکای جهانگیر عرضه داشت کرد .

حضرت میرزا علی اشارت کرد که با وجود باز گشتن لشکر ، مردم

نور ایمن نشسته‌اند . صلاح بدان قرار یافت که میر غیاث‌الدین با بعضی لشکر به نور برود .

حسب‌المقرر میر غیاث‌الدین متوجه نور شد و تمام گله و رمة جهانگیر و اهل نور را پیش گرفته ، عاید و راجع به مقام خود گشت .

فصل [بیست و چهارم]

درفرستان میرزا علی ، کارگیا امیر کیای گوکی و لشکر لاهجان و سپهسالار رانکوه کارگیا حسام‌الدین بن کارگیا محمد و لشکر گرجیان و کیا محمد کیا سپهسالار تنکابن را به جهت خرابی الکة ملک جهانگیر کُرت چهارم و ملک جهانگیر فرزند خود ملک کاوس را به خدمت میرزا علی فرستاده ، مصالحه نمودن

چون در زمین سینه ملک جهانگیر ، بیخ کینه رسته و نهال حقد بلند گشته و از خلاف بلائمر و جدال بلاثر ، دیده بصیرت او پوشیده بسود و در ششدر عجز نرد دغا می‌باخت و در دست خوف ، داو به نقود مموهة نفاق می‌داد و از غلبه قهر حضرت میرزا علی و کثرت خرابی لشکری که از ممر عبور به مملکت او شده بود، نمی‌اندیشید و سر در نقاب غفلت می‌کشید و گردن کشی و بدرگی شیوة مرضیة خود می‌دانست. هر چند ذات حضرت میرزا علی ، از اعتقادات باطله و اخلاق ناپسندیده منزله بود و رأی منیرش از شرار آتش انتقام مشعل فتنه افروختن و به دودستم، خانه مردم سیاه گردانیدن نمی‌پسندید و رقم ارتضا بدان نمی‌کشید ، اما با وجود سرکشی و اصرار در انکار طاعت داری ملک جهانگیر مضمون شریف «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوْذَلُوْنَ اَنْ يَّجِئْنَهَا وَ يَكُنَّ اَمْدًا بَعِيدًا» به عمل آورده، مجدداً گوهر تیغ انتقام را جلا دادن و استیصال ماده حقد و سرکشی او نمودن، لازم شمرد و به اندیشه این بیت :

ز مرده زنده شدن ممکن است و ممکن نیست

ز دشمنان کهن دوستان نسو کردن

عزیمت لشکر فرستادن جزم کرد و کارگیا امیرکیای گوکی و بعضی
جنود لاهجان و کارگیا حسام الدین - سپهدار رانکو و لشکر گرجیان - و کیا
محمد کیا - سپهدار تنکابن - را با لشکر روانه الکای جهانگیر ساخت.
سرداران به ولایت جهانگیر رفته ، نور جهان را بر جهانگیر ، چون
شب، تارگردانیدند و خاک آن دیار را به باد فنا دادند و بعد از فراغت تخریب
به شرف ملازمت همایون، تقریب جستند و لب عبودیت به زمین بساطبوسی
تازه ساختند .

در این اثنا، حسن کیا کالتج^۱ که از اعیان ناتل بود، نزد ملک جهانگیر
پیغام فرستاد که کار ستم به نهایت و نوبت ظلم به غایت رسیده و مدت بیداد
تمام و زندگانی در این دیار حرام. اکابر خوار و رعیت اسیر و زار و از مملکت
بیزار گشته اند و بیش از این تحمل نمانده. بیت :

شد ز تو بدنام و رعیت خراب

ملک ز غوغای تسو در اضطراب

اگر در باب مصالحه فکری به صواب فرمایند خوب والا از این پس
باز به تو سلام نخواهیم داد .

جهانگیر چون رای خود را در انجام این صورت، بی تدبیر دریافت،
جواب فرستاد که حضرت سلطان هاشم را اگر توانید وسیله صلح گردانیدن،
در غایت خوب است . هر چه سلطان هاشم مصلحت داند ، وظایف شکر و
شکرانه به ادا رسانیده شود .

۱ - کپ (بضم کاف) و کالج (بکسر لام) دو آبادی کوهستانی کجورند و
تا امروز برجای اند .

حسن کیا که بدین امر مجازگشت ، درویش یوسف درزی را نزد سلطان هاشم فرستاد . یوسف درزی بعد از دریافت خدمت سلطان هاشم ، مقالات مرجوعه تمهید نمود . و سلطان هاشم ، یوسف درزی را نزد خود داشته ، احوال به عرض میرزا علی رسانید.

میر عبدالمملک در جواب نوشت که بیت :

هژبرانی که شیران شکارند

پیام خود به پای خود گذارند

اگر مملک جهانگیر را داعیه صلح باشد ، متوجه آستانه رفیعہ گردد والا کسوت محبت در دست استاد رسل به محیط صلح تمام شدن ، میسر نخواهد بود و آتش قهر به رشحات سحاب تمهید عذر منطفی نمی شود .

همین احوال را به درویش یوسف تفهیم فرموده و نزد حسن کیا کالتج باز فرستاد . حسن کیا هم نزد مملک جهانگیر اعلام گردانیده ، مملک در جواب فرمود . بیت :

نی دولت آنکه دیده رویش نگرَد

نی قوت پا که ره به سویش سپرد

حقا که سعادت من متضمن انقیاد این امر است و دولت مساعد این اشارت ، اما پیری وضعیفی و ناتوانی ، مانع حرکت و دفع ادراک این سعادت گشته ، فرزند - کاوس - که خلاصه جان و روح روان است . بیت :

اگر قبول فتد جان ما به بندگیش

بر آستان تو چون در شویم حلقه به گوش

بر حسب رخصت روانه ملازمت گردانیده شود ، تا دیده رمد دیده را به فروغ طلعت استادگان خدمت روشن سازد [و] دل خسته به شربت شفاء عنایت حضرت اعلی صحت یابد . مصراع : زهی سعادت اگر دولت رکاب

تو یابد .

حسن کیا کالتج این صورت را به حضرت سلطان هاشم رفع نمود و حضرت سلطان هاشم ، به نواب میرزا علی باز نمود . چون به اطلاع همایون پیوست ، پرتو نور ارادت ، از روزن رضا ، به ساحت حال ملک مذکور تافت و عرضه داشت پسندیده آمد . سعت مرحمت خسروانه ، این ملتمس را رقم اسعاف کشید و اجازت ملاقات کرامت فرمود .

سلطان هاشم بر نمط مذکور ، نزد حسن کیا کالتج فرستاد و او نزد ملک اعلام گردانید . از آنجا ملک جهانگیر ، خواجه میر حسن کار دگر را با تحفو پیشکش ، به جهت معاهده ، به خدمت میرزا علی فرستاد و میر حسن به خدمت میرزا علی ، مستسعد و سرافراز گشت و قواعد عهد و میثاق را استحکام داد و خواجه میر حسن کار دگر ، از خدمت میرزا علی ، نزد ملک معاودت نمود و شروط ترتیب عهد ادا کرد . ملک جهانگیر نیز اسب و باز و پیشکشیهای لایقه ، ترتیب فرموده ، همراه فرزند خود - ملک کاوس - روانه خدمت میرزا علی ، در دیلمان گردانید .

حضرت میرزا علی نیز وظایف اعزاز و احترام فوق مایتنصوره الاوهام به تقدیم رسانید و به انواع خاطر نوازی و دلدهی ، ملتفت گشت و قامت اقبالش را به خلعت طلا دوزی آرایش داد و کمر شمشیر طلا بر خاصره بخت او بسته ، روانه گردانید . بیت :

دست مدار از کمر مقبلان	سرمکش از خدمت صاحب دلان
خار که هم صحبتی گل کند	غالیه در دامن سنبل کند

فصل [بیست و پنجم]

در فرستادن [نواب] میرزا علی کارگیا امیر کیای گوکی و میر موسی و لشکری را
به جهت تسخیر قلعه طارم و عبدالباقی آمده لشکر را شکست دادن

از زمان سلطنت رستم بیگ که دده بیگ آمده ، تسخیر قلعه طارم کرده
و طارم در دست اترک قرار گرفته بود ، حضرت میرزا علی منتهز فرصت و
مترصد ساعات تسخیر اختر برج سماء سعادت بود .

بعد از انتقال دولت رستم بیگ ، فرجه حصول این امنیت که دست
داد ، حمیت خسروانه و عزایم پادشاهانه ، به تسخیر قلعه طارم مصمم گشت و
کارگیا امیر کیای گوکی و کیا رکابزن و چو مادر ناصر کیا - خانواده و رستر
لاهیجان - با بعضی لشکر و از بیه پس هم بعضی لشکر به سرداری سلطان -
خان نام و از رستم دار لشکر ملک جهانگیر و لشکر ملک اشرف و لشکر
تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا ، روانه پای قلعه گردانید و لشکری به محاصره
قلعه مشغول گشت و مدت بیست روز اهالی قلعه در مضیق محاصره ماندند .
و به تصور اثر توپ ، اهل قلعه عنان نرم کرده ، به اختلاط و امتزاج سرداران
مایل بودند ، توپچی رومی که دعوی به تکمیل فن خود داشت ، به معدات آلات
و ادوات و استعمال دارو ، به قصد تخریب حصار قلعه سنگ انداخت . بواسطه
عدم مهارت ، ضرب سنگ به حصار قلعه مطلقاً موثر نمی گشت . اهالی قلعه
که ضروب متعدده کارگر ندیدند ، دلیری آغاز کرده ، دست به محاربه
نهادند . بیت :

کشیده عنان و گرفته مهار فرو بسته عهد و شکسته قرار

شدند . عبدالباقی و حسن آقا از آمدن لشکر به پای قلعه ، فهمیده ، نزد کوتوال
قلعه فرستاد که مقیم بوده ، مترصد باشید که اینک ما رسیدیم .

در این اثنا ، حضرت میرزا علی کتابتی قلمی فرمود . مضمون آنکه :

میرغیاث الدین و کیهند ، بالشکر الموت و لمسر و طالغان ، از قزوین به ماهین آمده ، لشکر بیه‌پس و گوکه و کیا رکابزن را به پای قلعه داشته ، کیا محمد کیا را با لشکر تنکابن به ماهین بیارند تا به اتفاق ، بر سر عبدالباقی برونند .

میرغیاث الدین ، بر حسب اشارت سلوک نمود . چون به ماهین آمدند ، میرغیاث الدین خبر یافت که مال و جهات مردم سلطانیه ، به فلان مقام جمع آورده ، مهیا است . ترك مدعای اصلی و کار کلی کرده ، به واسطه جزوی خبری به هوای نفس فریفته گشت . و به سروقت مال و جهات رفت و آن مقصود حاصل کرده ، به حوالی ماهین نزول نمود و از سر فراغت ، به قسمت مشغول شد . بر مقتضای « إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ عَمَى الْبَصَرُ » کسی را که دیده خرد پوشیده گردد و تابع نفس و هوا شود ، هر آینه سایه خسورشید کمال ، به زوال انجامد و کوکب اوج سعادت ، به نقطه حضيض و خسواری کشد و علو قدر به سبب میل زخارف جزئیّه ، به پستی رسد و سربلندی به ارتکاب کسالت و فراغت ، رو به مذلت نهد . بیت :

نفس بد را در بدن کشتن نه کار هر کس است

پاره کردن مار در گهوار کار حیدر است

کار بد کردن شاید بهر بهبودی خویش

تیغ را بر خود زدن نتوان که در وی جوهر است

میرغیاث الدین که مغرور به مال و جهات گشت ، عبدالباقی و حسن آقا

از غفلت ایشان آگاهی یافته ، بی تحاشی بر سر ایشان آمدند .

میرغیاث الدین چون سهو و غفلت خود را دریافت ، غیر از فرار چاره ای

نداشت . سراسیمه هزیمت اختیار کرد و سرداران و لشکری نیز بی اختیار

زیر وزبر شدند و خانواده و رستر لاهجان و بعضی اعیان گرفتار آمدند و بعضی

گشته گشتند .

میرغیاث‌الدین و کیامحمد کیا و اکثر لشکری سالم به در رفتند . تیر تدبیر حضرت میرزا علی که به کمان ناوگ تقدیر مثال ترتیب فرموده بود، قضا رد آن کرد ، و روزگار به اقتضای طبیعت بی‌عاقبت خود، رواز وفا بر تافت.

بیت

به ذروهٔ فلک می کشید همت من

ولی قضا به میان رهش رها کرده است

میرزا علی که از ضعف تدبیر و قصهٔ شکست اطلاع حاصل کرد، معتمدی را نزد سرداران فرستاد و آنها که در پای قلعه بودند ، نیز به دیلمان نزد خود طلبید و سردار بیه‌پس را خلعت داده ، روانه ساخت و دیگر سرداران به سایهٔ عنایت میرزا علی آسوده شدند .

فصل [بیست و ششم]

دروغات ملک جهانگیر و کجکته طلبیدن ملک کاوس - فرزند ملک جهانگیر -

از میرزا علی و کومک دادن و ملک در دست برادر خود ملک بیستون

به قتل آمدن

چون ادراک مهندس فلکی و اذهان معمار طبیعی عنصری از ابداع و اختراع اساس قصر موافقت و یکجتهی و مودت^۱ حضرت میرزا علی که بسا موافقان سمت کمال یافته ، قاصر بود و از مشیت ازلی ، این شیمه روز بروز رایت رتبت افراخته و عمارت این قصر رفیع‌تر و پرداخته‌تر می‌گشت و علو شأن آن حضرت را در همه باب تنزلی نبود ، به سبب موافقت عهود محبت و استحکام عقود مودت که حضرت میرزا علی را در ایام حیات ملک جهانگیر با ملک کاوس سمت تأکید و رقم تأیید یافته بود ، بعد از وفات ملک جهانگیر

نیز سرموئی تفاوتی نکرده و شمه نقصانی متصور نگشته. بلکه بنای رحم و شفقت با ملک کاوس مستحکمتر و اساس عطوفت و مودت زیادتر بود.

بیت

سری که سوده شود بر زمین خدمت تو

ز يك قبول تو تا حشر سرفراز بود

ملک کاوس که ولی عهد و عزیز داشته پدر و شریف ترین فرزندان [بود] و ملک جهانگیر، رستم دار را به وی ارزانی داشته بود، زیاده روی و سرکشی و بدعهدی ملک بیستون را که دریافت، مستظهر به عنایات کامله حضرت - میرزا علی بوده، استمداد همم عالی، به کجکه دادن نمود. میرزا علی مدعای او را به حصول امانی و آمال و ائق ساخت و مضمون اشارتش که نه تغییر پذیر بود و نه در حین تأخیر می افتاد، به کجکه دادن شرف نفاذ یافت. امضای این عزم واجب دانست و لشکر تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا و لشکر گرجیان به سرداری کا کو حسام - سپه سالار گرجیان - و لشکر سختسر و برادر شاه - اسماعیل - شیخ حسن - به کجکه ملک کاوس مقرر ساخت. نسق چنان شده بود که چون لشکر به کجو برسد، ملک اشرف خود همراه بیاید. لشکر که به نور خدمت ملک کاوس منور گشت، بر موجب اشارت میرزا علی، به طلب ملک شاه - غازی لواسانی فرستاده، آوردند و به اتفاق لشکر ملک کاوس، متوجه قلعه دارنا گشت.

ملک کاوس به تصور خود که از قبیل «تصوری است که عقلش نمی کند تصدیق» متیقن بود که چون مردم دارنا، کوکبه لشکر و شوکت او را ملاحظه نمایند، به حسن ارشاد انقیاد نموده، از شارع اشارت ملک بیستون سرپیچیده، خود را به مشارع زلال خدمت او سیراب خواهند ساخت. بدین امنیت لشکر به پای قلعه برده، سه شب آنجا مکث نمودند که از دارنا کسی

به دیدن او نیامد .

بعد از آن بنیاد محاربه و مقابله نهادند . از جانبین خیلی لشکری کشته گشتند . و از جانب ملك كاوس ، پیشرو يك طرف لشکر که جنود گرجیان و ملك شاه غازی و ملك کیخسرو بودند ، آتش جنگ که در گرفت ، مردم کیخسرو تاب حماء مقابله نیاورده ، به سسایه سلامت هزیمت ، پناه جستند .

چون گرمی آتش مردم بیستون تیزتر بود ، ملك کیخسرو را دریافته ، به کمند بند و سلسله تارقید گرفتار کردند و به آب حمله و سعی مردم کیا محمد کیا ، اطفاء ناپره جنگ بیستون میسر نشد و اثری ظاهر نگشت . در این اثنا ملك بیستون از کیا محمد کیا معتمدی را طلب کرد و نزد کیا محمد کیا پیغام فرستاد که ما دو برادر به سبب ملك با همدیگر جنگ می کنیم . شما لشکر میرزا علی را پیش گرفته ، پس ترك بنشینید که من معتمدی را به خدمت نواب میرزا علی بفرستم ، تا هر کسی که مصلحت بیند ، به جهت قسمت ملك پدری تعیین فرماید و اگر میرزا علی مرا قابل حکومت نداند ، همراه شما به خدمت میرزا علی مستعد گردم ، تا هر چه رای عالی صلاح داند ، به تقدیم رساند .

کیا محمد کیا نیز سپه سالار ملك بیستون - زال شرمه - را نزد خود طلبیده ، جواب پیغام کرد که میرزا علی ما را بواسطه مقابله و جنگ فرستاده . ملك کیخسرو - برادر ملك شاه غازی - را نزد ما بفرست ، تا لشکر را پستر نشانده ، هر چه صلاح و صواب باشد ، چنان کرده شود .

ملك شاه غازی که از این گفت و گو مطلع گشت ، در قهر شد که برادر مرا بدست مخالفان داده ، بنیاد مصالحه نهاده اید ، از سر قهر دستگاه جنگ را گذاشته ، به در رفت .

مردم بیستون که از این صورت واقف گشتند ، دلیری آغاز کرده ،

به باران تیر و سیل شمشیر جنگ غالب آمدند . با وجود آنکه^۱ نهال بخت ملك كاوس ، در باغ جوانی و کامرانی ، به حد کمال نرسیده و از نخل آرزو بر دولت نخورده و صبح امانی از مطلع مراد سر نزرده و آفتاب عیش و خوشدلی از مشرق خورمی^۲ روی ننموده ، چرخ شعبده باز سقله نواز ، بی رحمی آغاز کرد و روزگار ارقام سعادت و بخت او را قلم در کشید و به ناکامی به وسیله جنگ در کام نهنگ خونخوار برادر او - ملك بیستون - انداخت و در دست او درجه شهادت یافت . بیت :

چون چرخ سقله می دهد اندر نواله زهر

دست هوس به خوان نوالش نبرده به

دیگر لشکری بعضی مقید گشتند و بعضی را کشتند و کیا محمد کیا از منزل جنگ عیان گردانیده ، در پی ملك شاه غازی رفت و به اتفاق متوجه لواسان شدند و از آنجا به کلاره رستاق و از آنجا به تنکابن سعادت خدمت سلطان هاشم را دریافت .

فصل [بیست و هفتم]

در فرستادن میرزا علی لشکر نوبت دوم به دارنا و آمدن میر عبدالکریم و آقارستم و میر کمال الدین - فرزندان میر شمس الدین - به گومک لشکر میرزا علی به دارنا و بازگشتن لشکر مازندران و محمد کیا از دارنا از جانب میرزا علی به تکه آقارستم به مازندران رفتن و شرح آن

خبر شکست لشکر که بهای قلعه دارنا رفته بود و قتل ملك كاوس و مراجعت نمودن کیا محمد کیا و به تنکابن رسیدن که به مسامع جلال حضرت میرزا علی رسید ، ساعتی به اندیشه دوران و گردش روزگار متأمل شد و از جهت قتل ملك كاوس ، انگشت تحیر به لب تأسف نهاد و از وصول این خبر ،

خاطر شریف [او] متألم گشت و زبان حال به اداء این مقال ناطق شد که انجلاالی که دنیا در طبیعت دارد و تفرقی که استجماع ذخایر و اجتماع جنود و عساکر را در عقب است و آفاتی که متطرق است ، نهایت ندارد . بیت :

گردش چرخ کهن را سروبن پیدا نیست

تکیه بر جنبش او کار دل دانا نیست

بعد از فراغ این اندیشه ، مولانا احمد طیب را با سی تن زره و بعضی خلعت ، نزد سلطان هاشم فرستاده ، پیغام فرمود که با وجود تجاسری که ملک بیستون نموده که فی الحقیقه موجب تخاسر مآل اوست ، اگر در فکر تأدیت او نباشیم ، سبب ازدیاد ماده فتنه و فساد او خواهد بود . شما در یرق لشکر باشید که متعاقب از مازندران و از همه جا فکر لشکر خواهیم کرد .

چون ملا احمد طیب از تنکابن مراجعت نمود ، میرزا علی ، سید شریف را نزد آقا رستم فرستاد که ملک بیستون ، برادر خود را به قتل آورده و بدنفسی و بدفعلی او اظهر من الشمس است و قبایح و فضایح او را نهایت نیست . دفع شر و فتنه او برهمگان ، خصوصاً برهمکاران واجب است . شرایط موافقت به تقدیم رسانیده ، خود متوجه دفع ملک بیستون گردد .

آقا رستم بعد از [ادای] وظایف اعتذار ، به سید شریف پیغام فرستاد که هر چه نواب حضرت اعلی فرموده ، به صواب مقرون و متضمن خیر و صلاح جمهور است و به انقیاد ، طاعت به جان داریم . اما این هنگام که شتاب شتا متجاوز الحد است ، لشکر بر سر مخالف بردن ، خلاف قواعد است . ان شاء الله چون بهار در آید ، از آن طرف که لشکر تنکابن معد گردد ، ایمائی فرمایند تا به جان و جنان مرتکب این خدمت و مطیع امر و اشارت شده و به اقدام عبودیت شتافته ، ملک بیستون را ادب بلیخ داده شود .

موسم بهار که شد ، میرزا علی ، میر عضد - فرزند میر موسی - را

جهت لشکر، نزد سلطان هاشم و ملوک رستم دارفرستاد و ملک اشرف و ملک شاه — غازی لواسانی و از تنکابن کیامحمد کیا ، بالشکر و از مازندران برموجب مقرر ، میر عبدالکریم و میر کمال الدین و آقارستم و لشکر هزاره جریب، در مقام و تاشان جمع آمدند و از آن منزل، میرعضد را به ملازمت میرزا علی عاید گردانیدند . و روزانه دیگر ، از آن منزل کوچ کرده ، به پای قلعه کهنه دوک که ویران شده بود ، منزل تازه گردانیدند .

آقارستم مصلحت دید که بر بنیان آن قلعه کهن، بنای قلعه نو باید نهاد که لشکری که در پیش باشد [از] عقب ایمن بود. سه روز به همین منزل توقف فرموده ، اتمام قلعه ای از چوب ، در عهده اهتمام لشکری فرمود و به سه روز در دست لشکری ، سمت استکمال یافت و به آذوقه و نگاه داشتن سپاهیان آماده ساخته ، استحکام قلعه نمود و از آن منزل به راه آمل رفته ، به حوالی قلعه دارنا فرود آمدند و روزانه دیگر ، برسبیل گشت ، آقارستم نزدیک دارنا رفت . ملک از قلعه به شیب آمده ، به جای مضیقی مراقبت می نمود و مترصد فرصت می بود . در این هنگام که آقارستم رسید ، به مقابله شروع نموده ، جنگ در پیوست و خیلی مردم از جانبین کشته گشتند. مردم آقارستم دو نفر، ملک بیستون را گرفته ، آوردند . آقا رستم هردو نفر را خلعت داد و نزد ملک بیستون ، بعضی سخنان که نتایج خیر آن ، طرفین را شامل بود پیغام داد . چون نزد ملک رفتند ، خلعت هردو را سوزانید و هردو را به قتل آورد. آقا رستم بالشکر در منزل جنگ هشت روز توقف نمودند و همه روزه در جنگ بودند .

در این محل خبری از مازندران رسید که حضرت سلطنت دستگاه ، میرزا بدیع الزمان را داعیه توجه به جانب مازندران است و در مقام سبز — گنبد نزول فرموده است . از وصول این خبر ، صورت قطع تعلق جنگ با

ملك بیستون خاطر نشان آقارستم شد و خاطر متعلق مازندران گشت و کتابتی به نواب حضرت میرزا علی فرستاد که این چنین قصه ای دست داده و مانع اتمام وظایف خدمتگاری و طاعت داری شده . توقع است که به نواب بدیع الزمان کتابتی قلمی فرمایند که مازندران متعلق ماست و کیامحمد کیا را به رسم و کالت به مازندران داشته شده ، امید که از یمن توجه نواب عالی و برکات آثار توقیع سامی ، عزیمت میرزا بدیع الزمان منفسخ گردد .

قاصد آقارستم که کتابت به نواب عالی رسانید ، آنچه رقم زده کلك رای آقارستم بود ، حضرت میرزا علی تغییر نداد و مطابق مضمون کتابت و مدعای آقارستم ، عرضه داشتی با لطف عبارت نوشتن فرموده ، مصحوب قاصدی ، به خدمت میرزا بدیع الزمان روانه ساخت .

آقا رستم موقوف جواب کتابت میرزا علی نبوده ، با لشکر از منزل حرب متوجه مازندران گشت . حضرت میرزا علی چون با حکام مازندران هم عهد بود ، اجابت مقصود و انجاح مطلوب آقارستم نمودن و وظایف موافقت به تقدیم رسانیدن واجب می دانست ، کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن نزد آقارستم به مازندران فرستاد تا مضمون عرضه داشت قولاً و فعلاً مطابق و موافق باشد .

میرزا بدیع الزمان که از مضمون عرضه داشت میرزا علی اطلاع حاصل کرد ، جواب نوشت که حسب المدعا از مازندران عنان عزم باز گردانیده ، متوجه استرآبادیم . آقارستم ده پانزده روزی کیامحمد کیا را نگاه داشته ، خلعت و جایزه داد و روانه گردانید .

فصل [بیست و هشتم]

در باز آمدن محمدی میرزا از فیروزکوه و استمداد کجکه از میرزاعلی نمودن و میرزاعلی میرغیاث الدین را با پانصد سوار همراه او گردانیدن و هزیمت الوندبیک و به قتل آمدن آیه سلطان و میرغیاث الدین حکم طارم و قزوین و احشام پاپلو و احشام میرحسینی از محمدی میرزا حاصل کرده عایدگشتن در سنه سبع و تسعین و ثمانیاه

از یمن خصایل پسندیده و اطوار حمیده میرزاعلی و رسوم سپاس داری و شکر گذاری نعم الهی و عطایای سببانی که نخل این شیمه مثمر مزید نعم و احسان کردگار است ، و مضمون « لئن شکرکم لأزیدنکم » مصداق معانی مذکوره است . و هر روز آثار لطایف الهی و انوار عواطف ایزدی بر احوال ملک و ملت و دین و دولت ظاهر تر بود و خاص و عام در گلستان احسان آن حضرت ، بلبل وار به صد زبان سرود ثنا و محمدي می گفتند و به الماس زبان گوهر دعای مزید دولت می سفتند و به اقتضای علو همت حضرت میرزاعلی ، بعضی از ممالک عراق ، خصوصاً قزوین ، در تحت تصرف نواب عالی در آمده و کمال عطوفت میرزاعلی که به خاندان میرموسی سمت بروز و شرف ظهور یافته بود ، دارو غکی قزوین را نامزد استحقاق و استعداد میرغیاث الدین ساخته و محافظت آن ثغور و کفالت امور جمهور آن مدینه به رای رزین ایشان مفوض گردانید و به سبب مخالفت که فیما بین الوندبیک و محمدی میرزا که از نبیره حسن بیک بودند ظاهر شده بود ، محمدی میرزا به طرف فیروزکوه و الوندبیک و آیه سلطان به جانب تبریز متوجه گشتند و محمدی میرزا را که قوت زیاده و لشکر آماده گشت ، از فیروزکوه به ولایت قزوین در آمد و از حضرت میرزاعلی کجکه طلبید .

میرزا علی ، میرغیاث الدین را با پانصد سوار به کومک محمدی میرزا مقرر ساخت و میرغیاث الدین در ملازمت محمدی میرزا به حدود تبریز به مقابله الوند بیک قیام نمود و لشکری کسوت جنگ و مقابله پوشیدند و سلاح محاربه راست گردانیدند و اسباب مصاف مضاف و امور هیجا نظم و ترتیب دادند . چون توفیق الهی رفیق کوکبه صبح دولت و مساء سعادت و سلطنت محمدی میرزا بود و از ابر شمشیر هریک از مبارزان صفوف معرکه محمدی بسرق ظفر می افروخت و از گوهر خنجر ایشان آفتاب نصرت می تافت ، به تأیید باری ، صبح فیروزی از مشرق سلطنت و اقبال محمدی میرزا دمید و جواهر خنجر دلاوران ، از خون آیه سلطان خضاب کردند و الوند فرار اختیار نمود . بیت :

فتح بر فرق پای توزه فرق

فتنه در آب تیغ سو شده غرق

بعد از حصول نشاط این فتوح ، میرغیاث الدین که در شرف خدمت محمدی به تبریز رفت ، در وقت نوبت ، نقاره و گلبانگ به نام حضرت میرزا علی داد و به نواب محمدی میرزا عرضه داشت نمود که خدمتی که نه در خور پایه ملازمان حضرت باشد به تقدیم پیوسته و امید نوید می دهد و فلك مژده می فرستد که یوماً فیوماً ماه فیروزی ، از افق سماء سلطنت زایدالنور و افزاینده بهجت و سرور است . بیت :

در این ایام اگر دولت نیابم

به امید کدام ایام باشم

توقع است که حکم قلعه و طارم و انعام قزوین و احشام پاپلو و احشام میرحسینی شفقت فرمایند که طغرای جهان آرا را تحفه حضرت میرزا علی سازیم . عرضه داشت ، مرغوب خاطر اشرف محمدی میرزا افتاد و دیده

امید میرغیاث‌الدین را از مشاهده جمال مقصود پرنور و روشن و محظوظ ساخت و بمروجب مدعا ، احکام عالیہ شفقت فرمود و مقضی المرام روانه گردانید .

میرغیاث‌الدین عنان سعادت بهسمت طارم انعطاف فرموده ، قلعه طارم را از دست اترک مستخلص گردانید و احوال به عرض حضرت میرزا علی رسانید و برحسب صلاح و رخصت میرزا علی متوجه قزوین گشت و خطه قزوین از شرف قدوم میرغیاث‌الدین زینت یافت .

فصل [بسمت و نهم]

در آمدن سلطان مراد فرزند یعقوب بیگ به قزوین و میرغیاث‌الدین به لمر آمدن و سلطان مراد ، داروغه به قزوین نصب فرمودن

چون رتبه سلطنت و حکومت سلطان مراد مزیت یافت و استقلال زیاده گشت ، عنان رکاب برسمت خطه عراق انعطاف فرمود و عزیمت قزوین تصمیم خاطر انور شد .

میرغیاث‌الدین که داروغه قزوین بود ، وظایف استقبال و تکریم و تعظیم در مقام عبودیت به تقدیم رسانید و شرایط خدمات و لوازم طاعات ، در هر باب خصوصاً در باب پیشکشی به جای آورد . بعد از ضیافت سه شب و آداب این ادب ، سلطان مراد عزیمت آذربایجان کرد .

میرغیاث‌الدین با وجود خدمات ، منتظر ورود عنایات و انعامات پادشاهی بود . اما جواسیس که مستخبر اندیشه سلطان مراد بودند ، به میرغیاث‌الدین رسانیدند . مصراع : فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است . امرای سلطان مراد در فکر قیدتواند . میرغیاث‌الدین که مطلع احوال گشت ، شب فرصت فرار را روز سعادت خود دانسته ، عیال را کوچانید و به لمر فرستاد و خود نیز به حوالی لمر نزول نمود و روز [ی] که محل کوچ

سلطان مراد بود ، داروغه به قزوین نصب فرمود و رکاب همایون به جانب ری روانه شد .

میرزا علی که کیفیت احوال دریافت ، با میر ملک مطارحهٔ این معنی نمود که به ظنون صادقانه یا کاذبه ، در امور مملکت علت به طبیعت گذاشتن و عنان نرم گردانیدن ، مخالف راه عقل و رای صواب و مابین طریق جهان - داری است . اولی آن است که لشکر آماده گردانیده ، به وظایف تدبیر صایب متیقظ بوده ، لشکر به حدود ولایت قزوین بیرند و تأخیر ننمایند .

حضرت میر که بدین معنی مرخص گشت ، لشکر آماده گردانیده به - قوسطین و پلار^۱ نزول فرمود و ایلچی به جانب سلطان مراد روانه ساخت و با سلطان مراد در گفت و شنید بوده ، موقوف جواب نشد و داروغهٔ سلطان مراد را از قزوین به در کرد و قزوین را مستقر سریر سعادت گردانید و خود به قزوین تشریف فرمود و امرای بزرگ مثل اشرف بیگ و قرا مراد و خلیل بیگ و متعلقان ، سعادت ملازمت حضرت میر را دریافتند ، نوکری میرزا علی اختیار کردند . و حضرت میر به قزوین تشریف داشته ، به ارسال رسل و رسائل قواعد مصالحه با سلطان مراد مستحکم ساخت و بعد از دارائی و ضبط و نسق قزوین ، میرغیاث الدین را قائم مقام خود گردانیده ، به خدمت میرزا علی مراجعت به خیر فرموده ، مستفیض گشت .